

آکادمی علوم اتحاد شوروی  
انستیتی خاورشناسی

دیوان  
کمال الدین مسعود خجندی  
متن انتقادی به اهتمام  
ک. شیدفر

۱-۱

اداره انتشارات «دانش»  
شعبه ادبیات خاور  
مسکو ۱۹۷۵

# تحت نظر ای. س. براگینسکی

## مندرجات

### ۱-۱

سخنی چند در بارهٔ اساس طبع دیوان حاضر . . . ۳

دیوان کمال الدین مسعود خجندی

قصاید . . . . . ۱۳

غزلیات . . . . . ۲۳

### ۲-۱

غزلیات ( ادامه ) . . . . . ۲۴۵

### ۱-۲

غزلیات ( ادامه ) . . . . . ۵۱۹

### ۲-۲

غزلیات ( ادامه ) . . . . . ۷۹۵

قطعات . . . . . ۱۰۱۰

مستزاد . . . . . ۱۰۴۱

ترانه . . . . . ۱۰۴۲

رباعیات . . . . . ۱۰۴۳

مثنوی . . . . . ۱۰۵۳

معمّاها . . . . . ۱۰۵۴

مفردات . . . . . ۱۰۵۶

فهرستها

فهرست اسامی . . . . . ۱۰۵۸

فهرست اماکن . . . . . ۱۰۶۰

# سخنی چند دربارهٔ اساس طبع دیوان حاضر

در طبع متن انتقادی دیوان حاضر از شش نسخه بشرح  
ذیل مورد استفاده قرار گرفته است .

۱) نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ گنجینهٔ نسخه‌های خطی  
آکادمی علوم آذربایجان شوروی شهر باکو که به‌علامت  
اختصاری "پ" بوده و تاریخ کتابت آن ۸۷۸/۱۴۷۳ هـ  
است . قطع آن ۱۵×۲۲ با خط نستعلیق نسبتاً خوانا و  
خوب توسط سلطانعلی مشهدی کتابت شده است، شامل ۲۸۲  
ورق بدون افتادگی است<sup>۱</sup>، لکن از لحاظ دقت تعریفی  
ندارد و تصحیف آن بیش از نسخهٔ "ل" و "د" میباشد  
و شمارهٔ غزل‌های آن ۹۰۹ میباشد . بهمین جهت از لحاظ  
تعداد غزل کاملترین نسخه‌ها و اساس دیوان حاضر میباشد .  
در این نسخه شمارهٔ قصیده‌ها ۳، قطعه‌ها ۸۲، رباعیات ۱۳  
و معماها ۸ است . در پایان دیوان کاتب در مثلث مذهب  
شده‌ای تاریخ و نام خود را چنین آورده است :

"تم الكتاب بعون الملك الوهاب في يوم الثلاثاء  
ثالث شهر ذي قعدة سنة ثمان و سبعين و ثمانمائة و  
الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد  
وآله اجمعين كتبه العبد سلطان علی ."

<sup>۱</sup> رك: "Əljasmaları katalogu", 1, Bakı, 1964, s. 123.

۲) نسخه کتابخانه انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی شهر لنین گراد باعلامت اختصاری "ل" که بی تاریخ و بی نام کاتب است. قطع آن ۱۴×۲۸ و شامل ۲۴۰ ورق میباشد. که اگر قدیمترین این شش نسخه نباشد از لحاظ خط و دقت در کتابت و درجه سواد نویسنده نفیسترین آنهاست. متأسفانه علاوه بر افتادگی چند ورق از اول و آخر قسمت پائین بیش از يك سوم اوراق در نتیجه فرسودگی از بین رفته و قریب ربع بیت ها محو شده است. این نسخه در قدیم صحافی شده و جنبای قسمتهای فرسوده کاغذ تازه چسبانیده شده است و کسی روی این وصله ها با خط بسیار بد بیت های از بین رفته را نوشته است که از حیث صحت چندان مورد اطمینان نیست. نقص دیگر این نسخه افتادن چند ورق دیگر در قسمت های غزل های مسقفی به حرف های خ، ذ، ص، ط، ظ است. در این نسخه همه جا (د) با نقطه (ذ) و حرف (س) با سه نقطه در زیر (س) و ضمائر آنکه، اینکه (آنک یا اینک) و آنچه، اینچه بشکل (آنچ و اینچ) آمده است. شماره غزل های این نسخه ۷۸۴ است. لکن شماره قطعه های آن خیلی بیش از سایر نسخه ها است و شامل ۱۰۳ قطعه است. در نسخه های دیگر قطعه ای نیست که در این نسخه نباشد. چون ورقه های آخر افتاده است رباعی ها و مفردات نیز از بین رفته است. باین مناسبت اساس این نسخه نتوانست اساس متن قرار گیرد و تنها از قسمتهای موجود در تصحیح و مقابله استفاده شایانی شده است.

۳) نسخه کتابخانه انستیتوی خاورشناسی شهر تاشکند که علامت اختصاری آن "تاش" میباشد. در سرلوحه منخب شده ای

۲ رک:- О. Ф. Акимущкин, В. В. Кушев, Н. Д. Ми-  
 клухо-Маклай, А. М. Мугинов, М. А. Салахетди-  
 нова, Персидские и таджикские рукописи Института  
 народов Азии АН СССР, М., 1964, стр. 222.



نام مؤلف چنین آمده است: کمال الدین مسعود خجندی. کاغذ آن خان بالیغ و قطع آن ۱۷×۱۲ شامل ۱۹۲ ورق بخط نستعلیق متوسط و تاریخ کتابت آن ۱۴۲۲ / ۹۲۵ هـ است. متن در دو ستون خط کشی شده طلایی و آبی آمده است؟ نام کاتب و تاریخ کتابت در پایان دیوان در مثلث مذهب شده چنین نوشته شده است:

"تم دیوان الکامل الفاضل فرید الدهر وحید المصر اوجد الزمان ملك الشعرا شيخ کمال الملک والدین الخجندی نور الله مضجعه بمدینه شیراز حماها الله تعالی من الافات و البلیات بر دست بنده ضعیف نحیف درویش احمد بن علی السراجی غفر الله ذنوبهما فی خمس عشر شوال سنه خمس و عشرين و ثمانمائه و سلم تسلیماً کثیراً کبیراً م ."

این نسخه قدیمی ترین نسخه ایست که ما در تنظیم متن انتقادی دیوان مورد استفاده قرار داده ایم. لکن از حیث سواد کاتب و مقدار اشتباهات در متن چندان تعریفی ندارد و از نسخه های يك و سه ضعیف تر است. وانگهی غزل های مقفی به حرف های ت، ج، ح، خ، د را بمقدار زیاد ندارد. شماره غزل های این نسخه ۷۷۱ و قطعه های آن ۳۵ است که از همه نسخه ها کمر است. رباعی و یک قصیده دارد.

۴) نسخه متعلق به کتابخانه انستیتوی خاورشناسی شهر دوشنبه بعلامت اختصاری "د" میباشد. کاغذ آن خان بالیغ، قطع آن ۱۶×۱۰ و شامل ۳۳۱ ورق است که بخط ریز نستعلیق متوسط نوشته شده است. تاریخ کتابت آن ۷۷-۱۴۷۶ / ۸۸۱ می باشد. متن در دو ستون خط کشی شده طلایی

۳ رک: "Собрание восточных рукописей Академии наук Узбекской ССР", т. II, Ташкент, 1954, стр. 150.

نوشته شده است.<sup>۴</sup> در خاتمه دیوان در مثلث مذهب شهدای  
کاتب تاریخ و نام خود را چنین نوشته است :

”تمت الكتاب بعون الملك الوهاب على يده العبد  
الضعيف الفقير المحتاج الى رحمة الله الفنى غياث بن  
بایزید صراف اصفهانی الکاتب اصلح الله شأنه فى حادى  
عشرين شهر ذى القعدة الحرام سنة اوهدى و ثمانين و  
ثمانماية .“

این نسخه از حیث کمی اغلاط بر نسخه های دیگر  
ترجیح دارد و رویهمرفته نسخه ممتاز بشمار میرود. بخصوص  
که صفحات آن مرتب است. متن این نسخه بسیار نزدیک  
به متن نسخه ”ل“ است و چون هر دو این نسخه ها از  
لحاظ دقت کاتب بهتر از سایرین میباشند بنابراین هر  
نسخه بدلی که در این دو بیک شکل آمده است، جز در  
چند مورد استثنائی، معتبرتر از سایر نسخه بدلهای محسوب  
شده و داخل متن شده است. شماره غزلهای آن ۷۳۰،  
قصیده ها ۲، قطعه ها ۷۲، رباعیات ۱۱ و معماها ۱۰ میباشد.

۵) نسخه متعلق به کتابخانه شعبه انستیتوی خاورشناسی  
آکادمی علوم شوروی شهر لنین گراد بعلامت اختصاری ”لن“  
است . قطع آن ۱۶×۲۱ و شامل ۱۶۴ ورق بخط نستعلیق  
ریز زیبا و تاریخ کتابت آن ۱۸۶۷ / ۱۲۸۴ هـ میباشد.<sup>۵</sup> این  
نسخه در اصل دیوان قهاید سلمان ساوجی است که در حاشیه  
آن غزلهای کمال خجندی نوشته شده است . این نسخه هر  
چند تصحیف زیاد دارد ولی گاهی نسخه بدلهایی میدهد

۴ رک : Каталог восточных рукописей Академии наук  
Таджикской ССР“, т.II, Душанбе, 1968, стр.194.

۵ رک : О.Ф. Акимусшкин..., Персидские и таджик-  
ские рукописи Института народов Азии АН СССР,  
стр. 223.

که در امر مقابله و انتخاب اشعار متن بسیار مفید است  
بخصوص که آن قسمت از غزلهای مختوم به حرف "د" که  
در نسخه "ل" و "د" افتاده است در این نسخه وجود  
دارد. شماره غزلهای آن ۶۵۷ و قطعه ۳۸، رباعی ۴ و  
مفردات ۷ است.

۶) نسخه متعلق به کتابخانه عمومی شهر سمرقند  
بعلامت اختصاری "س" و قطع آن ۱۶×۳۱ بخش  
نستعلیق خوب روی کاغذ ابریشمی در دو ستون خط کشی  
شده نگاشته شده است. تاریخ کتابت آن ۱۲۷۳/۱۸۵۷ هـ

میباشد. این نسخه منتخبی از اشعار کمال خجندی پیش  
نیست و ترتیب دهنده آن هر کجا که لازم دانسته متن را  
بدلخواه خود تصحیح کرده است. در این نسخه نه تنها  
غزلهایی بدست ترتیب دهنده حذف شده است، بلکه بیشتر  
غزلهای موجود نیز ناقص و اکثر غزلها شامل پنج بیت  
میباشد. شماره غزلها در این نسخه ۶۹۵، قطعهها ۱۳ و  
رباعیات ۷ میباشد. یگانه اهمیت این نسخه در آنست  
که تنها این نسخه حاوی متن کامل چهار قصیده منسوب  
به کمال است که در سایر نسخهها یا نیست و یا  
افتاده است. از این نسخه تنها کمک کار در مقابله  
با سایر نسخهها استفاده شده است.

بعد از کار ترتیب دیوان حاضر و پیش از چاپ آن  
نسخه چاپ تبریز که باهتمام آقای عزیز دولت آبادی از  
روی پنج نسخه قدیمی دیگر تصحیح شده است بدست ما  
رسید. این دیوان شامل ۹۴۴ غزل، دو قصیده، یک مستزاد،  
۸۷ قطعه، یک مثنوی، ۳۱ رباعی، ۸ معما و ۹ تک بیت  
است و مجموعاً شامل ۶۹۸۴ بیت میباشد. دیوان گردآورده

۶ ر.ک: "Собрание восточных рукописей Академии наук  
Узбекской ССР", т. II, стр. 150.

آقای عزیز دولت آبادی نیز در ترتیب متن انتقادی دیوان حاضر مورد استفاده قرار گرفته است. علامت اختصاری آن "تب" است. تعداد غزلهایی که در مآخذ های ما نبود از دیوان نامبرده به دیوان حاضر داخل گردید.

باین ترتیب دیوان حاضر تا کنون کاملترین و جامع ترین دیوان کمال خجندی است که حاوی ۹۷۸ غزل، ۴ قصیده و ۱۰۱ قطعه، یک مستزاد، ۳۷ رباعی، یک مثنوی، ۱۱ معما و ۷ تک بیت میباشد که مجموعاً ۷۳۳۵ بیت شمرده شده است. از بررسی نسخ خطی بالا معلوم میشود که دیوان غزلهای کمال خجندی در حیات او مرتب و تدوین شده است و این از اختلاف فاحش شماره غزلهای نسخه های موجود نامبرده بالا که در دسترس ماست تا حدی آشکاراست. از این رو بدیهی است که ترتیب و تدوین آنها مربوط به سالهای مختلف حیات شاعر میباشد. در این مورد شهادت فرصت شیرازی مؤلف آثار عجم نیز جالبست. او چنین میگوید: "این فقیر نیز در دیوان کمال خجندی که بسیار کهنه و مندرس بود و تاریخ کتابت آن ۱۳۶۹ / ۷۷۱ هـ بود این شعرا دیدم" (این بیت معروف را از آن کمال میدانند):

جانب دلها نگاهدار که سلطان

ملك نگيرد اگر سپاه ندارد

از تاریخ کتابت دیوان نامبرده معلوم میشود که هنوز در حدود سی سال از حیات کمال باقی مانده بود دیوان او مرتب شده و نسخه های از روی آن استنساخ میشده است و بیگمان در سالهای بعدی حیات شاعر دیوانهای رفته رفته کاملتری نیز ترتیب و تدوین شده است.

۷ محمد نصیر حسینی فرصت شیرازی، آثار عجم، بمبئی، ۱۸۹۶،

ص ۴۹.

بنا بر این اختلاف شماره غزلها در نسخه‌های قدیمی  
کاملاً طبیعی است .

\* \* \*

در پایان سخن لازم میدانند از کمک‌های شایان تحسین  
رفقای دانشمند گرامی خشکناهی و غضنفر یوسف علی‌یف در  
ترتیب دیوان حاضر صمیمانه سپاس‌گذاری کند.

ك . شیدفر



دیوان

کمال الدین مسعود خجندی





# < قصاید >

۱

در توحید

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال  
 به ثنای ملك الملك خدای متعال<sup>۱</sup>  
 پادشاهی که به پیرامن جاهش نرسد  
 از ازل تا به ابد وصمت نقصان و زوال  
 بر در بار جلالش نبود جای نیست  
 شهرباران جهان را بجز از صف نعال  
 در حریم ملکوتش که ملك<sup>۲</sup> راه<sup>۳</sup> نیافت  
 عقل و حس امر محالست که یابند مجال  
 ۵ آهین پای جو پرگار شد و هم نرسید  
 بیک اندیشه در آن دایره الا بخیال  
 هست در چشم همه ناقص و معتل العین  
 هرکه مقرون بچنین ذات کند شبه و<sup>۴</sup> مثال  
 قدرت اوست که پرورده بشیرین کاری  
 طوطی ناطقه را در شکرستان مقال<sup>۵</sup>  
 حکمت اوست که پروانه دین داد بعقل  
 تا نهد شمع هدایت بشیستان ضلال  
 گر بخوانی بمثل آیت حمدش<sup>۶</sup> بر کوه  
 با همه سنگلی ناله براید ز جبال  
 ۱۰ پیش اصحاب<sup>۷</sup> یقین بردن نامش بزبان  
 همچنانست که باتشهلان وصف<sup>۸</sup> زلال

(۱) تاش، ل، ل، لن - این قصیده را ندارد (۲) ب - خرد (۳) د - بار  
 (۴) ب - و افتاده است (۵) ب - ابیات ۱۵، ۱۶، ۱۷ ندارد؛  
 ترتیب بیتها: ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۱۳، ۱۴  
 (۶) س - حکمش، تب - حلمش (۷) ب - ارباب (۸) ب - آب

برده زائینه دل غصه او زنگ حزن<sup>۱</sup>  
 رفته از گوشه خاطر غم او گرد ملال  
 میبرد مرغ رجا جلوه کنان شاخ بشاخ  
 در هوای چمن رحمت او فارغ بال  
 گر شود ماضی و حالات<sup>۲</sup> جهان مستقبل  
 ذات پاکش نشود منتقل از حال بحال  
 گو شهادت بنویسیم<sup>۳</sup> به کز طبیعی خویش<sup>۴</sup>  
 ذال خود بر کزی هیأت خود باشد دال  
 ۱۵ و در نه از بنده عاصی چه عبادت آید  
 با چنین فعل بدو نفس نکوهیده خصال<sup>۵</sup>  
 چشم بر راه عنایت نهد این جسم ضعیف  
 عجز پیش آورد آن روز شود<sup>۶</sup> مسکین حال  
 یارب آن دم که ز<sup>۷</sup> سیلاب اجل خانه عمر  
 بپذیرد خلل و تن شود از غم چو خلال<sup>۸</sup>  
 بجراغ رخ آن ماه که بردند بچرخ  
 هفت قندیل زد اندود ازو نور و جمال  
 بکمالات محمد که ازو<sup>۹</sup> یسافته اند  
 چار یار از شرف صحبت او عز و جلال  
 ۲۰ که از آنجا که عنایات خداوندی تست  
 نظر رحمت خود باز نگیری ز کمال  
 هر يك از ماعده وصل نصیبی طلبند  
 تا کرا بخت نشاند بر خوان وصال<sup>۱۰</sup>  
 شده از ساقی لطف تو جهانی سیراب  
 همچنان بحر کرم موج زنان مالا مال

(۱) تب - جنون (۲) س - ساعات (۳) ب، ل - ننویسیم؛  
 تب - بفرستیم (۴) ب، تب - نفس (۵) د - بیت ۱۵ و ۱۶ را ندارد  
 (۶) تب - بود (۷) تب - به (۸) تب - هلال (۹) ب، تب - بحق  
 (۱۰) ب، د، س - این بیت را ندارد

ای بر کمال قدرت<sup>۱</sup> تو عقل کل گواه  
 بر لوح کبریای تو توقیع لا اله<sup>۲</sup>  
 آشفدگان خاک رخت رهروان دین  
 دردی کشان جام غمت سالک<sup>۳</sup>ان راه  
 از شبنم عطای تو يك قطره بیخرو کان  
 وز پرتو جمال تو يك ذره مهر و ماه  
 مرغ امید از کف جود تو دانه جوی  
 دست نیاز بر در عدل تو داد خواه  
 نام تو صیقلیست که ز آئینه وجود  
 بیرون برد بنور خرد زنگ اشتباه  
 سلطان عزت<sup>۴</sup> تو بفرمان کین فکان  
 گرد از ره<sup>۵</sup> وجود برآورد بسی سپاه  
 آثار صنع تست که بر طاق<sup>۶</sup> نیلگون  
 صبح سفید روی نمود از شب سیاه  
 انوار حسن تست که از جیب آسمان  
 خورشید سرکشید جو یوسف ز قهر چاه  
 آنجا که آب لطف تو صد نیش گشته نوش  
 و آنجا که باد قهر تو صد کوه گشته کاه  
 گاه از تو جان برد بصفا پیر درد نوش  
 گاه از تو خون خورد بجفا طفل بیگناه<sup>۷</sup>

(۱) س - وحدت (۲) تاش، لن - این قصیده را ندارد (۳) س - درت  
 (۴) ب، د - غیرت (۵) ل - از پی (۶) ب، د - در طاس (۷) ب، د -  
 این بیت را ندارد

بنهد نسیم لطف تو در ناف لاله<sup>۱</sup> مشک  
 بندد سموم قهر تو بر شاخ گل گیاه<sup>۲</sup>  
 موسی کلیم بارگه تست و پاسبان  
 فرعون رانده نظر تست و پادشاه  
 طاعت چه سود زاهد<sup>۳</sup> پرهیز کار را  
 گر بر در قبول تو اش نیست آب و جاه  
 ای آنکه مالک<sup>۴</sup> ان در کبریات را  
 نبود بجز<sup>۵</sup> سوادق احسان تو پناه  
 بخشای بر کمال که نقصان پذیر نیست  
 گر بر خوردند از تو محبان بارگاه

---

(۱) ب - نافه (۲) ل - س - بیت بعد از بیت ۹ جای دارد (۳) س -  
 عالم (۴) س - ل - جزاز

## در نعت محمد

ای ماه رخسار تو مطلع صبح یقین  
 غاشیه کبریات شهپر روح الامین<sup>۱</sup>  
 آینه دار رخت عارض ماه تمام  
 تکیه گه منبرت پایده چرخ برین  
 سایه قد تو دید در چمن دلبری  
 کز سر خجلت بماند<sup>۲</sup> سرو سهی بر زمین  
 از گل رخسار تست لاله سیراب را  
 قطره آبی که هست بر جگر آتشین  
 خط جبین تو<sup>۳</sup> بود آنکه شدت<sup>۴</sup> آشکار  
 بر ورق کاینات نقش رسول الامین  
 آدم خاکی که بود پیش رو<sup>۵</sup> انبیا  
 داغ قبول تو داشت بر سر لوح جبین  
 شهنه حکم ترا تیر قضا در کمان  
 بازوی امر ترا تیغ ظفر در کمین  
 زیر رکاب تواند شاهسواران ملک<sup>۶</sup>  
 غاشیه داران تو<sup>۷</sup> کار گذاران دین  
 خاتم اقبال تست آنکه بمهر قبول  
 خشک و تر کاینات داشت بزیر نگین  
 بی تو کجا پی برد در حرم کبریا  
 صوفی پرهیزکار زاهد خلوت نشین<sup>۱۰</sup>

(۱) ده تاش، لن - این قصیده را ندارد (۲) س - فتاد (۳) ل، س -  
 خطبه حسن (۴) ل - شدت (۵) ل - دو (۶) ل - حسن (۷) ل، س - دار  
 تواند

خاک کف پای نمت دامن آخو زمان  
دست تو زان<sup>۱</sup> برفشانند بر دو جهان آستین  
مدعیان نشنوند نصرت کمال تیرا  
لا یقی هر گوش نیست دانه در ثمین  
صبحه<sup>۲</sup> کرو بیان ورد و نای تو باد  
تا که به صبح نشور بر تو کنند آفرین

در مدح گوید

ای ذات ترا ظهور عالم  
 چون خلقت مصطفی و آدم<sup>۱</sup>  
 بر لوح وجود<sup>۲</sup> نقطه سهو  
 افتاده مؤخر و مقدم  
 در فاتحه حروف نامت  
 مکنتم خواص<sup>۳</sup> اسم اعظم  
 در داعیه دوام عمرت  
 از وحی آید<sup>۴</sup> فرشته ملهم  
 ۵ اعلام<sup>۵</sup> ملک ترا مسخر  
 اقلیم دول<sup>۶</sup> ترا مسلم  
 شکر نعم توامر<sup>۷</sup> کلی  
 تعظیم در تو باب معظم  
 در مشکل ملک عقل<sup>۸</sup> دانا  
 بارای تو گفته است<sup>۹</sup> اعلم  
 در بحث کلام منطق تو  
 با ناطقه گفته انت<sup>۱۰</sup> ابکم  
 کلک همه دان راز دارت  
 در مشورت ملوک محرم  
 ۱۰ پیور خردت برآی انور  
 چون صبح بافتاب همدم

(۱) ده لن - این قصیده را ندارد (۲) ب، ل - زبان (۳) ل - سواد  
 (۴) ب - آمد (۵) ب - اعوان (۶) ل، س - اقلام فلك (۷) ل، س -  
 باب (۸) ب - در مسلك دين ملك (۹) س - انت (۱۰) ب - است

نزدیک محر که کوس سلطان  
 افگند فغان بهشت<sup>۱</sup> طام  
 بر گوشه قصر تو حمامی  
 خواند این غزل بها<sup>۲</sup> ترنم  
 کی<sup>۳</sup> خسته دلم بناوک غم  
 برخسته دلان خویش ارحم  
 از طره تو برویها<sup>۴</sup> چین  
 وز ابروی تو به پشتها خم  
 ۱۵ زان غمزه نشسته بر دل ریش  
 پیکان توام بجای مرهم<sup>۵</sup>  
 بالاتر از ابرویت مه نو  
 بینند بر آسمان ولی کم<sup>۶</sup>  
 صاحب نظران ازان دو نرگس  
 دور از تو بچشم های پرnm  
 خون شد دل و اشکم از دویدن  
 زین روی دمش فتاد بردم  
 جان از غم و درد بسی شمارت  
 ناگفته به کس ز صد یکی هم<sup>۷</sup>  
 ۲۰ از جور تو بنده محقر<sup>۸</sup>  
 شد بر در خواجه معظم  
 دستور بمالك آنکه خوانند  
 شاهان ز کریمیش مکرم  
 آن کز علم مفاخر او  
 شد کسوت افتخار معلم<sup>۹</sup>

(۱) س - ندا بهشت (۲) تاش - غزل او برین (۳) تاش - ای (۴) س -  
 بنافا (۵) ل، س - این بیت را ندارد (۶) س - این بیت را  
 ندارد (۷) ل، س - بیت ۱۹ ندارد (۸) ل - معجز (۹) ل - مکرم



انفاس شریفِ عطر سایش  
 با شامه<sup>۱</sup> داده قوت شم  
 از منظر خوب و وجه املح  
 با باصره ذوق کرده منظم  
 ۲۵ در روز نشاط<sup>۲</sup> او لب جام  
 از خنده نشد دمی فراهم  
 سایل بدلائل سخايش  
 نا کرده سوال گشقه ملزم  
 زمین غم که عدوست با زر و سیم  
 پرچین شد و زرد روی و درهم  
 ای با کرم تو خشک لب یم  
 وز فیض غمت غما را غم  
 با ابر کف تو فیض امطار  
 چون رشحه<sup>۳</sup> ناودان و<sup>۴</sup> زمزم  
 ۳۰ کرده قلمت جو تیغ در فتح  
 با کسر مخالف ترا ضم  
 در جان و دل عدوی ناقص  
 غمهای مضاعف است مدغم  
 از مدح تو بنده در ترقیت  
 بر بام فلک نهاده سلم  
 انفاس من از بلند قدری<sup>۵</sup>  
 عیسی است کز آسمان زند دم  
 از کلك دو شاخ میوه<sup>۶</sup> روح  
 ریزان سخنم جو نخل مریم  
 ۳۵ بردند کمال گوی دعوی  
 نظم تو و نثر هر دو باهم  
 این از شعراء ما تاخر  
 وان از فضلاى ما تقدم

(۱) ل، س - با باصره (۲) ناش - بساط (۳) ناش - و افتاده است  
 (۴) ل - این بیت را ندارد (۵) ل، س - بلندی قدر

دیوان تو گر کمی بخواند  
 در پیش سخنوران عالم  
 زین گفته رود ظهیر از جای  
 چه جای ظهیر، انوری هم  
 گویند قصیده<sup>۱</sup> تو خاست  
 پخته سخنان ما ملّم  
 ۴۰ این خام ولی جو نقره<sup>۲</sup> خام  
 وان پخته ولی جو پخته شلغم  
 اشعار من و جواب پیاران  
 هر چند مماثلنید باهم  
 فروقی ز نریست تا نریا  
 وز لطف ستاره تابشبنم  
 چون کوه خجند آمد این شعر  
 با آب بلند و نام محکم  
 هنگام دعاست دست بسردار  
 ای خضر که عیسی تو در دم  
 ۴۵ تا تاجوران ملک بر تخت  
 در دست چپ آورند خاتم  
 باد از چپ و راست شاه و درویش  
 پیش تو نهاده دست برهم  
 در دست یگین دولت تو  
 خاصیت نقش خاتم جسم<sup>۱</sup>  
 باغ طوبت باب ایمن شعر  
 چون روضه<sup>۲</sup> خلد سبز و خرم  
 از مهلت عمر دشمنان پاد  
 کردیم و کلامنا بهاتم<sup>۲</sup>

(۱) ل- بیتهای ۴۹، ۴۸، ۴۷ را ندارد (۲) ل- ترتیب بیتها: ۴،  
 ۹، ۶ (۷ ندارد)، ۸، ۵ (۱۲ ندارد)، ۱۰، ۱۱، ۱۳ (۱۴ ندارد)، ۱۶،  
 ۱۸، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۱۹، ۲۰ (۲۵ ندارد)، ۱۵، ۲۴، ۲۳، ۲۶

## < غزلیات >

۵

از پیرھنت بوئی آمد بگلستانها  
 کردند پر از نکھت گلها همه دامانها<sup>۱</sup>  
 با رشته همه چاکی شد دوخته وین طرفه  
 کز رشته زلف تست این چاگ<sup>۲</sup> گریبانها  
 تا خوان ملاح<sup>۳</sup> را آراست بسبزی خط  
 افکند لب لعلت شوری بنمکدانها  
 گر زلف بر افشانی دریا فکنی سرها<sup>۵</sup>  
 چون<sup>۶</sup> لب بعدیت آری بر باد دهی جانها  
 دیدار رقیب از دور افزود<sup>۷</sup> مرا گریه  
 از<sup>۸</sup> ابر سیه باشد افزونی بارانها  
 بیمار ترا محم<sup>۹</sup> شربت دهد و مرهم  
 بی جاشنی دردت فریاد ز درمانها  
 عیدست و کمال از یار دارد سر قوبانی  
 ما نیز یکی باشیم از جمله قوبانها<sup>۱۰</sup>

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - زلف تو چاکست (۳) دس -  
 جمالت (۴) لن - این بیت را ندارد (۵) ب، تاش - دلها  
 (۶) س - و (۷) س - افکند (۸) تاش - کز (۹) ب - هر دم (۱۰) تاش -  
 بیت را باین شکل میآورد

عیش و طرب عاشق در دو غم یار آرد  
 گر نیست کمال اینها وین دو دگرت\* آنها  
 \* تصحیح قیاسی - گر نیست کمال اینها نبود دگرت آنها

از تو يك ساعت جدائی خوش نمیآید مرا  
 با دگر کس آشنائی خوش نمیآید مرا  
 گوئیم رو زمین در و سلطان وقت خویش باش  
 بعد سلطانی گدائی خوش نمیآید مرا  
 چاکرانت را نمیگویم که خاک آن<sup>۱</sup> درم  
 با بزرگان خودستائی خوش نمیآید مرا  
 گفتمش در آب عارض عکس جان باما نمای<sup>۲</sup>  
 گفت هر دم خودنمائی خوش نمیآید مرا  
 از می<sup>۳</sup> لعلت نپرهیزم بدود آن دو چشم  
 پیش مستان پارسائی خوش نمیآید مرا  
 منکر زهدم برویت تا نظر باز آمدم  
 پاکبازم من دغائی خوش نمیآید مرا  
 صوفیان گویند چون ما خیز و در رقص آکمال  
 حالت و وجد ریائی خوش نمیآید مرا<sup>۴</sup>

(۱) س - این (۲) ب، لن - رویت را نما (۳) ب - از لب (۴) د -  
 ترتیب بیتها: ۷۵۴۳۶۲

از عاشقی همیشه جوانست پیر مـ  
 خالی مباد عشق بتان از ضمیر مـ  
 با آنکه چون چراغِ حُر پند جوانهِ مدِگ  
 هم دیر زیست مدعیِ زود<sup>۲</sup> میر مـ  
 صد جان ز ما ستاند و يك بوسه<sup>۳</sup> وعده داد  
 بسیار بخش دلبر اندك پذیر مـ  
 در دل بقدر ذره نگنجد خیال غیـ  
 کز مهر تو<sup>۴</sup> پرست ضمیر منیر مـ  
 تا کی دعای وصل کمان ابروان کنم<sup>۵</sup>  
 چون بر نشانه هیچ نیفتاد تیـ  
 جان را چو نیست از تن و تن را ز جان گریز<sup>۶</sup>  
 از ما جدا شو دگر ای ناگزیر مـ  
 داریم صبر اندك و بیش از شمار شوق  
 پوشیده نیست از تو قلیل و کثیر مـ<sup>۷</sup>  
 روز حساب غم نخورم<sup>۸</sup> از گنه کمال  
 گر عقد زلف یار بود دستگیر مـ<sup>۹</sup>

(۱) ل- این غزل را ندارد (۲) س- دیر (۳) د- بوس (۴) ب،  
 د، تاش- او (۵) تاش، س- کنیم (۶) تاش، س، ل- گزیر (۷) س-  
 این بیت را ندارد (۸) د، س- نخوریم (۹) س- ترتیب ابیات :

آنکه دل در هوس<sup>۱</sup> روز وصالست او را  
 خواب شب<sup>۲</sup> در سر اگر هست خیالست او را<sup>۳</sup>  
 دل ز چشمش چه شد ار کرد سوال نظری  
 چون<sup>۴</sup> نظرهاست در آن جای سوالست او را  
 خال لبهاش بخون دل صاحب نظران  
 تشنه از چیست جو در پیش زلالست او را  
 دل بیمار<sup>۵</sup> من از دال و الف خالی نیست  
 تا قد چون الف و زلف جو دالست او را  
 بجگر خوردن<sup>۶</sup> بسیار بکف کرد غمیش  
 خون عشاقی بخور گو که حلالست او را  
 آفتاب از هوس آنکه شود همسر او<sup>۷</sup>  
 ایستد راست و زان<sup>۸</sup> بیم زوالست او را<sup>۹</sup>  
 بکمالست و بس این جور و جفا و ستمش  
 این صفتها که شنیدی بکمالست او را

(۱) س - در طلب (۲) ب، تاش - خوش (۳) ل - این غزل را ندارد  
 (۴) ب - خود (۵) س - بیمار (۶) د، س - خونی (۷) د، تاش، س -  
 تو (۸) د - ازین (۹) ب - بیت پس از بیت ۴ جای دارد؛ تاش -  
 بیت پس از بیت ۳ جای دارد

ای باد مکش<sup>۱</sup> طره جانانه<sup>۲</sup> ما را  
 زنجیر مجنبان دل دیوانه<sup>۳</sup> ما را<sup>۴</sup>  
 آن شمع چگل گو که برهش آرد و پرواز  
 این سوخته دلهای چو پروانه<sup>۵</sup> ما را  
 کردند زیان آنکه<sup>۶</sup> بضد گنج فریدون  
 کردند<sup>۷</sup> بها گوهر یکدانه<sup>۸</sup> ما را  
 دیدند سر شکم همه همسایه و گفتند  
 این سیل عجب گر نبرد خانه<sup>۹</sup> ما را  
 دل گرچه خرابست زغم چون<sup>۱۰</sup> تو درائی  
 آباد کنی کلبه<sup>۱۱</sup> ویرانه<sup>۱۲</sup> ما را  
 خواب خوش صبحت برد از دیده<sup>۱۳</sup> مخمور  
 شب گر شنوی نعره<sup>۱۴</sup> مستانه<sup>۱۵</sup> ما را  
 خواهد گلهها کرد کمال امشب از آن زلف  
 شبهای چنین گوش کن افسانه<sup>۱۶</sup> ما را<sup>۱۷</sup>

(۱) س - مبر (۲) ل، تاش - این غزل را ندارد (۳) س - گر چه  
 (۴) س - گفتند (۵) س - گر (۶) د، س - نوگس (۷) تاش - بیت  
 پس از بیت ۵ جای دارد

ای خط تو سبزی خوان بلا  
 خال سیاه تو نشان بی<sup>۱</sup>لا  
 لعل لببت کان دل من کرد<sup>۲</sup> خون  
 خوانمش از درد تو کان بلا  
 زاهد خود بین بامید عطا<sup>۳</sup>ست  
 عاشق مسکین نگران بی<sup>۴</sup>لا  
 داد نشانم کم<sup>۵</sup>رت زان میان  
 باز فتادم بمیان بی<sup>۶</sup>لا  
 دور ز پیش تو بلا زان ماست  
 پیش تو ما نیز از آن بی<sup>۷</sup>لا  
 چون نکشم آه اگر بر کشی  
 از مزه‌ها تیغ<sup>۸</sup> و سنان بی<sup>۹</sup>لا  
 رو بدعا آرز چشمش کمال  
 تا رهی از فتنه زمان<sup>۱۰</sup> بی<sup>۱۱</sup>لا

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) س - کرده (۳) تاش، س -  
 مگرت (۴) س - تیر (۵) س - زجان



ای روشنی از روی تو چشم نگرانرا  
 این روشنی چشم مبادا دگر انرا<sup>۱</sup>  
 با حسن تو و ناز تو سوزی و نیازی  
 جان نگرانرا دل صاحب نظرانرا  
 زاهد ز تو پوشد نظر و عقل<sup>۲</sup> فروشد  
 این پیغمبرانرا نگر این<sup>۳</sup> بی بصرانرا  
 از پیش من آن جان جهانرا گذرانید  
 تا خوش گذرانیم جهان گذرانرا  
 جان از سرکوی تو ندارد سر پرواز  
 مرغی که چمن یافت نجوید<sup>۴</sup> طیرانرا  
 گفتم بحق آن دل سنگین که وفائی  
 وقتی نبود پیش تو سوگند گرانرا

بنما بکمال آن لب و خون خوردن او بین  
 کان باده حلاست چنین نقل خورانرا

(۱) ل. لن - این غزل را ندارد (۲) ب - زهد (۳) س - نگر  
 و (۴) ب، تاش - چه جای

ای ریخته سودای تو خون دل ما را  
 بی هیچ گناهی  
 بنواز دمی خسته شمشیر جفا را  
 باری بگناهی  
 باد سحر از روضه رضوان خبر آورد  
 امروز بگلزار  
 ای سرو روان هست مگر پیک صبا را  
 در کوی تو راهی  
 کس نیست که بر بوی گلستان جمالت  
 در باغ طرب نیست  
 چون لاله ز غم چاک زده جیب قبا را  
 و افکنده کلاهی  
 زنجیر سر زلف ترا با همه خوبی  
 سنبل نتوان گفت  
 هرگز نکند هیچ کسی مشک خطا را  
 نسبت به گیاهی  
 بشکست همی لشکر سلطان کواکب  
 بر هر طرف امروز  
 کان زلف زده پوش تو از عنبر سا را  
 آورده سپاهی  
 از حال پریشان کمال خبری نیست  
 همیات چه تدبیر  
 "آن کیست که تقویر کند حال گدارا"  
 "در حضرت شاهی"

(۱) د، ل، ن، تاش، س - این لغز را ندارد

ای ز غمت دل بجفا مبتلا  
 بی تو بعد گونه بلا مبتلا  
 ساکن کوی تو بچنگ رقیب  
 چون بسگ خانه گدا<sup>۱</sup> مبتلا  
 همچو دل خون شده از دست تست<sup>۲</sup>  
 با رخ ما آن کف پا مبتلا  
 با تو چه گویم که چها میکشد  
 دایم ازان زلف دوتا مبتلا  
 غصه خط یا غم خالت خورم  
 بین که شد این دل بچها مبتلا  
 کرد در آئینه نظر حسن تو  
 دید بخود نیز ترا مبتلا

هجر بسر شد به نیاز کمال  
 یافت رهائی<sup>۳</sup> بدعا مبتلا<sup>۴</sup>

(۱) س - سگ خانه بگدا (۲) د، س - در دست تو (۳) د، س -  
 رهائش (۴) س - ترتیب ابیات : ۷۵۶۴

ای سرا پرده<sup>۱</sup> سلطان خیالت دل ما  
 کرده درد و غم تو خانه بآب<sup>۲</sup> و گل ما<sup>۳</sup>  
 سر بفردوس نیاریم چو زلف تو فرو<sup>۴</sup>  
 تا بخاک سر کوی تو بود منزل ما  
 مشکل ما دهن تست که هست آن یا نیست  
 جز بمنطق لب تو حل نکند مشکل ما<sup>۵</sup>  
 شمع خود را سزد ار بر نکشد چون قندیل  
 شب چو از طلعت خود نور دهی محفل ما  
 بکن ای شیخ دعائی که بمیریم هم<sup>۶</sup>  
 تا دگر ننگ چنین خون نکشد<sup>۷</sup> قاتل ما  
 دیده چندانکه براند سخن از گوهر اشک  
 یار در گوش نیارد سخن نازل ما

دید سیل مژه در پیش کمال آن مه و گفت  
 در بدامن برد ار گریه کند سائل ما

(۱) ب - در آب (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) س - فرود (۴) د  
 س، لن - بیت پس از بیت يك جای دارد (۵) تاش - نکند

ای غمت یار بی نوائیها  
 با من از دیوت<sup>۱</sup> آشنائیها  
 از چراغ رخت بخانه<sup>۲</sup> چشم  
 در شب تیره روشنائیها  
 کف پای از رخم گریزانی<sup>۳</sup>  
 تا کی است<sup>۴</sup> این گریز پائیها  
 سگ کویت بمن نمود رقیب  
 بودش این هم ز خود نمائیها  
 مفلسانم مست و باده طلب  
 میکنیم از لب<sup>۵</sup> گدائیها  
 نه سمرقندی نه زاهد چیست  
 خنکیها و پارسائیها

باکبازی بشوی دست کمال  
 بمن روشن از دغائیها<sup>۶</sup>

(۱) د، تاش - دیوش (۲) ب، ی - گفت پای از رخت گریزانم  
 (۳) ب - تابکی؛ تاش - تاکیت (۴) د - لبش (۵) تاش - گدائیها؛  
 د، لن - بیت پس از بیت ۵ جای دارد

ایها العطشان<sup>۱</sup> فی الوادی الهوا  
 جوی جویان جانب دریا بیبا<sup>۲</sup>  
 آب را پیش لب هر تشنه ای<sup>۳</sup>  
 قالت الاکواب قل قل قولنا<sup>۴</sup>  
 از سقلاهم ربهم<sup>۵</sup> ابریقهاست<sup>۶</sup>  
 تا بلب پیش لب ما و شما  
 گریه تاچند از عطش<sup>۷</sup> ای نور چشم  
 پیش چشمت<sup>۸</sup> آب چشمی برگشا  
 لو وجدت الخضر عینا فانتبه  
 کیف یحیی النون فی عین البقا  
 از نسیت الحوت<sup>۱۰</sup> اگر یادیت هست  
 همچو آن ماهی بخضری<sup>۱۱</sup> آشنا

گر طلبکاری مشو دور از کمال  
 لم تجد بعدی ولیا مرشدا<sup>۱۲</sup>

(۱) تاش - ایها العشاق (۲) ل - این غزل را ندارد ؛ تاش - دریا  
 در (۳) تاش - نه (۴) ب، تاش - قل قولی لها (۵) اشاره  
 به سوره "انسان" آیه ۲۱ قوآن است (۶) ب - ابر بقاست  
 (۷) تاش - غمش (۸) تب - چشمه (۹) تاش - ان (۱۰) اشاره به  
 سوره "کف" آیه ۶۲ قوآن است (۱۱) تب - حضرت (۱۲) اشاره  
 به سوره "کف" آیه ۱۶ قوآن است

این چه مجلس چه بهشت این چه مقامست اینجا  
 عمر باقی رخ ساقی لب جامست اینجا<sup>۱</sup>  
 دولتی کز همه بگذشت<sup>۲</sup> ازین در نگذشت  
 شادنی کز همه بگریخت غلامست اینجا  
 چون در آیی بطربخانه<sup>۳</sup> ما بـا غـم دل<sup>۴</sup>  
 همه گویند مخور غم که حرامست اینجا  
 ما بیام فلکیم از برما گر بـر و ی<sup>۵</sup>  
 برو آهسته که جام و لب بامست اینجا  
 نیست در مجلس ما پیشگه و صف<sup>۶</sup> نعال  
 شاه و درویش ندانند<sup>۷</sup> کدامست اینجا  
 صفت عود همه سوخته و گم روی<sup>۸</sup>  
 بجز از زاهد افسرده که خامست اینجا

چند پرسی<sup>۹</sup> چه مقامست کمال اینکه تراست  
 این مقامی که نه منزل نه مقامست اینجا

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) د - برگشت (۳) س - با دل  
 ونگ (۴) س - گر گذری (۵) تاش - صفت (۶) تاش - ندانند که  
 (۷) تاش - دویست (۸) س، تب - گوئی

بعد از امروز آشکارا دوست میدام ترا  
 از تو چون بوشم نگارا<sup>۱</sup> دوست میدام ترا<sup>۲</sup>  
 در وجود من زهستی هر سر موئی که هست  
 دوست میدارد مرا تا دوست میدام ترا  
 خواه در دل باش ساکن خواه در جان شو مقیم<sup>۳</sup>  
 گر در<sup>۴</sup> اینجائی و در آنجا دوست میدام ترا  
 عالم آید پیش سرو و لاله رفتن در چمن  
 تا بدان<sup>۵</sup> رخسار و بالا دوست میدام ترا  
 گر نباشم دوستدام دوست دایم همچنان  
 زانکه من بی این تمنا دوست میدام ترا  
 دیده و دل هریکی تنها ترا دارند دوست  
 خود من بیدل نه تنها دوست میدام ترا

گفته‌ای خون ریزمت تا دشمنم داری کمال  
 من خود از بهر چنین‌ها دوست میدام ترا

(۱) تاش - چو پیدا؛ س - که پیدا (۲) ل، لن - این غزل را ندارد  
 (۳) ب - مستقیم (۴) د، تاش، س - گر تو (۵) د - بدین



بگذار در آن کسوی من اشک فشانرا  
 تا دیده دهد آب گل و سرو روانرا<sup>۱</sup>  
 میسند بران رخ که فتد سایه گلبرگ  
 گلبرگ تحمل نکند بار گرانرا  
 دشوار کند نقش دوا بروی تو نقاش  
 آسان نتوانند کشیدن دو کمانرا  
 گفتم که<sup>۲</sup> لبّت زیر دو دندان چو بگیرم  
 دایم نگهش گفت نگه دار زبانرا  
 غیر از دل عاشق چو نند چیز بتان گم  
 این طرفه چه کردند دهانرا و میانرا  
 بوسی دو لبش<sup>۳</sup> گفت بما و ذقن یار  
 شد ضامن آن<sup>۴</sup> وعده هم این را وهم آن را  
 بگیرفت کمال آن ذقن<sup>۵</sup> اکنون بتقاضا  
 "آری بدل خم بگیرند ضمانت را"<sup>۶</sup>

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) د - دو (۳) ب، تاش - زلبش  
 (۴) د، س - این (۵) ب - دهن (۶) مصراع از انوری است

بسی غمت شاد مباد این دل غم پرور ما  
 غمخور ای دل که بجز غم نبود در خور ما<sup>۱</sup>  
 دردمندیم و خبر میدهد از سوز درون  
 دهن خنک و لب تشنه و چشم تر ما  
 مفلسانیم که در دولت سودای غمت<sup>۲</sup>  
 حاصل هر دو جهان هیچ نیرزد بر ما  
 گر تو در مجمره غم دل ما سوزانی  
 همچنان بوی تو یابند ز خاکستر ما  
 میکنم شاهی<sup>۳</sup> ازان روز که گفتی برقیب  
 کاین<sup>۴</sup> گدا کیست<sup>۵</sup> که هرگز نرود از درما  
 دل ما گم شد و جز باد نیابیم کسی  
 که شود رنجـ و آرد خبر دلبر ما  
 قیمت صحبت ما دان که همین دم باشد  
 که برد هجر تو از کوی تو دردسر ما<sup>۶</sup>  
 عذر صاحب نظرات شود<sup>۷</sup> آنـ دم روشن  
 که به بیند مه روی تو ملامتگر ما

صفت روی<sup>۸</sup> تو تا<sup>۹</sup> در قلم آورد کمال  
 گل برد نخه<sup>۱۰</sup> حسن از ورق دفتر ما<sup>۱۰</sup>

(۱) ل- این غزل را ندارد (۲) د- رخت (۳) تاش- شادی (۴) د ،  
 تاش، س- این (۵) س، تب- گدا نیست (۶) تاش- بیت ۷ و ۸ را  
 ندارد (۷) س- نظران میشود؛ د، تب- نظرانش شود (۸) س- دو  
 (۹) ب، تاش، لن- چون (۱۰) ترتیب بیتها: د- ۳، ۶، ۷، ۴ ،  
 ۸، ۵، ۹، س- ۳، ۵، ۷، ۴، ۸، ۶، ۹

تو خود بگوش نیاری حدیث زاری ما  
 که در تو کار نکردست درد کاری ما<sup>۱</sup>  
 شنوده‌ام که گشودی<sup>۲</sup> زبان بدشنامم  
 عزیز من چه گشاید ترا ز خواری ما  
 گر ای نسیم شبی بگذری بران<sup>۳</sup> سرزلف  
 بگوش او برسان ذکر بیدواری ما  
 هزار بار بجان بار محنتت بردیم  
 بهیچ بر نگرفتی تو بردباری ما<sup>۴</sup>  
 اگر چه از دو جهان کرده‌ایم قطع امید  
 به لطف و رحمت تو<sup>۵</sup> هست امیدواری ما  
 سزد که ذیل کرم بر گناه ما<sup>۶</sup> پوشند  
 بروز حشر<sup>۷</sup> چو بینند شرمساری ما

کمال در<sup>۸</sup> سگ کویش علو همت بین  
 که عار آیدش از همدی و یاری ما

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - شنیدم آنکه گشادی  
 (۳) تاش، تب - بدان (۴) د، س، لن - بیت پس از بیت ۲ جای  
 دارد (۵) ب، تاش، لن، تب - او (۶) د، لن - سزد که دامن عفوی  
 بجرم ما (۷) د، لن - عرض (۸) ب، تاش - از

جانا ز گورد دردت<sup>۱</sup> پر باد دامن ما  
 وین دلی گرد خورده صد پاره در<sup>۲</sup> تن ما  
 دل ساکنی ندارد بی خاک آستانست  
 ای خاک آستانت تا حشر مسکن ما  
 ما<sup>۳</sup> چشم خویش روشن دیدن نمیتوانیم  
 تا تو نمی نشینی بر<sup>۴</sup> چشم روشن ما  
 گفتیم<sup>۵</sup> تیغ برکش گفتی<sup>۶</sup> گناه باشد  
 باد این گنه همیشه از تو بگردن ما  
 دی میبندم در آن کو آمدند از هر سو<sup>۷</sup>  
 کای عاشق سر و زر مگذر بگلشن ما  
 دانی چه گفت عیسی با عاشقان دینی  
 چندین حجاب ببینید از نیم سوزن ما  
 شب با کمال ای تن در خواب شو که آن ماه<sup>۸</sup>  
 آید بدزدی دل بر بام و روزن ما

(۱) ب، ل - کویت (۲) د، ل - بر (۳) تاش - با (۴) ب، ل، تاش -  
 در (۵) س - گفتیم که (۶) د - گفتا (۷) ب، د، ل - ازان سو (۸) ل،  
 د - گران مه

جهانی بر ز مقصود است راهی روشن و پیدا<sup>۱</sup>  
 درینا تشنه لب خواهیم مردن برب دریا  
 کسی کز طلعت خورشید جز گرمی نمی بیند  
 دلا معذور میدارش که دارد چشم نابینا  
 ببوی وصل او میخور غم هجران که خوش باشد  
 کشیدن رحمت خارا برای<sup>۲</sup> راحت خرما  
 جناب عشق بر عالی است موسی همتی باید  
 که نتوان بر چنان طوری شدن بی همت والا  
 چو با خود همسفر<sup>۳</sup> باشی درین ره بارها افتی  
 که بارت آبگینه است و رخت پر خار و پرخارا  
 گرت دانستن علم حروفست آرزو صوفی  
 نخست افعال نیکو کن چه سود از خواندن اسماء  
 ز چشم و زلف او عاشق کجا باید حضور دل<sup>۴</sup>  
 که در هر گوشه ای فتنه است و در هر حلقه ای غوغا<sup>۵</sup>  
 ز خورشید جمال او<sup>۶</sup> شب زنده دلان روشن  
 بدور قد او بگرفت کار عاشقان بـالا<sup>۷</sup>

(۱) ده ل، لن، س - مصراع را باین شکل میاورنده مریدان طالب  
 پیرند و پیران ظاهر و پیدا (۲) تاش، تب - خار از برای (۳) ل،  
 تاش - در سفر (۴) ب، تاش - مصراع را باین شکل میاورنده بکنج  
 ایمنی نتوان نشست از چشم و زلف او (۵) ب - شورت و در هر  
 خانه ای سودا (۶) تاش - جمالش شد (۷) س - بیت ۲ و ۳ و ۸ را  
 ندارد

مگو اصحاب<sup>۱</sup> دل رفتند و شهر عشق شد خالی  
جهان پر شمس تبریز است مردی کو چو مولانا<sup>۲</sup>  
بنا اهل ار نشان دادی کمال از خاک درگاهش  
کشیدن کحل بینائی ولی در دیده<sup>۳</sup> اعماس

---

(۱) تاش - کار باب ۲) د - بیت های ۲ و ۳ و ۹ را ندارد  
(۳) د - در چشم نابینا

چشم از گوشه تقوی بدر آورد مرا  
 مست و غلطان سوی اهل نظر آورد مرا<sup>۱</sup>  
 خرقه ازرق من باز بمی گلگون شد  
 عشق مردم بدگر رنگ بر آورد مرا<sup>۲</sup>  
 داد بیش از دگران جام میم پیرمفان  
 آن تهی نشده جام دگر آورد مرا  
 باده هرچند که خوردم به لبش تشنه ترم  
 تشنگی نقل و شکر بیشتر آورد مرا<sup>۳</sup>  
 سخن از<sup>۴</sup> مطرب و می گو بمن رند نه وعظ<sup>۵</sup>  
 که سخنهاى دگر درد سر آورد مرا  
 خواهد آمد بسم مست و صبحی زده باز<sup>۶</sup>  
 سحری هاتف غیب این خبر آورد مرا  
 اشکم از بهر نثار قدم دوست بچشم  
 مردمی کرد و بدامن گهر آورد مرا<sup>۷</sup>  
 جستم از حال دل رفته نشانی ز نسیم  
 بوی یار آمد و از جان خبر آورد مرا

(۱) ل، س - مصراع را باین شکل میاورند: زلف تو روز سیه در  
 نظر آورد مرا (۲) س - بیت های ۲ و ۵ و ۶ را ندارد (۳) ل، س -  
 این بیت را میافزاید:

باده بی نرگس مخمور توام کرد خراب  
 مشک بی طره تو درد سر آورد مرا

(۴) د، تاش - از افتاده است (۵) ب، ل، تاش - گوی بمن ای  
 واعظ (۶) تاش - یار (۷) ب، تاش، لن، د - بیت های ۷ و ۸ و ۹  
 را ندارد

جان من چاشنی ای زان لب شیرین طلبید  
غم هجر آمد و خون جگر آورد مرا<sup>۱</sup>

مست و سودا زده چون نرگس ساقیست کمال  
مگر<sup>۲</sup> آن می زلب چون شکر آورد مرا<sup>۳</sup>

---

(۱) ل - این بیت را ندارد (۲) ب، ل، تاش، لن - مستی  
(۳) س - بیت را باین شکل می‌آورد:

در خمار عجب از غمزه ساقیست کمال  
مگر آن می ز سبوی دگر آورد مرا



چشت بغمزه کشت من بیگناه را  
 خود زلف را چه گویم و خال سیاه را<sup>۱</sup>  
 با آه و روی زرد ز خالت شدیم دور  
 باد آمد و ز دانه جدا کرد کاه را  
 مردم ز مه حساب گرفتند سالها<sup>۲</sup>  
 نگرفت در حساب جمال تو ماه را  
 جوهر که قیمتی ست کشندش با احتیاط  
 من هم بدیده میکشم آن خاک راه را  
 از همت گدای تو باشد فرو هنوز  
 بر عرش اگر کشند شهان بارگاه را  
 سلطان حسن گو سوی دلها نظر گمار  
 ملك آن اوست کاو<sup>۳</sup> بنوازد سپاه را<sup>۴</sup>

نام کمال خواجه که درویش<sup>۵</sup> خوانده‌ای  
 درویش خوانده‌ای بفلط پادشاه را

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د، تاش - سالهاست (۳) د، س -  
 گر (۴) د، س، لن - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۵) ب -  
 خواجه درویش

چشم تو از حد میبرد با عاشقان بیـــــدادرا  
 از ناله<sup>۱</sup> مرغان چه غم آن دل سیه<sup>۱</sup> صیاد<sup>۲</sup> را  
 مردم بدور روی تو<sup>۳</sup> در گریه اند از آه من  
 شرطست باران ریختن در موسم گل باد را  
 گفتی ز بنیاد افکنم آنرا که بومن دل نهد  
 گر جرم این باشد نخست از من بنده<sup>۴</sup> بنیاد را  
 حاشا که از غمهای تو من بنده باشم در گله  
 هست از غمت آزادگی<sup>۵</sup> هم بنده هم آزاد را  
 بوسی بشیرین کاری از کردم تراش از تو چه شد  
 عیبی نباشد سوی خود تیشه زدن فرهاد<sup>۶</sup> را  
 ذکر بلند قامتش میایدم در گوش جـــــان  
 ای پارسا بهر خدا آهسته خوان<sup>۷</sup> اوراد را

صنع کمال از عاشقی جان برادر کی توان  
 پند بدر مانع نشد رسوای مادر زاد را

(۱) د، تاش - غم در خواب خوش (۲) ل، س - این غزل را ندارد  
 (۳) ب، تاش، لن - او (۴) د، تاش، لن - از من نه این (۵) د،  
 تاش - آزاده پی (۶) لن - این بیت را ندارد (۷) ب - آهسته  
 خوان بهر خدا؛ تاش - ای یار بس آهسته خوان

چشم و ابروی تو گویند که در مذهب ما  
 حق بود کشتن عشاق<sup>۱</sup> و علیه الفیوی<sup>۲</sup>  
 با رقیب ار بسر من تو<sup>۳</sup> شبیخون آری  
 او میا گو بسر من همه وقتی تو بیا  
 مثلست اینکه بود مردن با یاران عید<sup>۴</sup>  
 کشت غم وامق و مجنون تو بکش نیز مرا  
 هرچه خواهم من ازان لب تو بلا دفع کنی  
 بخشی کن بگدائی که کند<sup>۵</sup> دفع بلا  
 همه کس ناز تو جویند نه چون من به نیاز<sup>۶</sup>  
 همه دشنام تو خواهند<sup>۷</sup> نه چون من بدعا  
 سلامت که<sup>۸</sup> نخواهم که رود سوی تو باد  
 حیفم آید که سلام تو فرستم به صبا<sup>۹</sup>  
 قصه<sup>۱۰</sup> درد جدائی چو نویسیم کمال  
 دل جدا ناله کند خامه جدا نامه جدا

(۱) د، س - عاشق (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) د - تحفه ام گر  
 دگری سر تو ؟ س - تحفه ام گر دگری را (۴) ب، تاش - مصراع را باین  
 شکل میاورد؛ مثلست اینکه بود دوست فدای ره دوست (۵) د، س -  
 که کنی (۶) ب - بخدا (۷) د - جویند (۸) د، تاش، س - چو (۹) ب،  
 تاش - حیفم آید که فرستم بسلام تو صبا (۱۰) ب، تاش - چه نویسم  
 چو کمال

چه رها کنی بشوخی سر زلف دلربا را  
 که ازو بهم بر آری همه وقت خلق ها را<sup>۱</sup>  
 به دوصد ادب بر آن در جو خطاست هم گذشتن<sup>۲</sup>  
 حرکات نامناسب زچه رو بود<sup>۳</sup> صبا را  
 نشود ز گرد فتنه سرکوی دوست خـالی  
 بدو زلف اگر بروید<sup>۴</sup> همه عمر خاک پا را  
 شب و روز غیر دردی نخورم بر آستانست  
 که دواى خوبرویان نرسد من گـدا را  
 چه دهی دلم که بخشم<sup>۵</sup> ز بلای خود امانست  
 بعبا مکن حواکث به بلا سپار ما را  
 چو بدست خویش تیغم بزنی دمی رها کن  
 که ز سعادت بگیم بحواله خون بهما را

مدهید گو طبیبان بکمال مرهم جان  
 جو سپرد<sup>۶</sup> جان بجانان چه کند دگر دوا را

(۱) د، س، ل - این غزل را ندارد (۲) تاش - خطاب برگزشتن؛ ب -  
 خطاب برگزشتی (۳) ل - رود (۴) ب - بروید (۵) ب - بچشمست  
 (۶) ل - سپرده

چو زلف تو بود از تکبر<sup>۱</sup> دوتا  
 ببادی بیفتاد مسکین ز پا<sup>۲</sup>  
 گشودن ز زلفت گره مشکل است  
 درین شیوه مو میشکافت<sup>۳</sup> صبا  
 بکش دامن حسین چون گل زناز<sup>۴</sup>  
 که برقد تو دوختند این قبا  
 کس آن خاک ره جز بمزگان نرفت  
 بچشم از پی آن رود تو تیا<sup>۵</sup>  
 دهان تو میم است و بالا الف  
 خدا آفرید آن<sup>۶</sup> دو از بهر ما  
 مکن پیش من<sup>۷</sup> ذکر حلوائی لب  
 چو کردی بکن رحمتی بر گدا

گدای در ماست گفتی کمال  
 چنین است شی الله ای پادشا

(۱) تب - تکبر (۲) ل - بباد هوا رفت مسکین ز جا؛ د، س -  
 بیت را باین شکل میاورده

کجا میدهد دستم آن بیوفا

که پایش ببوسم پس از مرحبا

(۳) ل - درین کار مو می گشاید (۴) ب، تاش - زیاد؛ س - بناز

(۵) د، س - بیت را باین شکل میاورده

مرا زان نظر این قدر چشم هست

که آن خاک پادانم از توتیا

(۶) ب، تاش - این (۷) ب، تاش - ما

حلال باد می‌خلد و حور زاهد را  
 که وا گذاشت برندان شراب و شاهد را  
 مبر ز گردن صوفی قلاده<sup>۱</sup> تسبیح  
 گذار تا ببرد گردن مقلد را  
 ز فکرو ذکر و<sup>۲</sup> ریاضت دماغ را خلل<sup>۳</sup> است  
 بگیر جام و بمان فکرهای فاسد را<sup>۴</sup>  
 برغم زاهد خود بین جو می کشم از جام  
 بآبگینه کشم میل چشم حاسد را  
 مشو بمیکده غایب ز چشم پیر مغان  
 که با مرید نظر هاست پیر مرشد را  
 عجب که شعله نگشت از امام ما واقف  
 که خرج کرد بمی وقفهای مسجد را

کمال لاف عبادت مزین که چشم بتان  
 بیک نظر برد از ره هزار عابد را<sup>۵</sup>

(۱) ل - ز فکر ذکر (۲) ل - دماغها خلل؛ تاش - ز ذکر و فکر دماغ  
 لطیف را خلل (۳) د - این بیت را ندارد (۴) تاش - هزار زاهد  
 را؛ س - ترتیب بیت ها: ۷۴۶۳۵۲

دام دلهاست زلف دلبر ما  
 خوانمش دام ظلّه ابدا<sup>۱</sup>  
 صید از آن دام زلف چون بجهد  
 زآنکه دامیست پیچ پیچ و دوتا  
 تا جدا ساختی ز بند دو زلف  
 دل من ساختی<sup>۲</sup> ز بند جدا  
 گه کشم ناز<sup>۳</sup> و گه کشم زلفت  
 بنگر کز تو میکشیم<sup>۴</sup> چهار  
 ریخت خونهای تازه در کویست<sup>۵</sup>  
 تا بریدند سر دو زلف ترا<sup>۶</sup>  
 گوید آن زلف لا جو خواهم وصل  
 چند گوید<sup>۷</sup> سیاه رو لالا  
 خاک راه تو شد کمال و تو زلف  
 هم نکردی بخاک راه رهـا

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) د، لن - ساختی دست من  
 (۳) د، لن - آه (۴) ب، تاش - بنگر از تو چه میکشیم (۵) ب -  
 کویش (۶) ب - تا بریزند هر دو زلف دوتا (۷) د - چند گفت  
 آن؛ لن - چند گفت ای

در چمن میرفت ذکر قامت دلدار مـ  
 سرو دامن برزد و آمد به بستان راست پا<sup>۱</sup>  
 تا چرا بیراهن اول آن تن نازک بسود<sup>۲</sup>  
 میکند از غیرت آن در برش گرمی قبا  
 ما نکو دانیم شکر نعمت و حق نمک  
 زیر آن لب از تو یک دشنام و از ما صد دعا  
 گفته‌ای دستت بزم گر<sup>۴</sup> مرحبا خواهی ز من<sup>۵</sup>  
 گر بدان<sup>۶</sup> ساعد کشی تیفت هزارت<sup>۷</sup> مرحبا<sup>۸</sup>  
 دل بانگشت تخیل بسکه زلفت<sup>۹</sup> میکشد  
 عاقبت خواهد دریدن برسر<sup>۱۰</sup> او تار ها<sup>۱۱</sup>  
 وعده نازیم کردی این همه تأخیر چیست  
 آن نخواندی در بلا بهتر که در بیم بلا

چند گوئی شد بدریا سیل مؤگانت کمال  
 ای ملامت گو رهاکن یکزمان مارا بما<sup>۱۲</sup>

---

(۱) ب - سوی ما (۲) ب - بود (۳) د، تاش، لن - صد؛ س - زیر  
 لب از تو یکی (۴) ب، ل - تا (۵) س، لن - گفته‌ای گر مرحبا  
 جوئی ز من دستت بزم (۶) س - بآن (۷) ب - هزارش (۸) د، تاش،  
 ل، لن - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۹) ب - زلفش (۱۰) د - در  
 (۱۱) س - بیت را میافزاید:

غمزهات گر آشنائی را کشد نبود عجب  
 جان من نشنوده‌ای هصاب جوید آشنا

(۱۲) تاش - این بیت را ندارد؛ س - ترتیب بیت ها ۲ ۴ ۷ ۳ ۶ ۸



دل میکند بداغ تو هر لحظه<sup>۱</sup> سینه را  
 داغی بکش بسینه غلام کمینه را<sup>۲</sup>  
 زینسان که مشک زلف ترا سر نهاده است  
 گردن کشی چراست بتو<sup>۳</sup> عنبرینه را  
 ترسم بر ابروی تو نهادن دل ضعیف  
 کز طاقها شکست فتد<sup>۴</sup> آبیگینه را<sup>۵</sup>  
 خال رخت ز بنده بدزدید عقل و دین<sup>۶</sup>  
 شب با چراغ یافت متاع بهینه<sup>۷</sup> را  
 در لطف اگر چه دهان و لبست یکبست  
 ما چشم کرده ایم<sup>۸</sup> ز خاتم<sup>۹</sup> نگینه را  
 درهاست در سفینه<sup>۱۰</sup> شمع که پیش شاه  
 آنها کشم به بنده ببخشد خزینه را

شاه از تو گر سفینه طلب میکند کمال  
 باید روانه ساخت<sup>۱۰</sup> بدریسا سفینه را

---

(۱) د - پیوسته (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - بدو  
 (۴) تاش - بود (۵) د - این بیت را ندارد (۶) د، لن - خال  
 رخ تو عقلی بدزدید و دل ز من (۷) ب، لن - د فینه (۸) د -  
 ما نقش بسته ایم (۹) ب، لن - بخاتم (۱۰) د، تاش - کرد

دل بردی و دین<sup>۱</sup> رواست اینها  
 ای جان جهان چه است اینها  
 بندم ز غمت جدا شد از بند  
 از جور و ستم جداست اینها  
 گفתי دهمت هزار دشنام  
 دشنام مگو دعاست اینها  
 خاک ره و گرد پاش گرد آر  
 ای دیده که توتیاست اینها  
 بر روی تو خالهای مشکین  
 بر دل<sup>۲</sup> همه داغهاست اینها  
 چشم خوش و خال خوش خط خوش  
 از جمله بتان کراست اینها<sup>۳</sup>

دل شد ز کمال غایب و عقل  
 گر نیست بتو کجاست اینها

---

(۱) ل، د، س - جان (۲) ل، د، س - بر جان (۳) د، ل، س -  
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد

دل و جان تا رهند از بند بگشا زلف مشکین را  
 بی‌بیت می‌فتند<sup>۱</sup> آخر رهاکن یک دو مسکین را<sup>۲</sup>  
 ز چندان تیر کز شوخی ز مژگان<sup>۳</sup> بر تراشیدی  
 یکی بر جان من<sup>۴</sup> افکن چه خواهی کرد چندین را  
 سر زلف ترا در چین بدین صورت رخ رنگین<sup>۵</sup>  
 چرا برمیکشد چندین مصو<sup>۶</sup>ر صورت چیسـن را  
 ز زحمت‌های خود شرمنده<sup>۷</sup> آن<sup>۸</sup> استانم من  
 که از بیمار در دسر بود پیوسته بالین را<sup>۹</sup>  
 به تسخیر خیال آن پری پیکر شب هجران  
 دو چشم درفشان من فرو ریزند<sup>۱۰</sup> برویسـن را  
 میان گریه‌های تلخ در دل نگذرانیم<sup>۱۱</sup>  
 که نتوان بگذرانیدن بتلخی جان<sup>۱۲</sup> شیرین را  
 کمال از هر مزه اشکت مگر همرنگ سلمان شد  
 که از اشعار مردم برد معنی‌های رنگین را

(۱) ب، د، تاش - می‌فتند (۲) ل، لن - این غزل را ندارد (۳) د -  
 کز غمزه بشوخی (۴) د، س - ما (۵) تاش - رخی در چیسـن  
 (۶) تاش - چرا چندین کشد گوشتی مصو<sup>۷</sup>ر (۷) ب - این (۸) تاش -  
 این بیت را ندارد (۹) د - فرو آرند؛ تاش - فرو آورد؛ س -  
 فرود آرند (۱۰) تاش - بگذرانیم (۱۱) د - عمر

دلم رفته گم<sup>۱</sup> شد دران کو مرا  
 توان یافت گر اوست دلجو مرا  
 صبا آمد و رفت عظم<sup>۲</sup> بباد  
 ز زلف که آورد این بسو مرا  
 رقیبش بدم گفت دانست راست  
 دریغا ندانست نیکو مرا<sup>۳</sup>  
 مرا عاقبت خواهد آن غمزه کشت  
 چنین گر نباشد بکش گو مرا  
 میفکن دگر کشتن من بهجر  
 که بسیار شد منت او مرا  
 چو با من نخواهد که بویش رسد  
 چرا زنده دارد باین بسو مرا

کمین بنده \* ماست گفتی کمال  
 کم است این قدر بیش ازین<sup>۴</sup> گو مرا

(۱) ب - رفت و گم (۲) ب، تاش - آمد و عقل رفتم (۳) د، ل، س -  
 ترتیب بیت ها: ۳، ۵، ۶، ۴، ۷، ۸ (۴) س - قدر بیشتر

دوست میدارد دلم جور و جفای دوست را  
 دوست تر از جان و سر درد و بلای دوست را<sup>۱</sup>  
 رحمت خود با طبیب مدعی خواهم نمود  
 تابسازد چاره درد بی دوی دوست را<sup>۲</sup>  
 چون مراد دوست جان افشاندنست از دوستان  
 زود تر دریاب جان من رضای دوست را  
 در هوای او تواند داد عاشق سر بباد  
 لیک نتواند نهاد از سر هوای دوست را  
 گر بدل کردی بعد فردوس خاک<sup>۳</sup> کوی دوست  
 رایگان از دست دادی خاک پای دوست را  
 دستبوس دوست میخواهی بشو دست از دو کون  
 دست آلوده نشاید مرجبای دوست را

دوستیهای عمه عالم بروب از دل کمال  
 پاک باید داشتن خلوت سرای دوست را

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - این بیت را ندارد (۳) د -  
 گرد (۴) تاش - این بیت را ندارد

دوش از در میخانه بدیدیم حرم را  
 می نوش و به بین فسحت میدان کرم را  
 فرمان خرد بردل هشیار نویسنده  
 حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را<sup>۱</sup>  
 ای مست گر افتی بسر تربت شاهان  
 مشتاق لب جام بیایی<sup>۲</sup> لب جـم را  
 پای ستم از ساحت جان گرد بر آورد  
 بنشین و بمی باز نشان گرد ستم را  
 چنگت خبر راه طوب داد<sup>۳</sup> ز پیـران  
 بشنو سخن راست مبین پشت بـخـم را  
 در شیشه گر از باده کمی هست غمی نیست<sup>۴</sup>  
 لیکن غم بسیار بود دولت کـم را  
 صبح است کمال و می و آواز خوش نی<sup>۵</sup>  
 بر خیز و غنیمت شمر این يك دوسه دم را

(۱) د - این بیت را ندارد (۲) د، تاش، س - به بینی (۳) د، س -  
 گفت (۴) د - در شیشه گر از می کمی هست زیان نیست؛ تاش -  
 هست چه باکست (۵) تاش، س - د ف و نی

دی جاشدگه ز چهره فکندی نصاب را <sup>۱</sup>  
 شرمنده ساختی همه روز آفتاب را <sup>۱</sup>  
 تیغ ترا چه حاجت رخت بخون ماست  
 بر خلق تشنه حکم روانست آب را  
 بینیم چشم <sup>۲</sup> مست تو بیمار و سرگران  
 اینهاست شیوه مردم بسیار خواب را  
 دل سوخت در سماع و نمیایستد ز چرخ  
 رقصیست گم بر سر آتش کباب را  
 ای پرده دار حال دلم بین و عرضه دار  
 با شهریار همه شهر خراب را  
 عاشق کشی ثواب <sup>۳</sup> بود در کتاب عشق  
 آن شوخ هم ز دست نداد <sup>۴</sup> این ثواب را  
 گفتی چرا <sup>۵</sup> بصورت من <sup>۶</sup> عاشقی کمال  
 صورت ندیده چون بنویسم جواب را

(۱) د، ل - این غزل را ندارد (۲) س - بینم همیشه چشم  
 (۳) س - صواب (۴) تاش - بداد (۵) ب - مرا؛ تاش - مگسو  
 (۶) س - ما

سیری نبسود از لب شیرین تو کس را  
 کس سیر ندید از شکر ناب مگس را<sup>۱</sup>  
 نالان بسر کوی تو آئیم که ذوقیست  
 در قافله کعبه روان بانگ جرس را  
 با صبح بگوئید که بیوقت مزن دم  
 امشب شب وصلست نگهدار نفس را  
 زلف تو که شبرو شده زو<sup>۲</sup> زاهد و عابد  
 از خرقه پشمینه غنسی ساخت عسس را  
 خواهم که نهم آینه‌ای پیش رقیبان  
 در چشم خسان تا فکنم این همه خس را  
 نگذاشت که خال رخ او بنگرد این<sup>۳</sup> چشم  
 این خوان<sup>۴</sup> خلیل است چه تنگست عدس را<sup>۵</sup>

چون دید کمال آن سرکو ترك وطن کرد  
 بلبل جو چمن دید<sup>۶</sup> رها کرد قفس را

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - شد ازو؛ د - تا زلف  
 تو شد شبرو ازو (۳) د - رخ تو بنگم آن (۴) ب، ل - خسال  
 (۵) د - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۶) د - یافت





شب سوی ما هوس آمدنست آن مه را  
 دیده‌ها پاک<sup>۱</sup> بروید بمژگان، ره را  
 تا تو پرگوشه نشینان گذری چشم و مژه  
 آب و جاروب زده صومعه و<sup>۲</sup> خانقاه را  
 بچه منصوبه ندانیم بریمت<sup>۳</sup> بوثنای  
 تو شهی می‌توان برد ببازی شه را  
 جان ما بیش مسوزان چو بر آوردی خط  
 دود برخاست منه برسر آتش که<sup>۴</sup> را  
 بی صلا<sup>۵</sup> محری مرغ محر<sup>۶</sup> بیداراست  
 حاجت بانگ زدن نیست دل آگه را  
 جوید از صحبت ما زاهد پرحیله گریز  
 طاق پنبه شیران نبود روبه<sup>۷</sup> را  
 مبر آن زلف که یادش شب ما کرد دراز  
 عاشقان دوست ندارند شب کوتاه<sup>۸</sup> را

گشت رنگین زسخن دفتر اشعار کمال  
 گو بسرخ می‌نویسد و ایضاً اله را

(۱) د، ل، لن، س - زود (۲) ب - و ندارد (۳) د - ندانم ببریمت؟  
 ب - ندانیم که بریمت (۴) د - این بیت را ندارد (۵) ب، لن -  
 صدای (۶) د، ل، س - چمن (۷) س - این بیت را ندارد (۸) د -  
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد

طبییب شهر چه تصدیع میدهد ما را  
 که کس نیافت بحکمت علاج سودا را<sup>۱</sup>  
 ز خاک پات گم سر<sup>۲</sup> به تیغ بردارند  
 نهم سرو نهم از سر این تمنا را  
 سہی قدان بہشت ار بسرو ما برسند  
 چو سایہ در قدم او کشند بلا را  
 ملاتم چکنی کز ازل نگاشته اند  
 بنام اہل نثار نقش روی زیبا را

بسی بوضف دہانت کمال موی پشکافت  
 نیافت یکسر مو نقش این معما را

---

(۱) دء، تاش، لء، لن - این غزل را ندارد (۲) س - سم گر

طاقت درد تو زین بیش ندادم یارا  
 چاره‌ای کن بنظر درد دل شیدا را<sup>۱</sup>  
 هوس روی توام کرد پریشان احوال  
 زلفت انداخت مگر در دل من سودا را  
 هرکسی را ز لب لذت جان حاصل شد  
 کام بی ذوق چه داند مزه این حلوا را  
 طاقت خنده ندارد لب از غایت لطف  
 سخن رنجه مکن آن لب شکر خارا  
 تا کند باد صبا غالیه سائی بچمن  
 برفشان بر سر گل سنبل عنبرسرا را

وصف روی تو کمال او نکند نقصان نیست  
 نبود حاجت مشاطه رخ زیبــــا را

(۱) - د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

طریق عشق میورزی رها کن دین و دنیسی را  
 خلاص خویش میجوئی مجو ناموس و دعوی را<sup>۱</sup>  
 بنور عقل نتوان رفت راه عشق ای عیاقل  
 زمجنون پرس اگر داری طریق حق لیلی را  
 ز آه سینه عشاق ظلمانی شود روضه  
 اگر در روضه بنمائی بما نور تجلی را  
 هوای سرو بالای تو دارد راستی و رسی  
 برای همیشه دوزخ برند از روضه طوبی را  
 بیماراروضه رصوان بروی خود که بی رویت  
 ز دوزخ باز نشناسد کسی فردوس اعلی را  
 تو تا صورت پرستی اهل معنی را کجا بینی  
 بچشم اهل معنی میتوان دهد اهل معنی را

کمال از غایت رندی اگر یابد خریداری  
 بجای باده بفروشد صلاح و زهد و تقوی را

---

(۱) د، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

کردند صید آن زلف و رخ دلهای بی آدام را  
 ۱۱ بهر شکار بلبلان بر گل نهادی دایم  
 پیش گل اندام تو دارد گل اندامی ولی  
 لطفی نباشد آنچنان اندام بی اندام را  
 ساقی رسید ایام گل خالیست از می جام مل  
 آن به که در دوری چنین مخالی نداری آجام را  
 گفتی دهیمت عاقبت می از کف سیمین خود  
 ۴ جان سوختی تا کی دهی این وعدههای خام را  
 حسن جهانگیرت جو کرد آن زلف دور از پیش رو  
 دادی بیغما روم را کردی پریشان شام را  
 گه که از لب چاشنی با هر دعاگوئی دهی  
 ۵ از بهر من داری نگه زیر زبان دشنام را  
 او زلف بشکست و کمال از توبه و زهد و ورع  
 زنار چون ببرید یار او هم شکست اصنام را

(۱) د م - این غزل را ندارد (۲) لن - اگر (۳) ب - نباشد  
 (۴) ب - چون سوختم (۵) ب، تاش، لن - این بیت را ندارد

کعبه کویس مرادست این دل آواره را  
 با مراد دل رسان یارب من بیچاره را<sup>۱</sup>  
 دل دران کو رفت و شد<sup>۲</sup> آواره من هم میروم  
 تا ازان آواره تر سازم دل آواره را  
 در میان خارو خارا گر تویی همراه من<sup>۳</sup>  
 گل شناسم خار را دیبا شام خار را  
 گر از آن دامن باین درویش وصلی میرسد<sup>۴</sup>  
 پاره ای میدو ختم این جان پاره پاره را  
 سوی زلفش رفتم و دیدم که در بند دلست  
 جز من شبرو که داند مکر این عیاره را<sup>۵</sup>

پیش نااهلان<sup>۶</sup> چه حاصل ذکر پردازی<sup>۷</sup> کمال  
 دانه گوهر چه ریزی مرغ ارن خواره را

---

(۱) ل- این غزل را ندارد (۲) ب- رفت گر (۳) ب- تو همراه  
 منی (۴) د، ب، تاش- گل افتاده است (۵) س- می رسید (۶) د، س،  
 تاش- دلق (۷) د- آن (۸) لن- نافهمان؛ د- کم فهمان (۹) تب-  
 پردانی

گر بری چون سر زلف این دل سودائی<sup>۱</sup> را  
 پای بوس تو کشد<sup>۲</sup> این دل شیدائی<sup>۳</sup> را  
 من ازین در نروم زانکه بجائی نرسد  
 هیچ کاری بطلب<sup>۴</sup> عاشق هرجائی را  
 روی ننموده گرفتم که روی از برم  
 به کجا میبری<sup>۵</sup> این خوبی و زیبائی را  
 چه ورقها که کهن کرد بدفتر گل سرخ  
 تا بیاموخت ز رویت چمن آرائی را  
 خار مژگان منگر پای بنه بر سر چشم  
 که زیانمی نرسد از مژه بینائی<sup>۶</sup> را  
 روی زاهد نکند آرزو این<sup>۷</sup> چشم تـم  
 میل خشکی نکند<sup>۸</sup> مردم دریـکائی را

در نگیرد دمت ای ناصح دانا بکمال  
 تا بر آتش نهدی دفتر داناائی را

(۱) س - شیدائی (۲) ب، لن - کند؛ تاش - کنند (۳) د، ل - این  
 غزل را ندارد (۴) س - ز طلب (۵) ب - مینهی (۶) ب، لن -  
 آرزوی (۷) س، لن - پر آب (۸) تاش، س - نبود



گر بجستن یافت گشتی یار ما  
 غیر جویائی نبودی کار ما  
 گر شدی دیدار او دیدن<sup>۱</sup> بخواب  
 خواب جستی دیده<sup>۲</sup> بیدار ما  
 گر بداغش سینه زخمی یافتی  
 یافتی مرهم دل افکار ما  
 کس دواى ما و درد ما نیافت  
 چند میجوید طبیب آزار ما  
 جان و سر در حلقه<sup>۳</sup> سودای او  
 گر بهیچ ارزد زهی بازار ما  
 هر حکایت کز لب او میکنیم<sup>۴</sup>  
 بوی جان میآید از گفتار ما  
 یار چون بشنید گفتارت<sup>۵</sup> کمال  
 گفت صولانائی و عطار ما

(۱) ب - جستن (۲) ب - میکنم (۳) ب - گفتار

گر بر در او سودمی رخسار گرد آلود را  
 آسوده خاطر کردمی این جان غم فرسود را<sup>۱</sup>  
 خاکی که نعلین تو سود از دیده دارم دوست تر  
 از مایه آری دوستر دارند مردم سود را  
 سهلست اگر خال لبست سوزد بداغ غم دلم  
 از بهر حلوا میتوان بردن جفای دود را  
 گوش ایاز از ناله بی طاققان گردد گران  
 بر پشت پیلان گر نهی<sup>۲</sup> بار دل محمود را  
 گر آمدی عقد سر زلفت بدست من شبی  
 با او حسابی کرد می غمهای نا معسود را<sup>۳</sup>  
 وقتی ز عاشق ناکشی بود از تو یار انرا<sup>۴</sup> گله  
 امروز راضی ساختمی دلهای ناخشنود را

گفتی کمال ار<sup>۵</sup> عاشقی پیش رخ من سوز جان  
 جز پیش آتش سوختن بوئی نباشد عود را<sup>۶</sup>

---

(۱) ل- این غزل را ندارد (۲) س، د- نهی (۳) د- بیت پس از  
 بیت ۳ جای دارد؛ تاش- بیت ششم ص ۳۳ را میافزاید؛  
 مکن پیش ذکر حلوائی ل-  
 جو کردی بکن رحمتی بر گدا  
 (۴) ب، لن- بودی ز تو مارا (۵) ب، تاش- از (۶) د، س-  
 کس پیش آتش سوختن تعلیم ندهد عود را

مارا بعشوق<sup>۱</sup> میکند ارشاد پیرما  
 داند که زاهدی نبود دلپذیر ما<sup>۲</sup>  
 دل جای مهر تست چه پنهان کنیم رازی  
 چون روشنت پیش تو مافی الضمیر ما  
 جان میدهم تحفه بباد و نمیبرد<sup>۳</sup>  
 خجلت برد مگر<sup>۴</sup> ز متاع حقیر ما<sup>۵</sup>  
 در حسن و حسن عهد نیابیم<sup>۶</sup> سالها  
 هم ما نظیر آن مه و هم او نظیر ما  
 گفتم فرست ناوکی از کیش خویش گفت  
 ترسم که باز چشم بدوزی به تیرما  
 تاراج<sup>۷</sup> عمر سهل بود گر کنی بوصل  
 مسکین نوازی دل و جان اسیر ما

دست کمال گیر که بیتو ز پا فتاد  
 ای رحمت تو در دو جهان دستگیر ما

(۱) ب - بعشوه (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) تاش - همی برد  
 (۴) ب، تاش - همی برد (۵) د، لن، س - بیت پس از بیت ۳  
 جای دارد (۶) ب، تاش - در حسن عهد حسن نیابیم (۷) س -  
 محتاج

مست عشقم ز خرابات میارید مرا  
 تا ابد بر در میخانه گذارید مرا  
 باده پاک روان پیش من آرید دمی  
 آخر از پاکروان چند شمارید مرا  
 من که امروز ز تسبیح باستغفارم  
 بیش در صومعه مهجور مدارید مرا  
 دلم از زلف بتان سلسله دارد بر پای  
 تا که از خلاقه رندان بدر آرید مرا  
 ز آبرو دست توان شستن و از می نتوان  
 مگر آنروز که با خاک سپارید مرا  
 دیشب از میکده سرمست بدوشم بردند  
 گو چنین هم بدر دوست بدارید مرا

گر حریفانه بیایید بسر وقت کمال  
 شکر ناب میارید می آرید مرا

مکش بر هر دلی تیرو<sup>۱</sup> مکش باز از حسد ما را  
 کزان مژگان ز صد ناوک صدو يك میرسد ما را  
 بهجران جنگها داریم بی زلف و دهان تو<sup>۲</sup>  
 ازان میم و دو دال امروز میباید مدد ما را  
 رقیبا چند چون آب از تو باشد پای من<sup>۳</sup> لرزان  
 زها کن یاغبان يك دم<sup>۴</sup> بپای سرو خود ما را  
 دل ما میکشد خطی که آمد<sup>۵</sup> جانب رویست<sup>۶</sup>  
 همیشه جانب روی نکو دل میکشد ما را  
 نمی خسبند مرغان چمن از ناله ام شیهه  
 که بالا دست شد آه از غم آن سرو قد ما را  
 ز کویش بر کفن گردی اگر با خود توان بردن  
 دری از روضه بگشایند بر<sup>۷</sup> خاک لحد ما را<sup>۸</sup>  
 کمال این ریش<sup>۹</sup> را صورت نه بندد مرهم و درمان  
 جو این داغ از ازل آمد بسوزد تا ابد ما را

(۱) س - تیروی (۲) د - او (۳) ل، د - از تو بوسم پای او (۴) س -  
 يك ره (۵) لن - بگردد؟ ت - که اندر (۶) ب، تاش، ل - رویش  
 (۷) س - در (۸) د، س - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۹) س -  
 نیش

یار بگزید بیوفائی را  
 رفت و ببرید آشنائی را  
 همه غمها جدا جدا بکشیم<sup>۱</sup>  
 جز غم و غصه جدائی را  
 شتی لله مر از روی نکوست  
 من نکو میکنم گدائی را  
 خانه را گر نباشد از تو چراغ  
 چکند دیده روشنائی را<sup>۲</sup>  
 زاهد از شهر عشق رخت کشید  
 عقل بینید روستائی را  
 بر تو از دست نارمائی ماست<sup>۳</sup>  
 که گزیدیم پارسائی را<sup>۴</sup>  
 گفتش خاک راه<sup>۵</sup> تست کمال  
 گفت بگذار خودستائی را<sup>۶</sup>

(۱) ل. س. - بکشیم (۲) د. - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۳) ب،  
 تاش - پارسائی ماست؛ س. - نارمائیهاست (۴) تاش - بیت  
 پس از بیت ۴ جای دارد (۵) د. - پای (۶) ب. - خود نمائی

آن رخ نه بینم ار نبوی! زلف پر زتاب  
شب منقطع نگشته نه بپند کس آفتاب  
بر گوشه عذار تو مستیست خفته چشم  
نزدیک صبح از پی آن می رود بخواب  
دندان شانه می کشد آن چین زلف و بس<sup>۱</sup>  
نامش خطا نبود که خواندیم مشک نساب  
گفتی پس از هلاک تو دست از جفا کشم  
ای عمر ناگزیر چرا میکنی شتاب  
شوق رخ و لب تو ز دل خون چکاند خون  
از آتش و نمک کند این گریهها کباب  
ز قش درت همیشه بخون برکشد سرش<sup>۲</sup>  
همچون محرران که بسرخي کشند بباب

خطهای اشك بر ودی چهره کمال  
گر آیدت بچشم روان خوانیش جواب

- 
- (۱) تاش - به بینم ار ببری (۲) س - می کشند زلف چین و بس  
(۳) د، لن - بیت پس از بیت يك جای دارد (۴) س - رخت  
(۵) تاش - بدل بر کشید اشك

با رخ آن مه بدعوی کی<sup>۱</sup> برآید آفتاب  
 کی نماید ذره هر جا رخ نماید آفتاب  
 سوختم از حسرت ای ابر افکن<sup>۲</sup> آنجا سایه<sup>۳</sup>  
 تا دگر بر خاک پایش رخ نساید<sup>۴</sup> آفتاب<sup>۵</sup>  
 تو رو ای دربان که من در سایه<sup>۶</sup> دیوار او  
 می نشینم منتظر چندانکه آید آفتاب<sup>۷</sup>  
 بعد ازان<sup>۸</sup> کان روی روشن آفتاب از دور دید  
 گر برو بندی در از روزن درآید آفتاب  
 آفتاب ار گویدت من باتو میمانم مرنج  
 چون<sup>۹</sup> بخود گم است خود را میستاید آفتاب  
 در سر زلفت گرفتست آفتاب از دیر باز  
 حلقه‌ای زان زلف بگشا<sup>۱۰</sup> تا گشاید آفتاب<sup>۱۱</sup>

میکشد بهر تو گفتم درد سر دایم<sup>۱۱</sup> کمال  
 گفت نشنیدی که دردسر فزاید آفتاب

---

(۱) ب، تاش - گر (۲) تاش - مردم از حسرت فکن ای ابر (۳) س -  
 پایت (۴) تاش - نماید (۵) لن - بیت' پس از بیت ۵ جای  
 دارد (۶) لن - بیت' پس از بیت يك جای دارد (۷) د، س - ازین  
 (۸) ب، تاش - خود (۹) د، ل، لن - باز بگشا حلقه‌ای زان؛ ب،  
 تاش - حلقه‌ای بگشا ازان مو (۱۰) د، تاش، س، ل، لن - بیت  
 پس از بیت ۴ جای دارد (۱۱) د، تاش، س، ل - دردهای سر؟  
 لن - درد سر بی حد



جانب ما خوب میاید که میاید حبیب  
 وزا پی او زشت میاید که میاید رقیب<sup>۲</sup>  
 بر نتابد جان ما در دسر هرکس دگر  
 می نشیند درد او در دل تو برخیز ای طبیب  
 چون کشی خوان بلا پیش جگر خواران غم  
 این گدای کمترین را بیشتر فرما نصیب  
 رحمتی گر میکند چشم تو بر افتادگان  
 در اشک<sup>۳</sup> من یتیم است و من مسکین غریب  
 گر بمحراب آیت نور رخت خواند امام  
 آتش افتد در درون منبر از آه خطیب  
 دم بدم جانی بتن میآیدم چون وقتها  
 باد طایب<sup>۴</sup> وقتها میآرد از زلف<sup>۵</sup> تو طیب

چیست این تیزی رقیبا هر زمانت<sup>۶</sup> با کمال  
 پیش گل ای باغبان از خار بهتر عندلیب

(۱) دءلء تاش - در (۲) لن - این غزل را ندارد (۳) تاش - در  
 چشم (۴) س - طایف (۵) س - از بوی (۶) س - برزبان

جو آفتاب فکند از رخ زمانه نقاب  
 بریز در قلع گوه‌رین<sup>۱</sup> عقیق<sup>۲</sup> مـذاب<sup>۳</sup>  
 خروش ناله<sup>۴</sup> مستان بگوش او نرسید<sup>۵</sup>  
 وگر نه مردم چشمش<sup>۶</sup> کجا شدی در خواب  
 جو مطرب غم او چنگ زد بدامن من  
 ز گوشمال جفا ناله میکنم چو رباب  
 ز جیب پیرهن اندام نازنین بینش<sup>۷</sup>  
 چنانکه از تنه<sup>۸</sup> شیشه قطره‌ای گلاب<sup>۹</sup>  
 اگر چه ریختن خون بحکم شرع خطاست  
 بریز خون صراحی که هست عین صواب<sup>۱۰</sup>  
 ترا بجشمه<sup>۱۱</sup> حیوان چرا کنم تشبیه  
 که هست تشنه<sup>۱۲</sup> لعل تو گوهر سیراب  
 کنون که جود فراقی از تو بر کمال آمد  
 ز دست دیده فتادم چو کاسه بر سر آب

- 
- (۱) ب - گوهری (۲) د، ل، لن، تاش - این غزل را ندارد (۳) ب -  
 برسید (۴) ب - چشم (۵) س - نازنینش بین (۶) س - از بدن  
 (۷) س - بجای بیت ۵ این بیت می‌آورد :  
 بیا بجان و سر خود که دردمندانرا  
 بمرحمی که توانی زمان زمان دریاب  
 (۸) تاش - بجای بیت ۶ این بیت را آورده است :  
 مگر که در سر زلفین او وزید صبا  
 که میوزد ز گلستان نسیم عنبر ناب

حال درد خود محب هرگز نگوید با طبیب  
 سخت بیدردی بود نالیدن از درد<sup>۱</sup> حبیب  
 بوسه بر پای سگ کوی تو خواهم زد شبی  
 تا بشویم<sup>۲</sup> لب که بوسیدم بآن دست رقیب  
 ای که خواهی داد بخش غم به مسکینان خویش  
 چون منت مسکین ترم اول<sup>۳</sup> بمن ده آن<sup>۴</sup> نصیب  
 گفته بودی بر دلت خواهم زدن تیر دگر<sup>۵</sup>  
 یارب این دولت چه خوش بودی که بودی عنقوب  
 پیرهن شد چاک بر تن گلرخان باغ را<sup>۶</sup>  
 بس که از زلف تو پر کردند<sup>۷</sup> دامنهای<sup>۸</sup> ز<sup>۹</sup> طیب  
 سایه‌ای از ما غریبان ای عجب حیف آیدت<sup>۱۰</sup>  
 سروی و از سرو کوتاه همتی<sup>۱۱</sup> ۱۳ باشد غریب  
 بر سر آثی از هم آوازان بخوش گوئی<sup>۱۲</sup> کمال  
 گر سرو جان در<sup>۱۳</sup> سر سروی کنی چون عندلیب

- 
- (۱) د، س - از جور؛ ب - از دست (۲) د - بپوشم (۳) ب، تاش -  
 باری (۴) د، س - مراده این (۵) د، ل، ن، تاش - بیت پس  
 از بیت يك جای دارد (۶) د، تاش، س، ل - ز دور (۷) تاش،  
 م - آن (۸) د، تاش، س، ل - بیت پس از بیت ۲ جای دارد  
 (۹) س - خاک را (۱۰) د - بس که پر کردند از زلف تو  
 (۱۱) ب، تاش - به (۱۲) ب - آمدت (۱۳) ب - از سرو کی همت  
 تهی (۱۴) س - بخوشخوانی (۱۵) ب، ل - بر

دلم از شمع رخت در تب و تابست امشب  
 کارم<sup>۱</sup> از نرگس مست تو خرابست امشب<sup>۲</sup>  
 تن رنجور من از دست<sup>۳</sup> دل و دیده چو شمع  
 گاه در آتش و گاه بر سر آبت امشب  
 زحمت خویش ببر از سرم ای مردم چشم<sup>۴</sup>  
 که میان من و او دیده حجابست امشب  
 ساقیا شمع به پیرامن مجلس بنشان<sup>۵</sup>  
 تا بدانند<sup>۶</sup> که ما را سر خوابست امشب  
 در دل شب اثر نور قمر پیدا<sup>۷</sup> نیست  
 مگر از زلف تو بر ماه نقابست امشب  
 چشم مست تو ندانیم بمستان زچه روی<sup>۸</sup>  
 از<sup>۹</sup> سر عربده در عین عتابست امشب

دوست مهمان کمالست بیارید شراب  
 که دل دشمن ازین غصه کبابست امشب<sup>۱۰</sup>

---

(۱) ب - جانم (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) س - از درد  
 (۴) د، لن - زحمت خود ببر ای دیده چو اشک از نظرم  
 (۵) د - منشان (۶) د - ندانند (۷) د، لن - در شب تیره زمه  
 روشنی ای (۸) س - به مهتاب چه کرد (۹) س - کز (۱۰) س -  
 بیت را باین شکل میاورد :

گو بکش ساقی مجلس قدح از دست کمال  
 کز لب و چشم توام نقل و کبابست امشب

دل مقیم کوی جانانست و تن اینجا غریب  
 چون کند بیچاره<sup>۱</sup> مسکین تن تنها غریب<sup>۱</sup>  
 آرزومند دیار خویشم و یاران خویش  
 در جهان تا چند گزدم بی سرو بی پا غریب  
 چون تو در غربت نیفتادی چه دانی حال من  
 محنت غربت نداند هیچکس الا غریب  
 هرگز از روی کم روزی<sup>۲</sup> نپرسیدی که چیست  
 حال زار مستمند مانده دور از ما غریب  
 چون درین دوران نمیافتد کسی بر حال خود  
 در چنین شهری که میبینی که افتد با غریب<sup>۳</sup>  
 در غریبی جان بسختی میدهد مسکین کمال  
 واغریبی واغریبی واغریبی واغریب

(۱) د، ل، لن، تاش - این غزل را ندارد (۲) س - هرگز (۳) ب -  
 این بیت را ندارد

دوش رسیده بگوش از لب جانان خطاب  
 ای<sup>۱</sup> دل اگر عاشقی دیده بپوشان ز خواب<sup>۲</sup>  
 پیش<sup>۳</sup> خیالت که هیچ دور مباد از نظر  
 خواب چه باشد که نیست<sup>۴</sup> چشم جهان بین بخواب  
 بسکه لطیفست آن<sup>۵</sup> عارض نازک بـ  
 چونکه نظر میکنی<sup>۶</sup> میچکد از دیده آب  
 تا بحدارت نشست عشق تو در سینهام  
 شد هوس آباد دل از ستم او خراب  
 در حق ما ای رقیب هر چه تو خواهی بگوی<sup>۷</sup>  
 نیست به همچون توئی به<sup>۸</sup> ز خموشی جواب  
 بی تو نیاشد ثبات<sup>۹</sup> هستی ما را بـ  
 ذره نگردد بدید<sup>۱۰</sup> تا نبود آفتاب

حاصل تقوی و زهد در سر رندی کمال  
 کردی و سر بر نکرد همچو حباب از سراب

(۱) س - کای (۲) د، ل، لن - این غزل را ندارد (۳) تاش، ب -  
 نقش (۴) س - خواب که باشد که مست (۵) ب، تاش - آب (۶) س -  
 میکنم (۷) س - ای فقیه هر چه بگوئی بگو (۸) تاش - جز (۹) س -  
 وجود (۱۰) ب، تاش - بدید

رفتم از دست<sup>۱</sup> من بی سرو پارا دریاب  
 پادشاهی ز سر<sup>۲</sup> لطف گذارا دریاب  
 بی گل و صل دل آزرده شد از<sup>۳</sup> خار فراق  
 بلبل خسته<sup>۴</sup> بی برگ و نواری دریاب  
 بر درت<sup>۵</sup> دیر بدیری که روم گو برقیب  
 که بیا<sup>۶</sup> عاشق دیرینه<sup>۷</sup> مارا دریاب  
 زیر لب این همه دشنام دعاگو چه کنی  
 لطف کن بوسی و مقصود دعا را دریاب  
 وعده<sup>۸</sup> وصل ترا گرچه وفا ممکن نیست  
 هم بآن وعده دل اهل وفارا دریاب  
 جان بلب میرسد از تشنگیم بیش میای<sup>۹</sup>  
 ای لب تشنه ببوس آن کف پا را دریاب

دست بوسی گرت از دوست تمناست کمال  
 مرحبا گو غم او را و بلا را دریاب

(۱) س - لطف (۲) ل - ز در (۳) ب، تاش - دل آزرده<sup>۸</sup> از  
 (۴) س - بر دم (۵) ب - گو بیا (۶) س - دیده<sup>۷</sup> (۷) د، تاش،  
 لن - میای

عنبرست آن دام دل یا مشک ناب  
 یاز سنبل بر گل سوری نقاب<sup>۱</sup>  
 یاز شعر سبز بر مه سایبان  
 یا حریرست آن بگرد آفتاب  
 درج یا قوت است یا آب حیات  
 یا نهان در لعل میگون در ناب  
 هر دم از لعل لب جان پرورت  
 میروند سرچشمه حیوان در آب  
 دام از چشمت عجایب حالتی  
 من خراب مست و او مست خراب  
 دل ندارد بی لب لعل طرب<sup>۲</sup>  
 بی نمک ذوقی نمییابد کباب

طوطی طبع کمال از ذوق<sup>۳</sup> تو  
 میفشاند در سخن در خوشاب

---

(۱) د، تاش، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - نمک (۳) س -  
 لطف



لعل درخشان زگر غیرت یا قوت نـاب  
 لاله سیراب بین پسته سنبل نقاب<sup>۱</sup>  
 تا شود از زلف او حجت خوبی تمام  
 خط مسلسل کشید بر ورق آفتاب  
 ای گل ریحان تو سنبل بستان فروز  
 طره مهپوش تو سلسله مشک نـاب  
 از عرق روی تست عارض گل قطره ای  
 چونکه ز شبنم فتد بر رخ نسرین گلاب  
 باد صبا در چمن وصف جمال تو کرد  
 شد بگلستان ز شرم لاله سیراب آب  
 قیمت گوهر شکست بر سر بازار حسین  
 لعل لبث چون نمود دانه در خوشاب  
 هست نشان رخت آیت خوبی در سـت  
 نیست بمشک خطا نسبت زلفت صواب  
 گر رود از هجر تو خون دل من رواست  
 چون نبود خون چکان بر سر آتش کباب  
 جور غمت بر کمال چونکه کمالی گرفت  
 ز آتش هجرش مدار روز و شب اندر عذاب

(۱) ب، د، تاش، ل، لن - این غزل را ندارد

مطلع انوار حسنست آن رخ چون آفتاب  
 مطلعی گفتم بدین خوبی که<sup>۱</sup> میگوید جواب<sup>۱</sup>  
 با تو چون زلفت چه خوش باشد شب آوردن بروز  
 کاشکی این دولت بیدار میدیدم بخواب<sup>۲</sup>  
 گو. دل ریشم بجوئید<sup>۳</sup> آن دو چشم از راه لطف  
 زانکه بر مستان بسی حق نمک دارد کباب  
 در میان دیده و دیدار جان افزای<sup>۴</sup> دوست  
 چند مانع میشوی یارب<sup>۵</sup> برافتی ای نقاب  
 چشم از خاک درت<sup>۶</sup> جوید فکن در دامنش  
 مردمان گویند نیکوئی کن و افکن در آب  
 ای امام آن ابروان گرد در نماز اری بچشم  
 بعد ازین محراب را چون چشم او بینی بخواب<sup>۷</sup>  
 گفتمش در عشق رویت فتوئی دارد کمال  
 در چکان یعنی جوابی گو نه<sup>۸</sup> بر وجه عتاب  
 قصه پروانه فردا<sup>۹</sup> باز پرسند<sup>۱۰</sup> از چراغ  
 گفت نی ای روشنی<sup>۱۱</sup> واللہ اعلم بالصواب<sup>۱۲</sup>

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د، لن - این بیت را ندارد  
 (۳) تاش - بجویند (۴) ب، تاش - از روی (۵) ب - افروز (۶) س -  
 آخر (۷) س - چشم اگر خاک درش (۸) تاش، س - این بیت را  
 ندارد (۹) س - جوابی نی که ۱۰؛ تاش - کانچ بر پروانه آید؟  
 س - کانچ بر پروانه آمد (۱۱) ب، س - باز پرسید (۱۲) تاش -  
 گفت نه بر روشنی؛ لن - گفت یابی روشنی؟ د - گفت نی این  
 روشن است (۱۳) د - ترتیب بیت ها: ۲، ۵، ۳، ۴، ۸، ۶، ۷

من طلب کردم وصالت روز و شب  
 یافتم اینک بحکم<sup>۱</sup> من طلب  
 حلقه قلمه گشای من قرع  
 بر دلم بگشاد<sup>۲</sup> درهای طرب  
 از مدینه شمع گیرید و<sup>۳</sup> چراغ  
 چند میآرید قندیل از حلب  
 کعبه جانرا<sup>۴</sup> زد آتش عشق سوخت  
 در تب تبیت تن<sup>۵</sup> صد بولهب<sup>۶</sup>  
 یعنی از ما عشق آموزید عشق  
 چند خواندن<sup>۷</sup> بی ادب علم ادب  
 از<sup>۸</sup> کتاب عزتست این انتخاب  
 گر اصولی داری اینک منتخب<sup>۹</sup>

در عجم فتح سخن کردی کمال  
 فا فتح ابواب المعانی فی العرب

---

(۱) ب - بوجه (۲) د، ل - بگشود (۳) تاش - فرخ آرید و (۴) ب -  
 دل را (۵) ل، س - یدا (۶) د، ل، ن - بیت پس از بیت ۲  
 جای دارد (۷) ب، تاش - خوانی (۸) ب، تاش، س، ل - سن - در  
 (۹) د، ل، ن - بی اصولانرا چه سود این منتخب

آبی کجاست کاش عشقم جگر بسوخت  
 وین برقی جانگداز همه خنك و تر بسوخت<sup>۱</sup>  
 مرغ سپیده دم که خبر داد از توام  
 اکنون نمیدهد مگرش بال و پر بسوخت  
 باید که شمع را نرسد باد و آتشی  
 پروانه ضعیف چه باشد اگر بسوخت  
 بازم بسوخت آتش هجران تو جگر  
 دیدی چگونه سوخت ببادی دگر<sup>۲</sup> بسوخت  
 گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک  
 این سوز کم نگشت از آن هم بتر بسوخت

میسوخت یار شمع گدازان و پس کمال  
 از شمع اندکی و ازو بیشتر بسوخت

---

(۱) دل، لعل، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تصحیح قیاسی -  
 دیدی چگونه سوخته باری دگر

ازان لب شنیدن حکایت خوشست  
 سخنهای شیرین<sup>۱</sup> بفایت خوشست  
 به ابرو رخس آیت حسن خواند  
 که خواندن بحراب آیت خوشست<sup>۲</sup>  
 نیاید ز تو خوب جور و ستم  
 که از خوب لطف و<sup>۳</sup> عنایت خوشست  
 سر کوی تو خوشترست از بهشت  
 ز هر روستائی ولایت خوشست  
 برویت نگویم ز آغوش و بوس  
 که اینها بوجه کنایت<sup>۴</sup> خوشست  
 بدور رخ خوب<sup>۵</sup> خوش بگذران  
 که دودان گل بینهایت خوشست

روایت ازو کن نه از گل کمال  
 کزان مد<sup>۶</sup> و درق این روایت خوشست

---

(۱) د، ل، س - رنگین (۲) س - این بیت را ندارد (۳) تاش -  
 و افتاده است (۴) ب، تاش، لن - کفایت (۵) س - خویش (۶) س -  
 يك

از پیش من آن شوخ<sup>۱</sup> چه تعجیل کتان رفت  
 دل نعره برآورد که جان رفت و روان رفت  
 گر خامه براند گذری<sup>۲</sup> پهلــو نامش<sup>۳</sup>  
 در نامه نویسد که سر رفت و روان<sup>۴</sup> رفت  
 پروانه که مرد از غم روئی<sup>۵</sup> بسر خاک  
 شمعش مفروزید<sup>۶</sup> که باسوز نهان رفت<sup>۷</sup>  
 از دیده گر از سودن یایش نرود<sup>۸</sup> نور  
 سودی نکند دیده که<sup>۹</sup> نورش بزیان<sup>۱۰</sup> رفت  
 هر جا خبر خاک کف پای تو گفتند  
 دامن بگرفت اشک بدنجان و روان<sup>۱۱</sup> رفت  
 بوی تو رساندند<sup>۱۲</sup> ز یوسف بسزلیخا  
 این نعره زنان آمد و آن جامه دران رفت

جز مهر تو نگزید کمال از همه عالم  
 آن روز که از جان و جهان دست فشان رفت

(۱) ل - دوست (۲) ل - بسر بر گذرد: د س - بپا بر گذرد (۳) ب -  
 نامت (۴) تاش - زبان (۵) س - رویش (۶) د س - بفروزید  
 (۷) د، تاش، س، ل - بیت پس از بیت يك جای دارد (۸) ب، ل،  
 لن، تاش، س - برود (۹) س - چو (۱۰) تاش - بران (۱۱) ب، لن،  
 س - اشک و بدان روی روان (۱۲) ب، تاش - رسانید



از گریه مرا خانه<sup>۱</sup> چشم آب گرفتست  
 وز هسه<sup>۲</sup> ما چشم ترا خواب گرفتست  
 دارد گرهی زلف<sup>۱</sup> تو پیوسته بر<sup>۲</sup> ابرو  
 گوئی دلت از صحبت احباب گرفتست  
 از بار گهر گره بناگوش تسو<sup>۳</sup> آزد<sup>۴</sup>  
 صد گوش بعدرش<sup>۴</sup> در سیراب گرفتست  
 با طلعت تو شمع چه حاجت شب ما را  
 چون<sup>۵</sup> روشنی از پرتو<sup>۶</sup> مهتاب گرفتست  
 چون عابد<sup>۷</sup> پرحیله بعد مکر و فن آن چشم  
 پوشیده سیه گوشه<sup>۸</sup> محراب گرفتست  
 زاهد که بجز روزه و کنجی نگرفتی<sup>۸</sup>  
 با یاد لب جام می ناب گرفتست<sup>۹</sup>

بفرست کمال این غزل تر سوی تبریز  
 چون سیل سرشکت ره سرخاب گرفتست

(۱) ب، ل، تاش - چشم (۲) د، ل، تاش - به (۳) تاش، س - لرزد  
 (۴) د - بعدرت (۵) ب، تاش، ل - صد (۶) ب، تاش - از طلعت  
 (۷) س - زاهد (۸) س - گوشه و کنجی نگزیدی (۹) تاش - ایمن  
 بیت را ندارد



از گلستان رخت حسن بتان يك ورقست  
 حالیا از ورق عشق<sup>۱</sup> تو اینم سبقست<sup>۲</sup>  
 حسن گل کم شد و مشتاقی بلبل هم گاست  
 عشق من<sup>۳</sup> بر تو جو حسنت بهمان يك نطقست  
 تا چرا در شب<sup>۴</sup> هجران توام زنده هنوز  
 تن رنجور من از خجلت آن در عرقست  
 اتفاق تو گر اینست که خونم ریـــــــزی  
 هرچه رأی<sup>۵</sup> تو دل و دیده بر آن متذقست<sup>۶</sup>  
 گر ز جانم رمقی ماند و با دوست رسم<sup>۷</sup>  
 گرچه صد سال زیم حاصل<sup>۸</sup> آن يك رفقست  
 عقل باطل شمرد چشم تو هر خون که کند  
 غالباً<sup>۹</sup> بیخبر از نکته<sup>۱۰</sup> العین حقست

خواهد از شوق<sup>۱۱</sup> حدیث تو قلم سوخت کمال  
 در قلم خود سخنی نیست سخن در ورقست

---

(۱) ب - حسن (۲) س - این غزل را ندارد (۳) د، تاش، لن - ما  
 (۴) د، لن - تب (۵) ب، تاش - داری (۶) د - بآن منفعلست  
 (۷) لن - رسد؛ ب، تاش - زیم (۸) ل - حاصل (۹) د، لن - ظاهراً  
 (۱۰) ل - ظاهراً غافل از آن نکته که (۱۱) ل - سوز

امشب ز خیالش<sup>۱</sup> سر ما<sup>۲</sup> خواب دگر داشت  
 وز عارض او چشم تم آب دگر داشت<sup>۳</sup>  
 رخساره<sup>۴</sup> ساقی و لب<sup>۵</sup> جام و رخ شمع  
 هریک ز فروغ<sup>۶</sup> رخ او تاب دگر داشت  
 مهتاب شد از روزنه و تیره نشد چشم<sup>۷</sup>  
 کین خانه ازو پرتو مهتاب دگر داشت  
 هرجا دل سودا زده‌ای بود<sup>۸</sup> کشان کرد  
 زلفش که بهر سلسله قلاب دگر داشت<sup>۹</sup>  
 در حسرت عناب لب او دل رنجور  
 از خون جگر شربت عناب دگر داشت  
 تا قصه این گریه بدان<sup>۱۰</sup> گوش رسانند<sup>۱۱</sup>  
 بر هر مزه چشم در سیراب دگر داشت  
 دوشینه کمال از می میخانه ننوشتند<sup>۱۲</sup>  
 کز شوق لبش<sup>۱۳</sup> ذوق<sup>۱۴</sup> می ناب دگر داشت

---

(۱) تاش، س - خیالت (۲) د، تاش - سر من (۳) لن - این غزل را  
 ندارد (۴) د، ل - رخ (۵) د، ل، تاش، س - ز چراغ (۶) تاش - جان؛  
 د - بشد چشم (۷) ل، تاش - یافت؛ د - گرد (۸) ب - این بیت را  
 ندارد (۹) د، س، ل - بآن (۱۰) س - رسانند (۱۱) تاش -  
 از می و میخانه نپرسید؛ د، ل - از می و خمخانه ننوشتند  
 (۱۲) د - لبی (۱۳) س - کز ذوق لبش شوق

آنچه از خدای خواست<sup>۱</sup> دل بنده باز یافت  
 خود را بچشم مست تو در عین ناز یافت<sup>۲</sup>  
 از عشق خواه دولت باقی که در جهان  
 محمود هر چه<sup>۳</sup> یافت ز زلف ایاز یافت  
 آن بی قدم که در حرم عشق پی نبرد  
 آمد بدیدنت در دولت فراز یافت  
 هر کو گزید لعل تو آب حیات خورد  
 آنکو گزید<sup>۴</sup> قد تو عمر دراز یافت  
 چشم خوست بگوشه<sup>۵</sup> محراب عاشقان  
 مستان خویش را همه اندر نماز یافت<sup>۶</sup>  
 میسوز دل کمال که کسی را فروغ نیست<sup>۷</sup>  
 رخسار شمع نور ز سوز و گداز یافت

---

(۱) ب - جست (۲) د، ل، تاش، لن - این غزل را ندارد (۳) س -  
 آنچه (۴) س - بدید (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) س - میسوز  
 گو کمال جو دل را فروغ نیست

آن چشم نیمه مست جهانی خراب ساخت  
 دلها بسوخت نیمی و نیمی کباب ساخت  
 صیاد وار غمزه شوخش ز زلف و خال  
 بنهاد دام و دانه و خود را بخواب ساخت  
 شرمنده انداز رخ زیبایش نو خطان  
 آری سیاه رو همه را آفتاب ساخت  
 از قند تا بساخت شراب آن لب لطیف  
 ما را ساخت<sup>۱</sup> شربت دیگر<sup>۲</sup> شراب ساخت  
 در حقه کرد و بُرد دهان تو از میان  
 آن لب مفرحی که ز یاقوت ناب ساخت  
 در کوی یار دیده گریان برای خویش  
 همچون حباب خانه ببالای آب ساخت

لب با کمال ده چو<sup>۴</sup> ز جان ناله برکشید  
 ساقی شراب دار که مطرب رباب ساخت

(۱) ب - بساخت (۲) ب، تاش، ل، ن - شربت و دیگر (۳) د، ل،  
 لن - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۴) س - که

آن چه سرویست چه خوش رفتاریست  
 آن چه طوطی چه شکر گفتاریست<sup>۱</sup>  
 آن چه شوخی و چه شهر آشوبی  
 آن چه یاری و چه خوش<sup>۲</sup> عیاریست  
 دل ما داشته در زلف نگاه  
 بنگریدش که چه خوش دلداریست  
 پیش چشم لب<sup>۳</sup> شیرین گوئی  
 شربتیی در نظر بیماریست  
 عشق شیرین دهان سهل<sup>۴</sup> مگیر  
 کار فرهاد نه آسان کاریست  
 سر سودای تو دنیا نه مراست  
 هر دلی را بغمت بازاریست  
 بر رخت آن همه داغ از خط و خال  
 دود<sup>۵</sup> دل سوخته افکاریست<sup>۶</sup>  
 نسیه و نقد کمال از تو همین  
 سیم اشکی و زر<sup>۷</sup> رخساریست  
 نقد درویش اگر بیدرمیست  
 بنده در بیدرمی دیناریست

---

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، لن - آن چه خوش یاری و  
 خوش؛ تاش - وان چه خوش یار و چه خوش (۳) ب، تاش، لن -  
 پیش چشم آن لب (۴) د - سخت (۵) د - داغ (۶) د، ل - بیت پس  
 از بیت ۵ جای دارد (۷) تاش - گل

آن چه سرویست<sup>۱</sup> که حسن همه عالم با اوست  
 دل در آن کوی نه تنهاست<sup>۲</sup> که جان هم با اوست<sup>۳</sup>  
 دم عیسی که برنجور شفا میبخشد  
 دم نقد از لب او جوی که این دم با اوست  
 خانه دل بخیال لب او دار اشفاست  
 چند نالد دل مجروح که مرهم با اوست  
 دهن<sup>۴</sup> گر چه که او خاتم دلها دزد  
 چون بخندد همه دانند که خاتم با اوست  
 گو میارید<sup>۵</sup> بما شادی بگریخته را  
 چکنم شادی بی دوست که صد غم با اوست  
 صاحب درد ز طوفان بلا جان نببرد  
 نوح هر جا که رود دیده پرnm با اوست

روی زیبای تو در دیده گریان کمال  
 کعبه حسن و جمالت که زمزم با اوست

---

(۱) لن - رویست (۲) تاش - دل نه تنهاست دران کوی که (۳) ده  
 س - این غزل را ندارد (۴) لن - دهنش (۵) ل - گر بیارید

آن رخ از مه خجسته فالتراست  
 لب ز کوثر بسی زلاتراست<sup>۱</sup>  
 زان سر زلف چون پر طاوس  
 مرغ جانم شکسته بالتراست  
 دل ازو کی رسد بدانه خال  
 که ز موری صیف حالتراست  
 سر سودائیان بخاک رهش  
 از سر زلف پایمالتراست  
 صبر در دل مرا و رحم او را  
 هر دو از یکداگر محالتراست  
 خون ما آن پسر چنان پنداشت  
 که ز مال پدر حلاتراست  
 نقش چین گرچه دلکش است کمال  
 نقش کلك تو پر خیالتراست

(۱) تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

آن سرو که آمد بر ما از چمن کیست  
 وان<sup>۱</sup> غنچه که دلها شد ازو خون دهن کیست  
 آن میوه که از باغ بهشت است درختش  
 نزدیک دهن<sup>۲</sup> آمده سیب ذقن کیست  
 چون طلعت خورشید که پوشید غبارش  
 زیر خط ریحان رخ چون یاسمن کیست  
 در دامن گل<sup>۳</sup> چاک فتادست ز هرسو  
 ای باد صبا بوی تو از پیرهن کیست  
 هر جامه که باشد ببر<sup>۴</sup> از آب شود تر  
 آن آب کزو جامه نشد تر بدن کیست  
 آن خرقه که از دست تو صد پاره نباشد  
 در صومعه از گوشه نشینان بتن<sup>۵</sup> کیست

احسنت کمال این نه غزل آب حیاتست  
 امروز بدین لطف و روانی سخن کیست

(۱) ب، د - آن (۲) د، ل، تاش - دهان (۳) ب - دل (۴) ب، ل،  
 تاش - بتن (۵) ب، تاش، س - بیت پس از بیت ۴ جای دارد



آن شوخ که رفت از بر ما باز کجا رفت  
 دور از نظر اهل وفا<sup>۱</sup> باز کجا رفت  
 جان تازه<sup>۲</sup> کنان بر سر بالین ضعیفان  
 نا آمده چون باد صبا باز کجا رفت  
 درد دل رنجور مرا زان لب جانبخش<sup>۳</sup>  
 تا داده بشارت بشفا<sup>۴</sup> باز کجا رفت  
 آن شاه کزو خانه دل شاه نشین بود  
 از کلبه احزان گدا باز کجا رفت<sup>۵</sup>  
 شهباز صفت<sup>۶</sup> کرد بسی صید دل و باز  
 بگرفت بترک همه تا باز کجا رفت  
 دل رفت ببوی<sup>۷</sup> تو ز مسجد بخرابات  
 بیچاره نظر کن ز کجا باز کجا رفت

هم میکرده هم صومعه خالی ز کمالست  
 تا از تو<sup>۸</sup> بزاری و دعا باز کجا رفت

- 
- (۱) س - صفا (۲) تاش - یاوه (۳) س - شیرین؛ ل - جانکش؛  
 تاش - درد دل جانبخشی رنجور فزون گفت (۴) تاش - بصفا  
 (۵) س - این بیت را ندارد (۶) س - غمش (۷) س - بسوی  
 (۸) ب، ل - باز از تو

آن<sup>۱</sup> گل نو از کدامین بوستان برخاستست  
 کز نسیم او زهرسو<sup>۲</sup> بوی جان<sup>۳</sup> برخاستست  
 عندلیبان تا حکایت کرده زان بالا بلند<sup>۴</sup>  
 از درون سرو فریاد و فغان برخاستست  
 گرد لب خال و خط او سینه‌ها از بسکه سوخت<sup>۵</sup>  
 دود ها اینک ز جان عاشقان برخاستست<sup>۶</sup>  
 گرد مشک است آن نشسته گرد رویش خط سبز  
 طاهر<sup>۷</sup> این گرد هم زان بوستان<sup>۸</sup> برخاستست  
 ناله بالا نشین از درد ننشیند فرو  
 بر سر صدی که این بنشیند<sup>۹</sup> ان برخاستست  
 نقش هستی بر میان دوست<sup>۱۰</sup> نتوانیم بست  
 با وجودش نام هستی از<sup>۱۱</sup> میان برخاستست

هر کسی گوید ز سر برخاست در عشقش کمال  
 سرچه باشد از سر جان و جهان<sup>۱۱</sup> برخاستست

---

(۱) د - این ۲) تاش - زهر جا ۳) س - زهر سوئی ففان  
 (۴) د، س، لن - سرو؛ د - بدو ۵) ب، تاش - شوق خال و زلف او  
 بس سینه‌ها کز غم بسوخت ۶) ب، تاش - بیت پس از بیت ۴ جای  
 دارد ۷) د، تاش، س، لن - آستان ۸) د، س، لن - بنشست  
 (۹) د، ل - یار ۱۰) س - با وجودش نیستی خود از ۱۱) س، لن -  
 از سر هر دو جهان

آن نور دیده<sup>۱</sup> يك نظر از من دریغ داشت  
 تیری ز غمزه<sup>۲</sup> بر جگر از من دریغ داشت<sup>۳</sup>  
 میشد نکو بزخم دگر زخم<sup>۴</sup> سینه ام  
 دردا که مرهم دگر از من<sup>۵</sup> دریغ داشت  
 او دانه<sup>۶</sup> درست و منش مشتری دریغ  
 کان در رقیب بد گهر از من دریغ داشت  
 روشن نگشت خانه<sup>۷</sup> چشم بصد چراغ  
 تا خاک کوی<sup>۸</sup> و گرد در<sup>۹</sup> از من دریغ داشت  
 از خاک پاش بود خبر باد صبح<sup>۱۰</sup> را  
 سردی نگر که این خبر<sup>۱۱</sup> از من دریغ داشت  
 وصل خود ار چه داشت زکم طالعان دریغ  
 طالع نگر<sup>۱۲</sup> که بیشتر از من دریغ داشت<sup>۱۳</sup>

نام کمال طوطی شیرین سخن<sup>۱۴</sup> نه ———  
 وین طرفه کان دولب شکر از من دریغ داشت

---

(۱) د - چشم (۲) ب - بغمزه (۳) ل - این غزل را ندارد (۴) س -  
 ریش (۵) تاش - مرهم از من مسکین (۶) س - کان خاک راه  
 (۷) تاش، س، لن - زه (۸) تاش - ییک باد را (۹) تاش - نیکش  
 مباد کاین خبر (۱۰) د - به بین (۱۱) تاش - این بیت را  
 ندارد (۱۲) لن - زبان

این چه سرو قد چه رفتارست<sup>۱</sup>  
 این چه شیرین لب<sup>۲</sup> این چه گفتارست<sup>۳</sup>  
 این چه خال این چه عارض زیباست  
 این چه خط این چه حسن<sup>۴</sup> رخسارست  
 این چه موست<sup>۵</sup> این چه زلف دراز  
 این چه دلبنده و این چه دلدارست  
 این چه مدام چه همنشین چه قریبن  
 این چه مونس چه جان چه غمخوارست  
 این چه طره است و این چه شب چه کمند  
 این چه دل دزد و این چه طرارست  
 این چه چشم است و این چه لب چه شکر  
 این چه دارو و این چه بیمارست  
 این چه حسن است و این جمال و کمال<sup>۶</sup>  
 این چه خوش بلبلی این چه گلزارست<sup>۷</sup>

---

(۱) د - رخسارست (۲) ب، تاش - دهن (۳) لن - این غزل را  
 ندارد (۴) ب - زلف (۵) ب، تاش، ل - رویست (۶) ب - این چه  
 خال کمال (۷) ب، تاش - گفتارست

این چه خبر جستن و پرسیدن است  
 این طلب کبست چه پوئیدن<sup>۱</sup> است  
 بر سر آن کوی<sup>۲</sup> چه کردید<sup>۳</sup> گم  
 یافت نشد این چه خروشیدن است  
 داغ که دارید چه سوزست و آه  
 زخم که خوردید و<sup>۴</sup> چه نالیدن است  
 عشق نه<sup>۵</sup> در سینه چه غوغاست<sup>۶</sup> این  
 هیچ نه در دیگ چه جوشیدن است  
 آئینه خواندید شما ماه را<sup>۷</sup>  
 نیست چنین این همه رو دیدن است  
 وصل میسر نشود جز بقطع  
 قطع نخست از<sup>۸</sup> همه ببریدن است  
 رهبر این ره طلبید<sup>۹</sup> از کمال  
 بی رهها<sup>۱۰</sup> این چه دوانیدن است

- 
- (۱) د - جوئیدن؛ تاش - بوئیدن (۲) س - این راه (۳) تاش - کردیم  
 (۴) ب، س - و افتاده است (۵) ب، تاش، س - تو (۶) ب - سوداست  
 (۷) ب، تاش، د - آینه خوانند شمارا و ماه (۸) تاش - ایمن  
 (۹) تاش - طلبید (۱۰) تاش - بی رهرو؛ تصحیح قیاسی: بی ره را

اینچنین<sup>۱</sup> مشک در همه چین نیست  
 این همه عطر<sup>۲</sup> در ریاحین نیست<sup>۳</sup>  
 این سخن شمه ایست زان سر زلف  
 گرچه فکری درازتر زین نیست  
 گر بگویم به ماه میمانی  
 ماه را خط و خال مشکین نیست  
 اگرت سرو بوستان خوانم<sup>۴</sup>  
 بر سر سرو سبب سیمین نیست  
 با خیال تو خواب را شب هجر  
 جای در دیده جهان بین نیست  
 رای بالین نمیکند سر من  
 سر عاشق برای بالین نیست  
 میوه‌ای کز خجند می‌آرنند  
 اینچنین آبدارو شیرین نیست<sup>۵</sup>

آفرین بر عبارت تو کمال  
 خود ترا احتیاج تمحین نیست<sup>۶</sup>

(۱) تاش - این همه (۲) تاش - لطف (۳) د، س - این غزل را  
 ندارد (۴) لن - گویم (۵) تاش - این بیت را ندارد (۶) ب، ل،  
 لن - بیت پس از بیت ۶ جای دارد

اینچنین صورت مطبوع ز جان نتوان ساخت  
 گرا<sup>۱</sup> توان ساخت چو قد تو روان نتوان ساخت<sup>۲</sup>  
 آن دو ابروی مقوس دو کمانند بلند<sup>۳</sup>  
 که بعد قرن از آن طرفه کمان نتوان ساخت  
 گفتم آن غمزه<sup>۴</sup> شوخ از چه ز ابروست فرو  
 گفت بالاتر از استاد دکان<sup>۵</sup> نتوان ساخت  
 بت توان ساختن و ساختن از سنگ دلش  
 سخت تر از دل بیرحم بتان نتوان ساخت  
 نیست او را دهن اما سخنی ساخته اند  
 سخن ساخته شیرین تر از این<sup>۶</sup> نتوان ساخت  
 حیقم آید بقلم نام لبث برد<sup>۷</sup> دریسغ  
 که قلم را ز رنی قند زبان نتوان ساخت  
 در سخن لطف الهی بنو یاراست کمال  
 و نه صد سال بفکر این سخنان نتوان ساخت

(۱) د، س - و (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) تاش - بزه  
 (۴) تاش - کمان (۵) ب، د، س - ازان (۶) تاش - لبث بر دو

این میوه شیرین مگر از باغ بهشت است  
 وین حور بهشت از شکر ناب سرشته است  
 در باغ بهشت این قدو رخسار ندیدند  
 این سرو که بنشانده و این لاله که کشته است  
 ما روضه نخواهیم که هر جا چو تو حوری است  
 سوگند بخاک سرکویت که بهشت است  
 اینجا سخن سرو نگوئیم که پست است  
 و آنجا صفت ماه نخوانیم که زشت است<sup>۱</sup>  
 خطیکه لب در قلم<sup>۲</sup> آورد چو<sup>۳</sup> یاقوت  
 انصاف توان داد که پاهوت نوشته است  
 خشت در خود بر سر عاشق مزین ای دوست  
 ما را ز سر خویش چه غم<sup>۴</sup> حیف ز خشت است  
 از خرقة ننت دید کمال آن مه<sup>۵</sup> و می گفت  
 این رشته<sup>۶</sup> باریک درین خرقة که رشته است

(۱) ب، تاش - این بیت را ندارد (۲) ل، لن، س - در نظر  
 (۳) د - ز (۴) س - ما را غم سر نیست ولی حیف (۵) ب، تاش -  
 بت



آه که از حال من<sup>۱</sup> حبیب ندانست  
 مردم و درد دلم طبیب ندانست  
 گل مگر این بیوفائی از پی آن کرد  
 کز دل مجروح عندلیب ندانست  
 عقل زهرکس که ماجرای تو پرسید<sup>۲</sup>  
 هیچ کس این قصه عجیب<sup>۳</sup> ندانست  
 تا دل آواره<sup>۴</sup> در کمند تو افتاد  
 هیچ کس احوال آن غریب ندانست<sup>۵</sup>  
 خلق چه داند مراد خاطر ما را  
 کام محبتان بجز حبیب ندانست  
 دوش بر آن در چه عیش ها که نمودم<sup>۶</sup>  
 با سگ کویش که آن<sup>۷</sup> رقیب نداست  
 هم برادی رسد کمال که<sup>۸</sup> کس را  
 از کرم دوست بی نصیب ندانست

---

(۱) تاش، لن - آه که آه دلم ؛ ب - آه کز آه دلم ؛ س -  
 آه که از درد من (۲) ب - پرسد (۳) ب - غریب (۴) س - سرگشته  
 (۵) تاش - این بیت را ندارد (۶) د، س، ل - که برانندیم  
 (۷) د، ل - گر آن (۸) ب ، تاش، س - چو

ای ابتدای دردت هر درد را نهایت  
 عشق ترا نه آخر شوق ترا نه غایت<sup>۱</sup>  
 ذوق عذاب<sup>۲</sup> تا کی بیگانه را چشانی  
 از رحمت تو ما را هست این قدر شکایت  
 در ماجرای عشقت عیلم و عمل نگنجد  
 آنجا<sup>۳</sup> که قصه تست چه جای این حکایت<sup>۴</sup>  
 در<sup>۵</sup> پیش دانش تو چون طفل راه نادان  
 پیران با کرامت مردان با ولایت  
 کنه تو نبی را معلوم و نبی ولی را  
 معلوم این قدر شد از جبرئیل و آیات  
 گر دفتر حدیثم پر خون دل نبودی  
 این گفته ها نکردی در هر دلی سرایت  
 دانی کمال چون رست از تیره روزگاران<sup>۶</sup>  
 سر بر زد آفتابی از مشرق عنایت

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) لن - عتاب (۳) د - جایی که  
 (۴) تاش - این بیت را ندارد (۵) د، س، لن - ای (۶) د، تاش، ا  
 س، لن - روزگاری

ای بجان عاشقان خریدارت  
 غمزها تیز کرده بازارت  
 گر کنی قصد کشتن یاران  
 در چنین کارها منم یارت  
 تا تو آرام جان ز ما رفتی  
 رفت آرام جان ز رفتارت<sup>۱</sup>  
 نیم کشته شدم بیک دیدن  
 کاشکی دیدمی دگر<sup>۲</sup> بازارت<sup>۳</sup>  
 جان شیرین تو منم گفتی  
 جان شیرین فدای گفتارت  
 چشم بیمار بر عیادت تست  
 نظری کن بچشم بیمـارت  
 بر نگیرد سر از در تو کمال  
 گر بمیرد<sup>۴</sup> بیای دیـوارت

(۱) تاش - این بیت را ندارد (۲) د، لن - بیک (۳) د، س، لن -  
 بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۴) تاش - نمیرد؛ ب - بمیرم

ای روی درد متدان بر خاک آستانست  
 از آب و خاک زان سو غوغای عاشقانست  
 عرض<sup>۱</sup> آشیان همائی ما جمله سایه تو  
 با این صفت چه دانند این مشت<sup>۲</sup> استخوانست  
 ذرات کون يك يك در<sup>۳</sup> ممکنات عالم  
 جستند و یافت بر تر از کون و از مکانست  
 غیرت به پست و بالا پنهان نبود و پیدا  
 غیرت ندانم از چه میداشتشی نهانست<sup>۴</sup>  
 زین پیش عقل و دانش دادی ز خود نشانم  
 گر کرده‌ام<sup>۵</sup> نشانها تا یافتم نشانست  
 در بر رخم چه بندی چون رفته‌ام ببامت  
 روی از چه باز پوشی چون دیده‌ام عیانست  
 دری ز کَنز مخفی دارد کمال باخود  
 گر گوش داری این<sup>۶</sup> در آید بگوش جانست  
 دی میشدی خرامان چون سرد و عقل میگفت  
 خوش میروی به تنها تنها فدای جانست<sup>۷</sup>

---

(۱) ب، لن - مهر؛ تاش - خوش (۲) ب، تاش - دانند مشتشی  
 (۳) ب، تاش - بر (۴) د، س، لن - بیت پس از بیت ۵ جای  
 دارد؟ ب، تاش - این بیت را ندارد (۵) س - کردم آن (۶) تاش -  
 آن (۷) د، س، لن - این بیت را ندارد

ای ز نوش شکرستان لب‌ت رسته نبات  
 تشنه پسته شکر شکنت آب حیات<sup>۱</sup>  
 سرو هر چند که دارد بچمن زیبائی  
 راستی نیستش این قامت شیرین حرکات  
 خورده‌ام شربت هجرت بتمنای وصال  
 داده‌ام عمر گرانمایه به امید وفات<sup>۲</sup>  
 مرغ دل باز چنان صید<sup>۳</sup> سر زلف تو شد  
 کش ازین دام نباشد دگر امید نجات  
 هر که بیند رخ زیبای تو خواند تکبیر  
 هر که بیند قد و بالای تو گوید صلوات  
 بجفای تو اگر کشته شوم سهل مگیر  
 کشته تیغ تو باشند رفیع الدرجات

نتواند که کند وصف جمال تو کمال  
 زانکه هست آئینه حسن تو بیرون ز صفات

- (۱) ده تاش، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) س - بیت های  
 ۳ و ۵ و ۶ این ۳ بیت را میاورد:  
 رخ تو بدر منیرست عیان از شب تار  
 لعل تو چشمه خضرست نهان در ظلمات  
 نیست در دیده من نقش دهانت چه خیال  
 هیچکس دید بهم چشمه حیوان و فرات  
 باز بر بیدی دل اسب غمت پیل انداخت  
 هم خوشست از نظری هست بآن سوی مات  
 (۳) ب - صید چنان باز

ای ز صد گلبرگ نازکتر تنست  
 بر تو لرزانتر گل از پیراهنست<sup>۱</sup>  
 از صبا چندان نشد بوی تو فاش  
 پیوهن کرد این خطا در گردنت  
 خاک پایت حق و ملک دیده‌هاست  
 چند پوشد حق مردم دامنست  
 خط چه حاجت حجت حسن ترا  
 روی چون مه بس دلیل روشنست  
 خرمن مشکست زلفت گرد ماه  
 خال مشکین دانه‌ای از خرمنست  
 جان بتن می‌آید و دل می‌رود  
 از خرامان آمدن وز رفتنست

عقل و دین<sup>۲</sup> میخواست چشمت از کمال  
 هر دو بردی چیست دیگر بامنست

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) س، د، ل - دل

ای که از زلف تو خون در جگر مشک خطاست  
 روی زیبای تو آئینه الطاف خداست<sup>۱</sup>  
 ماه را روشنی از روی تو میباید جست  
 سرو را راستی از قد تو میباید خواست  
 مهر رخسار تو سوزیست که در جان منست  
 خط سبز تو غباریست که در خاطر ماست  
 گر تو ای سرو خرامان ننشینی از پای  
 ای بسا فتنه که از قد<sup>۲</sup> تو برخواید خواست  
 همچو لاله دل من سوخته خون<sup>۳</sup> جگرست  
 که چرا سنبلی گیسوی تو در دست صباست  
 همچو صبح از اثر مهر رخت<sup>۴</sup> جان بدهد  
 هر که را در ره عشق تو دم از صدق و صفاست

آنچنان زار و نزارست ز سوز تو<sup>۵</sup> کمال  
 که چو ماه نو از ابروی تو انگشت نماست

(۱) ده ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) ب - چشم (۳) تاش -  
 خون در (۴) تاش - اثر صحبت تو (۵) تاش - ز سودات

بازم بناز کشتی صد جان فدای نـسازت  
 من زنده تر از آنم گر رغبت است بازت<sup>۱</sup>  
 تند آمدی که داند باکیست این عتابست  
 پنهان<sup>۲</sup> شدی که یابد<sup>۳</sup> کز کیست احتسـرازت  
 واه نه از تو يك تن از ساکنان<sup>۴</sup> کویت  
 آگه نه از تو يك دل از محرمـان رازت  
 آن<sup>۵</sup> خرقة پوش طالب وان<sup>۶</sup> دردنوش غالب  
 آن<sup>۷</sup> جسته در نمازت وین<sup>۸</sup> هم بعد نیازت  
 روشن چراغ دولت با ماه دلفـروزت  
 سر<sup>۹</sup> سبز شاخ عشرت از<sup>۱۰</sup> سرو سرفـرازت  
 ای مطرب خوش الحان امشب بمال بر چنگ  
 خلقی نهفته سوزد<sup>۱۱</sup> سوز نهفته سازت<sup>۱۲</sup>

پیش تو هر که آمد گویش<sup>۱۳</sup> کمال روزی  
 بگریخت زود چون دود از سوز جانگدازت

---

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب - تنها (۳) س - دانـد  
 (۴) ب - سالکان (۵) د - ای؛ س - وین (۶) د - وی (۷) د - این  
 (۸) د - وان (۹) ب، س - ای (۱۰) ب - با (۱۱) ب - طفلی ز  
 گریه سوزم؛ د، لن - طفلی دگر نسوزم (۱۲) تب - طفلی و گرنه  
 سوزم سوزد نهفت سازت (۱۳) د، ل، لن - پرش



باز آتشی بسینه رسیدن گرفته است  
 خون از دل کباب چکیدن گرفته است<sup>۱</sup>  
 هرکس کشید بر دل دلبر متاع خویشتش  
 دل نیز آه و ناله کشیدن گرفته است  
 دانه شنیده‌ای که گذشتست از آسمان  
 آهم که گوش ماه<sup>۲</sup> شنیدن گرفته است  
 ما در تو چون رسیم چو<sup>۳</sup> رفتی بعد شتاب  
 کی عمر رفته کس<sup>۴</sup> بدویدن گرفته است  
 گوشتی خط و رخ تو ز باران اشک ما  
 گلها شکفت<sup>۵</sup> و سبزه دمیدن گرفته است  
 صد جا سر بریده فتادست بر زمین  
 مشاطه زلف تو<sup>۶</sup> چو بریدن گرفته است

زلف خمیده چند<sup>۷</sup> نهی در نظر کمال  
 دیوار عمر بین که خمیدن گرفته است

---

(۱) ب، تاش، ل - این غزل را ندارد (۲) لن - چوخ (۳) س - که  
 (۴) س - کس عمر رفته کی (۵) س - شکفته (۶) س - او (۷) لن -  
 بریده

باز عظم برد از سر کاکل مشکین دوست  
 بست بر دل<sup>۱</sup> بند دیگر کاکل مشکین دوست<sup>۲</sup>  
 در دلاویزی و دلبندی سر يك موی نیست  
 از کمند زلف کمتر کاکل مشکین دوست  
 گر نه شمشادست کز باد صبا در تاب<sup>۳</sup> رفت  
 از چه پیچد بر<sup>۴</sup> صنوبر کاکل مشکین دوست  
 چون قبای غنچه<sup>۵</sup> و پیراهن گل بر تنش<sup>۶</sup>  
 کرده پوشش ها معطر کاکل مشکین دوست<sup>۷</sup>  
 همچو خونریزی که از قتل خطا گردد خجل  
 شد ز خون عاشقان تر<sup>۸</sup> کاکل مشکین دوست  
 تا بود عمر درازش میکند گم شانه را  
 در میان مشک و عنبر کاکل مشکین دوست<sup>۹</sup>  
 نیست<sup>۱۰</sup> لعلی و دری<sup>۱۱</sup> زین گفته نازکتر کامل  
 گر ببندی زهوری بر کاکل مشکین دوست

(۱) تاش - بر سر؛ ل - بر من (۲) د - این غزل را ندارد (۳) س -  
 در ناز (۴) ل، س - در (۵) س - را (۶) س - چاك زد (۷) تاش،  
 لن - این بیت را ندارد (۸) تاش - پر (۹) س - بیت پس از  
 بیت ۴ جای دارد (۱۰) ب - هست (۱۱) تاش - هست روی او گلی

با چشم من این اشک روانرا چه فتادست  
 با جان من این سوز نهانرا چه فتادست  
 گر خون رود از دل که کبابست عجب نیست  
 این دیده<sup>۱</sup> خونابه چکانرا چه فتادست  
 گر تن به تب<sup>۲</sup> هجر نه پا بسته چو شمع است  
 با سوختن این رشته<sup>۳</sup> جانرا چه فتادست  
 از پای گر افتم من<sup>۴</sup> دور از تو براهم  
 آن<sup>۵</sup> گیسوی در پای کشانرا<sup>۶</sup> چه فتادست<sup>۷</sup>  
 چشم از هوس دیدنت افتاده بـرونست<sup>۸</sup>  
 با روی تو چشم نگرانرا چه فتادست  
 دی راند مگر از من بیطاعت و میگفت  
 گرد بشه<sup>۹</sup> این مگسنانرا چه فتادست

در جان کمال آمد و افکند صد آشوب  
 یارب بمن آن شوخ جهانرا چه فتادست

(۱) د - شب (۲) ب، تاش - گر افتادم (۳) ب، تاش - این  
 (۴) تاش - فشانرا (۵) د، ل - بیت پس از بیت ۳ جای دارد  
 (۶) ب، تاش - افتاد برویت؛ س - افتاده برویت

بچین زلف رخت<sup>۱</sup> رشك صورت چین است  
 ز وقت<sup>۲</sup> شیر مزیدن<sup>۳</sup> لب تو شیرین است  
 دمی ز دیده<sup>۴</sup> پر خون نمیشوی بیرون  
 بدان سبب<sup>۵</sup> که تو طفلی و خانه رنگین است  
 دگر فوس کنانم مگو که زان توام  
 که سوختم ز دروغ تو راستی ایمن است  
 ز مهر کرد و وفا توبه آن دل سنگین<sup>۶</sup>  
 چگونه توبه<sup>۷</sup> او<sup>۸</sup> بشکنم که سنگین است  
 بدرد و غم چه نهی منتم ز نو ستمی<sup>۹</sup>  
 کرم نمای که آن<sup>۱۰</sup> لطفهای دیرین<sup>۱۱</sup> است<sup>۱۲</sup>  
 برم سر از تن و بر آستان اندازم  
 گرش بخواب به بینم که میل<sup>۱۳</sup> بالین است<sup>۱۴</sup>

برای وصل تو خواند کمال ورد و دعا  
 شنیده<sup>۱۵</sup> که دعا ها برای آمین است

(۱) ب - زلف تو کان؛ تاش - زلف تو چون د، لن - زلف و  
 رخت (۲) تاش - ز قوت؛ لن - بوقت (۳) لن - مکیدن (۴) د، لن،  
 س - نمیروی (۵) د، س، لن - بدانجهت؛ ل - از آنجهت  
 (۶) د، ل، لن، س - نگو من آن (۷) س - ز مهر تو به چه کرد  
 آن نگار سنگین دل (۸) س - آن (۹) ل، تاش - ز تو ستمی؛ س -  
 منتم که دل بستم (۱۰) ب - از (۱۱) د، ل، لن، س - پیشین  
 (۱۲) ل - بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۱۳) س - رای (۱۴) تاش -  
 این بیت را ندارد (۱۵) ب، ل، لن، تاش، س - نخوانده ای

بخوبان مهر ورزیدن چه کارست  
 رخی بین و نه مه دیدن چه کارست  
 بیاد لعل دلبر خون دل نوش  
 شراب لعل نوشیدن چه کارست  
 بمهر یوسف<sup>۱</sup> از جان قطع کن قطع  
 به تیغی دست ببریدن چه کارست  
 گر آرد جان بلب عاشق درین کار<sup>۲</sup>  
 لب معشوق بوسیدن چه کارست  
 سماع آسان بود بر صوفی گرم  
 چو آتش نیست<sup>۳</sup> جوشیدن چه کارست<sup>۴</sup>  
 بدامن عیب رندان پوش زاهد  
 لباس زهد پوشیدن چه کارست

کمال از هر دو عالم روی در پیچ  
 بر دستار پیچیدن<sup>۵</sup> چه کارست

---

(۱) س - دوست (۲) س - اگر عاشق بیاورد او بلب جان  
 (۳) تاش - هست (۴) د - این بیت را ندارد (۵) تاش، ل - پوشیدن

بر دو رخ من دو جوی خون که روانست  
 از تو مرا سرخ روشنی دو جهان است<sup>۱</sup>  
 نیست کمی<sup>۲</sup> در پناه عشق تو ما را<sup>۳</sup>  
 درد تو با جان و دل وظیفه رسان است  
 روز و شبم سوز و کش جو شمع که عاشق  
 سوخته<sup>۴</sup> این مراد و کشته<sup>۵</sup> آن است<sup>۶</sup>  
 بر قدمش سر همی نه ای دل و میرو<sup>۷</sup>  
 تا نکنی پی غلط که راه همان است  
 جز غم روی تو بر دلم ز ضعیفی  
 گر همه برگ گلست بار گران است  
 دیده بران پای سودنم نگذارند  
 باری ازین سود دوست را<sup>۸</sup> چه زیان است  
 کیست کمال این که بیا تو در سخن آید  
 جنس سخنهاى تو نه حد زبان است<sup>۹</sup>

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) د - کمی (۳) ب - یارد (۴) تاش -  
 بیت ۳ و ۷ را ندارد (۵) ب، ل - بر قدمش هر چه زود سر بنه ای  
 دل (۶) ل - آخر؛ لن - رخنه (۷) ب - آنکه ازین سود بوده را  
 (۸) ب - این بیت را ندارد

بر لب لعل خط سبز ترا<sup>۱</sup> پیروزیست  
 بر زنخدان چو به خال ترا<sup>۲</sup> بهروزیست<sup>۳</sup>  
 کرد روشن همه آفاق تجلی رخت  
 عادت طلعت<sup>۴</sup> خورشید جهان افروزیست  
 همه عالم به تماشای تو شادند آری  
 تو مه عیدی و روی تو گل نوروزیست  
 دل بیچاره همیشه ز تو مد پاره جیاست<sup>۵</sup>  
 تیر مژگان ترا قاعده چون دلدوزیست  
 روزی دل ز ازل زلف دوتای تو فتاد  
 دل بیچاره نظر کن چه پریشان روزیست<sup>۶</sup>  
 بر سر تربتم آشی و نیفشانی اشک<sup>۷</sup>  
 شمع را بر من خاکی<sup>۸</sup> به ازین دلدوزیست<sup>۹</sup>  
 سر ز قهت نکشد با تو جو آموخت کمال  
 مرغ مألوف گرفتار ز دست آموزیست

(۱) ب، تاش - تو از (۲) ب - تو از (۳) ل - این غزل را ندارد  
 (۴) ل، س - طالع (۵) تاش - مد باره خراب (۶) تاش - این  
 بیت را ندارد (۷) تاش - بیفشانی دست (۸) ل - مسکین  
 (۹) د - دلدوزیست

بکویت دل غلام خانه زادست  
 چو سر بر در نهد مقبل نهادست<sup>۱</sup>  
 رقیب آزادگانرا معتقد نیست  
 که نا<sup>۲</sup> درویش اندک اعتقادست  
 زند لافی بآن رخ ماه شبگرد  
 نداند کز پیاده رخ زیادست  
 گر از روی زمین روید غم و درد  
 دل عاشق بروی دوست شادست  
 نه تنها دل در آن کویت مسکین<sup>۳</sup>  
 که هرجا هست مسکین نامرادست  
 فراموش کنم گفتنی بزودی  
 مرا از دیر باز<sup>۴</sup> این نکته یادست  
 کمال از وعده<sup>۵</sup> و صلت<sup>۵</sup> بتر سوخت  
 که جانش آتش و عهد<sup>۶</sup> تو بادست

---

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب ، س - با (۳) ب - دل  
 گرفتارست مسکین (۴) ب - دیرگه (۵) د - هجرت؛ ب - وصلش  
 (۶) س - وصل ب - عشق لن - هجر



بمکرو حیلہ برو دسترس چہ امکانست  
 کہ همچو سرو بلندش هزار دست<sup>۱</sup>انست  
 درون پرده رخ او هزار سینہ<sup>۲</sup> بسوخت  
 نمود بالله از آن آتشی کہ پنهانست  
 بر<sup>۳</sup> استان تو تنها نہ اشک غلطد و بس  
 بخون و خاک سرو دیده نیز غلط<sup>۴</sup>انست  
 ز گریہ بر سر مردم یقین کہ خانہ<sup>۵</sup> چشم  
 فرو رود شب هجران زبس کہ بارانست  
 اگر شکست ز تیرت بدیده پیکانسی  
 نہادہ دیدہ<sup>۶</sup> دیگر برای ت<sup>۷</sup>انست  
 چو از لب تو حدیثی بگوش جان برسید<sup>۸</sup>  
 دلم ز دست برفت و حدیث بر<sup>۹</sup> جانست

ز شوق روی تو ذوقیست در حدیث کمال  
 چو عندلیب کہ از شوق<sup>۱۰</sup> گل خوش الحانست

---

(۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) ب، ل - پرده (۳) ب - در  
 (۴) ب - اشک (۵) س - براه پیکانست (۶) ب - برسد (۷) د، ل،  
 لن - برفت ز دست و در (۸) ب - بر سرو و

بنفشه دسته بهر ارغوانست  
 گرت بر لاله سنبل سایه بانست<sup>۱</sup>  
 لبست آن یا عقیق آن درج یا قوت  
 که دروی لولو لالا نهانست  
 هلاکت ابروی و خورشید طلعت  
 عذارت ماه و قد سرو روانست  
 دلم زلف پریشانست چو بر بود  
 مرا آشفته گی کار از آنست  
 میان و موی تو فرقی ندارد  
 که میداند که آن موی این میانست  
 بتا هر دم مکن قصد روانم  
 اگر چه حکم تو بر من روانست  
 مجوی از من جدائی ای دلارام  
 که دیدارت مرا آرام جانست  
 نیم از غمزه ات ایمن زمانی  
 چو چشمت فتنه آخر زمانست

کمال از شوق لعل شگرینت  
 بغایت طوطی شیرین زبانست

(۱) ده، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد

بیتو مرا چشم جهان بین ترست  
 چهره بخون دل غمگین<sup>۱</sup> ترست<sup>۲</sup>  
 در تب<sup>۳</sup> هجر تو لب و چشم من  
 يك دو دم آن خنك و دمی این ترست  
 هیچ شبی بر سر بستر مرا  
 دیده نخسبید که بالین ترست  
 لشکری عشق ترا زاب چشم  
 اسب ترو جامه ترو زین ترست  
 طفلی و آید<sup>۴</sup> ز تو شوخی ملبس  
 زانك ز شیرت<sup>۵</sup> لب شیرین ترست  
 هر که خجل شد بعرق تر شود  
 پیش زخت زان گل رنگین<sup>۶</sup> ترست

در صفت خال<sup>۷</sup> و خط او کمال  
 دم بدم انفاس تو مشکین ترست

---

(۱) ب - غمزه بخون مزه رنگین؟ س - دیده بخون دل مسکین  
 (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب - غم (۴) ب - ام - د  
 (۵) ب - ل، ل - ز شیرین؟ س - زانکه بشیرت (۶) ل - گل  
 نسرين (۷) س - لب

بی تو از دردم آرمیدن نیست  
 وز توام طاقبت بریدن نیست<sup>۱</sup>  
 گر تو شمشیر میکشی ما را  
 زهره آه بر کشیدن نیست  
 آه ما با تو کی رسد کانجا  
 باد را ممکن رسیدن نیست  
 یار در پیش چشم تست ای اشک  
 حاجت هر طرف دوییدن نیست  
 خواستم بوس از آن<sup>۲</sup> دهان نشنید  
 رسم خردان سخن شنیدن نیست  
 گفتمش از دهانت ای بت چیدن  
 کام من غیر لب گزیدن نیست

چین در ابرو فکند و گفت کمال  
 نقش چین جز برای دیدن نیست

(۱) د، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) لن - بوسه زان

بی خدمت تو کس بجهان عزتی<sup>۱</sup> نیافت  
 شاهی که چاکر تو نشد حرمتی<sup>۲</sup> نیافت<sup>۳</sup>  
 در نامه سعادت خود درد مند عشق  
 بی داغ محنتی رقم<sup>۴</sup> دولتی نیافت  
 تا غم نخورد و درد نیفزود قدر مرد  
 تا لعل خون نکرد جگر قیمتی نیافت  
 دل زان لب و دهان نتوانست برد جان  
 بودش مجال تنگ<sup>۵</sup> مگر فرصتی نیافت  
 بی خنده تو کان نمک خوان رحمتست  
 جان از نعیم هر دو جهان لذتی نیافت<sup>۶</sup>  
 پشمینه پوش خرقة سالوس تا نسوخت<sup>۷</sup>  
 از جامه خانه کرم خلعی نیافت

چندانکه باز جست در اعمال<sup>۸</sup> خود کمال  
 مقبول تر ز ترك ریا طاعتی نیافت

---

(۱) س - حرمتی (۲) س - عزتی (۳) تاش - این غزل را ندارد  
 (۴) د - رقمی (۵) ب - نیک (۶) لن، س - بیت پس از بیت ۳  
 جای دارد (۷) د، لن - ما بسوخت (۸) س - در اوراق

بی مه روی تو آهم ز ثویا بگذشت  
 دیده دریا شد و هر قطره ز دریا بگذشت<sup>۱</sup>  
 گر چه در مجمع دل درد بود صدر نشین  
 ناله چون برتر ازو<sup>۲</sup> بود ببالا بگذشت  
 گر صبا آمد و بوی تو ز ما داشت دریغ  
 شاکریم از تو بهر حال که بر ما<sup>۳</sup> بگذشت  
 چمن جان مرا غنچه شادی بشکفت  
 تا<sup>۴</sup> خیال دهنه در دل شیدا بگذشت  
 سرو میخواست بپابوس تو آید چون آب  
 لیکن از جو نتوانست بیک پا<sup>۵</sup> بگذشت  
 بس<sup>۶</sup> که فرمودم ازان لب دل خود را پرهیز  
 صوفی ما نتوانست ز حلوا بگذشت  
 ای که گفتم ببیم قصه تو پیش طبیب  
 مبر این رنج که کادم<sup>۷</sup> ز مداوا بگذشت<sup>۸</sup>

دی برانر خاک در از جان رمقی داشت کمال  
 جعل الجنة مثواه همانجا بگذشت

- 
- (۱) تاش - این غزل را ندارد (۲) س - ازان (۳) ب، لن - از ما  
 (۴) ب - چون (۵) ب - این بیت را ندارد (۶) س - چونکه  
 (۷) ب، لن - بهتر این کار که رنج (۸) ل - این بیت را ندارد؛  
 د - بیت پس از بیت يك جای دارد

پای بوس چون منی حیف است گفתי بر زیانت  
 نيك گفתי نيك پيش آ تا ببوسم آن دهانت<sup>۱</sup>  
 زاهد کم خواره میشد دمبدم بساریکتر زین  
 گر دل او گه گهی میرفت یر فکر میانت  
 زان میان و زان دهان پرمد دلم سر یقین را  
 بی نشان از بی نشانان زود تر یابد نشانت  
 چون بشیر از لیلة المعراج زلفت بر گذشتم  
 در میان قاب قوسینش فکندست ابـسـروانت  
 سر بران در میزنم باشد در آری سر به بیرون  
 این همه تصدیع از آن آورده ام بر آستان  
 گفتمش یکشب مجالم ده جو شمع آن لب گزیدن  
 گفت تو گرمی مخور کین انگبین دارد زیانت  
 با خیالش تا سخن راندی کمال از شوق اشکت  
 میچکد درهای گوناگون ز لفظ درفشانت

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

تا خیالت را دلسم<sup>۱</sup> منزلگه است  
 از مه نو<sup>۲</sup> منزل من پر مه<sup>۳</sup> است  
 گر لبث بوسم ز بسمل چاره نیست  
 کافتتاح ملح از بسم الله<sup>۴</sup> است  
 يك شبی<sup>۵</sup> با ما نشین کز دور عمر<sup>۶</sup>  
 يك شبی مایندست و آن هم کوتاه است  
 محنت هجر تو ساعت ساعتست  
 دولت وصل تو ناگه ناگه<sup>۷</sup> است  
 تا چه<sup>۸</sup> گوئی حاضرم و مستمع  
 چاکرانرا گوش بر حکم شه<sup>۹</sup> است  
 من بدزدی گیم آن چاه ذقن  
 کانه عقل کل ببودست<sup>۱۰</sup> آن چه است  
 ریختی بر هر رهی<sup>۱۱</sup> خون کمال  
 تا نگویند این چه خون بیره است

- 
- (۱) لن - دیده را (۲) س، لن - از مه تو (۳) د، تاش - این  
 غزل را ندارد (۴) س - یکدمی (۵) ب - کز آب چشم  
 (۶) س - بیت ۴ و ۶ را ندارد (۷) س - هر چه (۸) ب، ل - این  
 بیت را ندارد (۹) ل، لن - کانه چندین عقل کل ببرد  
 (۱۰) ب، لن - زمین



ترا با من سرا<sup>۱</sup> یاری نماندست  
 سر مهر و وفاداری نماندست<sup>۲</sup>  
 مرا امروز باتو خاطری نیز  
 که بی موجب بیازاری<sup>۳</sup> نماندست  
 ندانم باک<sup>۴</sup> همرنگی گزیدی<sup>۴</sup>  
 که در<sup>۵</sup> تو بوئی از یاری نماندست  
 بروز<sup>۶</sup> آی ای شب هجران که دیگر  
 جو شمع تاب بیداری نماندست  
 بما از اندکی اندک وفائی  
 گرت مانست پنداری نماندست<sup>۷</sup>  
 برس فریاد<sup>۸</sup> درد من خدا را  
 که بیشم طاقت زاری نماندست<sup>۹</sup>

کمال از عمر بی او رفته چیزی  
 کزان چیزی بدست آری نماندست<sup>۱۰</sup>

---

(۱) لن - دل (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب ، لن - نیازاری  
 (۴) ب - نمودی (۵) ب - با (۶) ب - برون (۷) د ، ل ، س - بیت  
 پس از بیت ۳ جای دارد (۸) س - بتوس از آه و (۹) د ، س ، لن -  
 بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۱۰) س - بیت را باین شکل میاورده  
 کمال از خم می آورد شوری  
 کزان شورش بدستاری نمانداست

ترا بیک دو خط مصطلح فضولی چیست  
 اصول علم لدنی به بی اصولی چیست<sup>۱</sup>  
 کلام خواندی و منطق کزان<sup>۲</sup> شوی مقبول  
 ازین<sup>۳</sup> دو حاصل تو غیر بیحصولی<sup>۴</sup> چیست  
 ز حرص قدر و محل مسخ<sup>۵</sup> کشته‌ای و هنوز  
 تناسخی چه بود گوئی<sup>۶</sup> و حلولی چیست  
 دل از شنیدن قرآن بگیردت همه وقت  
 چو باطلان ز کلام حقت ملولی چیست  
 براه خیر بیک فطره<sup>۷</sup> افتدت صد مکث<sup>۸</sup>  
 بشرت این همه بی صبری و عجولی چیست  
 مقربان خدایند وارثان رسول  
 تو از خدای چنین دوری و رسولی چیست  
 چو ناقصان همه شهرت طلب شدند<sup>۱۰</sup> کمال  
 بهین مقام ز گمنامی و خمولی چیست

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - حکمت کزو (۳) ب،  
 تاش - ازان (۴) تاش - بی اصولی؛ د - بی قبولی؛ تب -  
 ناقبولی (۵) ب، تاش - نسخ (۶) ب - کوری (۷) د، لن - خطوه؛  
 (۸) ل - جنگ (۹) ل، د، تاش - دورواز (۱۰) ب - شد ست

ترا دورخ بدو خط فن<sup>۱</sup> دلبری آموخت  
 تو از دو چشم و دو چشم از تو ساحری آموخت<sup>۲</sup>  
 تو طفل مکتب حسنی معلم تو دو چشم  
 "معلمت همه شوخی و دلبری آموخت"<sup>۳</sup>  
 فریب و مکر بغمزه چه میدهی تعلیم  
 بگوشه گیر چه حاجت مـرزوری<sup>۴</sup> آموخت  
 کجا درست کنند<sup>۵</sup> اهل زهد تخته عشق  
 که مشکل است بمیمون دروگری آموخت  
 بدور حسن تو آن عارفست و<sup>۶</sup> حرف شناس  
 که لوح زهد سترد و قلندری آموخت  
 کسی که قیمت خاک درت بعاشق گفت  
 بهاشناسی جوهر<sup>۷</sup> بجـوهری آموخت

کمال برد بنطق از شکر سبق گوئی  
 لبّت بطوطی طبعش سخنوری آموخت

(۱) ل- بد و فن خط (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) مصراع  
 از سعدی است (۴) ب - فروتری (۵) س، لن - کشند درست؟ د،  
 ل - کنند درست (۶) د، س، ل - و افتاده است (۷) د، ل - گوهر

چشم شوخ تو هر کرا کشتست  
 اول از رشك آن مرا کشتست<sup>۱</sup>  
 بشکر گفته اند دشمن کش  
 دوستانرا لببت چرا کشتست  
 غم تو لشکر سلیمانست  
 که چو موم بزیر پا کشتست<sup>۲</sup>  
 گفته‌ای خونبهای کشته منم  
 همه را عشق خونبها کشتست  
 خسته غمزه را لب تو دواست  
 خستگان تو را دوا کشتست  
 آفتاب از تو حسن<sup>۳</sup> میدزد  
 صبح از آن رو چراغها کشتست  
 وعده<sup>۴</sup> کشتنی بده بکمال  
 جان من وعده‌ای کرا کشتست<sup>۴</sup>

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د - این بیت را ندارد (۳) س -  
 نور (۴) تاش - این بیت را ندارد

چشم غمدیده، ما را نگرانی بشماست  
 قامت شاهد عدلست که میگویم راست<sup>۱</sup>  
 سرو بالات چرا سایه ز ما باز گرفت  
 آری این نیز هم از طالع شوریده، ماست  
 از شفاخانه، احسان تو از بهر نجات  
 خستگان را طمع مرهم و امید دواست  
 شمع و من دوش بهم سوز درون میکردیم  
 شمع را اشک روان بود و مرا جان میکاست  
 یعنی آن بنده، غربت زده مسکین را  
 خود نپرسی بچه حالت در این شهر و کجاست

خاک راه تو ام ای خاک درت تاج سرم  
 تاجدارست کمال ارچه تهی دست و گداست

---

(۱) ب، د، ل، لن، س - این غزل را ندارد

چشم مسلمان کش تسو کافر مست است  
 هندوی زلف تسو آفتاب پرست است  
 دل که ز دستم برفت و باتو در افتاد  
 زود بیفتد<sup>۱</sup> زیا جو رفته ز دست است  
 زلف تو در چشم ما بمی فتدش<sup>۲</sup> صید  
 زانکه بدریا فکنده این همه شست است  
 باد بگلزار زانک بوی تسو آورد  
 شاخ گل تازه را همیشه شکست است  
 پیش تو کردند باز پرس<sup>۳</sup> قد سرو<sup>۴</sup>  
 مرغ ببانگ بلند گفت که پست است<sup>۵</sup>  
 لطف<sup>۶</sup> تو گفتا بمرحبا<sup>۷</sup> دهمت دست  
 لطف تو با ما همیشه از سر دست است  
 غمزه اش اینک<sup>۸</sup> کمال حاضر دل باش  
 شیشه نگه دار از آن<sup>۹</sup> حریف که مست است

(۱) ب - در افتد (۲) تاش - در چشمها همی فتدت (۳) ب - وصف ناز  
 (۴) تاش - وصف قد صنوبر (۵) س - این بیت را ندارد (۶) ب،  
 تاش - زلف (۷) ب، تاش - بمرحمت (۸) د - آنک (۹) د - آن

چشم ز<sup>۱</sup> خیال تو پر از نور تجلیست  
 چمنی که چنین است<sup>۲</sup> بدیدار تو اولیست<sup>۳</sup>  
 صورتگر ازان صورت و معنی جو خبر داشت<sup>۴</sup>  
 انگیختن صورت چینش بچشمه معنیست  
 بر طرف چمن سرو بعد شمع برآید<sup>۵</sup>  
 از سایه قد تو که همسایه<sup>۶</sup> طوبیست<sup>۷</sup>  
 زان طاقی دو ابرو که بخوبی شده<sup>۸</sup> طاقند  
 کسریست دران<sup>۹</sup> طاقی که مسبوب بکسریست  
 خونی که بجو میرود از دیده<sup>۱۰</sup> مجنون  
 سیلیست که راه<sup>۱۱</sup> گذرش بر در لیلیست  
 زان زلف بدردم شده رنجور جو ایوب  
 از لب شکری ده که شفاخانه عیسی<sup>۱۲</sup> ست

هر خوب که در چشم کمال آید<sup>۱۳</sup> و محبوب  
 گوید به ازآنی تو و فکری به ازین نیست

(۱) د - به (۲) ب - نیست (۳) س، ل - این غزل را ندارد  
 (۴) د، تاش - خبر یافت (۵) د - برآمد (۶) ل، د، تاش - بیت  
 پس از بیت يك جای دارد (۷) ل، د - همه (۸) ل - بـ  
 (۹) ل - که آنرا (۱۰) ب، تاش - غیبی است (۱۱) د، ل - آمد

حسن بس یار مرا مهر و وفا گر نیست نیست  
 شیوه عاشق کشان غیر از جفا<sup>۱</sup> گر نیست نیست  
 در سر او اینکه ریزد خون ما گر هست هست  
 کشته را زان لب امید خونبها گر نیست نیست  
 عشرت و عیش بتان با عاشقان جور و جفاست  
 عیش و عشرت باش گو او را مرا گر نیست نیست  
 هست شبها مجلس ما را مه رویش تمام  
 شمع دیگر در میان جمع ما گر نیست نیست  
 خاک پاش از گریه چون کحل الجواهر ساختم  
 دیده<sup>۲</sup> گوهرفشان را توتیا گر نیست نیست  
 آن<sup>۳</sup> حدیث چون شکر ما را پسندست و کمر<sup>۴</sup>  
 این دهان<sup>۵</sup> پیدا میان هم در قبا گر نیست نیست  
 روز و شب در یوزه گر بس گرد کوی او<sup>۶</sup> کمال  
 بر در سلطان ما دیگر گدا گر نیست نیست

(۱) د - عاشقانرا طاقت جور و جفا (۲) ل، لن، تاش، س - این  
 غزل را ندارد (۳) د - این (۴) د - نگر (۵) ب - از دل -  
 (۶) ب - در یوزه کویش بسر کردی



حلقه بر در میزند هر دم خیال روی دوست  
 گوش دار این حلقه را ای دل گرت سودای اوست<sup>۱</sup>  
 صبحگاهی میگرفتم عقد گیسویش<sup>۲</sup> بس خواب  
 زان زمان دست خیالم تا باکنون مشگ بوست  
 دل که چون گویست در میدان عشق آشفته حال  
 گر بچوگان نسبت زلفش<sup>۳</sup> کند بیهوده گوست  
 سر بلندی بین که باز از دولت رندی مرا<sup>۴</sup>  
 بر سر دوشی که دی سجاده بود امشب سبوست

لاف بکرنگی مزن با دوست هر ساعت کمال  
 تا چو گل بیرون نیاشی خرم و خندان ز پوست

(۱) د، ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) تاش - بس (۳) تاش -  
 زلفت (۴) ب - دگر

خاك درت بچشم من از صد چمن بهست  
 باغی خوش است عارضت اما ذقن بهست<sup>۱</sup>  
 کوی تو خواهد این دل آواره نی بهست<sup>۲</sup>  
 مرغ غویب را ز گلستان وطن بهست  
 تنها نه روی تست به از گلرخان چین  
 بوی تو هم ز نکبت مشک ختن بهست  
 گفتی بدستبوس تو بوسی زیبان کنم  
 در دست کس چه سود شکر در دهن بهست  
 چون چشم سوزنیست دهان تو در خیال  
 ما را همیشه چشم بدان دوختن بهست<sup>۳</sup>  
 ای دل حدیث دوست به است از در عدن  
 این نکته گوش کن که ز در عدن بهست  
 گویند<sup>۴</sup> گفته تو بود از تو به کمال  
 من بلبلم بلی سخن من ز من بهست

(۱) د، ل - این غزل را ندارد؛ تاش - این بیت را ندارد  
 (۲) س - وطن (۳) لن - این بیت را ندارد (۴) ب - گفتند

خرابهء دل من پر شد از محبت دوست  
 مباد هیچ دلی خالی از مـــودت دوست<sup>۱</sup>  
 کدام دولت و فرصت نیافت هر که بیافت  
 سعادت شرف وصل یار و صحبت دوست  
 اگر چه در خور او خدمتی نیاید  
 شویم معتکف آستان خـــدمت دوست  
 رسد<sup>۲</sup> بغایت همت چنانکه<sup>۳</sup> دلخواهست  
 زبان و دست و دل من ز شکر نعمت دوست

کمال خسته دل و نا مراد و بیحاصل  
 چه باشد ار بمرادی رسد ز دولت دوست

---

(۱) د، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) بـ رسم (۳) تاش -  
 خدمت چنانکه

خطت چو خضر به آب حیات نزدیکست  
 بآن لبان چو شکر نباتات<sup>۱</sup> نزدیکست  
 ز خاک پای تو سر سبزی ایست سرها را  
 باین سخن سر زلف دوات نزدیکست  
 نشان کوثر و طوبی که میدهند از دور  
 بچشم ما و قد<sup>۲</sup> دلربا<sup>۳</sup>ات نزدیکست  
 حکایت دل پر خون ما بپرس<sup>۴</sup> از جام  
 که پیش لعل لب جانفزات نزدیکست<sup>۵</sup>  
 اگر چه گریه کنان دور از آن لبیم و کنار  
 بچشم تشنه خیال فرات نزدیکست  
 برخ چگونه نرانم<sup>۶</sup> پیاده های سرشک  
 چنین که شاه دل از غم بمات نزدیکست  
 کمال جان بلب آورد برامید وفات  
 دلش بجوی که وقت وفات نزدیکست

---

(۱) د، ل، تاش، س - شکر این نبات (۲) ب - دلها (۳) تاش -  
 بچشم ما بقدر؛ س - به پیش لعل و قد (۴) س - میپرس  
 (۵) تاش - بیت‌های ۴ و ۵ را ندارد (۶) س، لن - برانم

خطت سبز و لیت مشک و گلابست  
 دهانت ذره رویت آفتابست  
 تو گنج حسنی و بس<sup>۱</sup> خانه دل  
 که از شوق چنین گنجی خرابست  
 دل من بی<sup>۲</sup> مه روی تو سوزان  
 چو کتان از وجود<sup>۳</sup> مـ اهتابست  
 شبی کان آستان بالین من نیست  
 چه جای بستر و چه جای خوابست  
 برو ناصح مترسان از عذابم  
 که دیدار تو ما را خود عذابست  
 بحمدالله ندادم دامن<sup>۵</sup> تو  
 اگر بر خرقه ام داغ<sup>۴</sup> شرابست

کمال آن خاک در از گریه تر ساز  
 که در باران امید فتح آبت

(۱) س - حسن و مسکین (۲) ب، تاش - از (۳) د - چو زلفان کتان  
 از (۴) تاش، س - تو خود مارا (۵) ب، لن - دامن -  
 (۶) ل - رنگ

خیال روی او در دیده نورست  
 مخوانش دل که از دلبر صبورست<sup>۱</sup>  
 بآن رخ میکند دعوی خویشی  
 مه تابان و لیکن خویش دورست  
 میان نیستی دیدیم و هستی  
 میان یار ما خیر الأمـورست  
 مرا با آن بهشتی رو بآتش  
 سلاسل خوشتر از گیسوی حورست

کمال این يك غزل گو باش کوتاه  
 ز کوتاهی چه نقصان زیـورست

---

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد

داغ عشقت بر رخ جانها نشان دولتست

هرکه محروم است ازین دولت سزای محنت است<sup>۱</sup>  
 گر بلا افزون فرستی من بدین نعمت<sup>۲</sup> هنوز  
 شکر میگویم که در شکرت مزید نعمت است  
 از بزرگی گرسنگ خود خوانیم که رواست  
 هر که شد خاک در تو از در<sup>۳</sup> صد عزت است  
 گر به بینی عاشقی در گریه ای زاهد جواشک  
 از نظر<sup>۴</sup> مگریز<sup>۵</sup> کان باران ز ابر<sup>۶</sup> رحمت است  
 رحمت آن در مده ای سر که از ما<sup>۷</sup> دوست را  
 این<sup>۸</sup> گرانی بس که جان بر<sup>۹</sup> آستان خدمت است  
 با تو در دوزخ مرا نار و عذاب<sup>۱۰</sup> سلسله  
 خوشتر از رخسار و زلف حوریان جنت است<sup>۱۱</sup>

نیست جز وصلی ازو در یوزه<sup>۱۱</sup> چنان کمال  
 آفرین برجان درویشی که صاحب همت است<sup>۱۲</sup>

- 
- (۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - بر من از نعمت؛ تاش -  
 بدان دولت (۳) ب - دوت او را به از؛ س - در تو ار زش (۴) س -  
 از برش (۵) تاش - بگریز (۶) ب - او پر (۷) ب، تاش - که خاک  
 (۸) ب، تاش - از (۹) ب، تاش - در (۱۰) ب، س - عذاب و  
 (۱۱) ده س - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۱۲) ب - بیت پس  
 از بیت ۵ جای دارد

در آمد از در ارباب خرقه ناگه دوست  
 برآمد از دل درویش خسته الله دوست<sup>۱</sup>  
 چو آفتاب نشست و چراغها افروخت  
 درون خلوت دلها بروی<sup>۲</sup> چون مه دوست  
 برهگذار دل و دیده سیلهاست ز خون<sup>۳</sup>  
 چگونه بگذرد ای دوستان بریمن ره دوست  
 گرت ز ذوق درونی نهفته حالتهاست  
 گمان مبر که از حال<sup>۴</sup> تو نیست آگه دوست  
 بگو<sup>۵</sup> نشین بدلت درد و ناله چون برخاست  
 که درد میکند آنجا مقام و<sup>۶</sup> آنگه<sup>۷</sup> دوست  
 مریض عشق بعمر دوباره شد مخصوص  
 به پرسشی<sup>۸</sup> چو قدم رنجه کرد گه گه<sup>۹</sup> دوست  
 کنند پرش من دوستان<sup>۱۰</sup> که کیست کمال  
 درون جان تو بالله حبیب و تالله دوست

---

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - ز روی (۳) د - خارهاست  
 ز اشک (۴) د - ذوق (۵) ب - مگو (۶) ب، د، تاش - (و) افتاده  
 است (۷) ب - ناگه (۸) ب، تاش - به پرش (۹) تب - ناگه  
 (۱۰) ب - دشمنان



درد تو زمان زمان فروست  
 وین سوز درون ز حـ حـ برونست<sup>۱</sup>  
 عقل از هوس تو بیقرار است  
 دل در طلب تو بی سکونست  
 با<sup>۲</sup> عشق تو هوشمندی ما  
 آثار و علامت<sup>۳</sup> جنـ جنـ بونست  
 در دست تو دل که خوانیش قلب  
 خالیست سیه اگر نه<sup>۴</sup> خونست<sup>۵</sup>  
 تا جان ز<sup>۶</sup> تو یافت بر سخن دست  
 در دست سخن زبان<sup>۷</sup> زبـ بونست<sup>۸</sup>  
 قاف قد و نـ نـ ابروانت  
 برتر ز تبارکست و<sup>۹</sup> نـ بونست<sup>۱۰</sup>

تا از تو کمال حکمت آموخت  
 در حکمت عشق ذوفنـ بونست

---

(۱) ب، تاش - وین سوز برون از اندرونست (۲) ب، تاش - در  
 (۳) ب، لن، تاش - آثار علامت؛ ل - آثار علامت و (۴) ب،  
 تاش - شده نه (۵) لسن - بیت پس از بیت ۲ جا دارد  
 (۶) س - (ز) افتاده است (۷) س - سخن (۸) لن - زبان زبان  
 (۹) س - تبارک و ز (۱۰) د، ل، س - بیت پس از بیت ۴ جا  
 دارد

درد تو به از دواست ای دوست  
 اندوه تو جانفزاست ای دوست  
 در یوزه گر در تو از تو<sup>۱</sup>  
 جز درد و بلا نخواست ای دوست  
 با<sup>۲</sup> آنکه ز مفلسی نندام  
 چیزی که ترا سزاست ای دوست  
 پیش تو نه<sup>۳</sup>م دو چشم روشن  
 گویم<sup>۴</sup> نظر صفاست ای دوست  
 گفتی کشت و لی روانیست  
 گر دوست کند رواست ای دوست<sup>۵</sup>  
 دل هرچه بوصف قامت گفت  
 آورد خدای<sup>۶</sup> راست ای دوست

کردم بده تو این غزل راست  
 بنویس کمال راست ای دوست

---

(۱) ب - در یوزه که کرد عاشق از تو؛ ل، س - در یوزه گر تو  
 از در تو (۲) ب - من (۳) س - کشم (۴) د، س - گویم کسه  
 (۵) تاش - این بیت را ندارد (۶) ب - خدای

درد کز دل خواست درمانیش نیست  
 خون که دلبر ریخت تاوانیش نیست<sup>۱</sup>  
 از لبث دوم چو مهجوم ز تو  
 جان ندارد هرکه جانانیش نیست  
 بی رخت شد چون دهانت عیش من  
 تنگ عیشی است آنکه بستانیش نیست  
 پیمیش رندان پارما طفلل رهست<sup>۲</sup>  
 لاجم جز چشم گریانیش نیست  
 نیست مسکینی که بر بویت چو عود  
 دود پیدا سوز<sup>۳</sup> پنهانیش نیست<sup>۴</sup>  
 پیر ما بوسی از آن لب بر نکند  
 چون کند بیچاره دندانیش نیست

نیست بی او لذتی در خور کمال  
 بی نمک خوانی که مهمانیش نیست<sup>۵</sup>

---

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، لن - زاهد آمد پیمیش  
 رندان طفلل راه (۳) ب، تاش - سوز پیدا درد (۴) ده ل، لن -  
 بیت پس از بیت ۳ جای دارد (۵) تاش - این بیت را ندارد

درد من گوئید با یاران<sup>۱</sup> که درمان یافت نیست  
 یار درمانست درمان چیست چون آن یافت نیست  
 دل سکندر وار خواهد تشنه لب جان بـرفشاند  
 از دهانش چون نشان آب حیوان یافت نیست  
 بر جراحتهای پیکان خسته<sup>۲</sup> آن غمـزّه را  
 نوش دارو<sup>۳</sup> جز در آن لبهای خندان یافت نیست<sup>۴</sup>  
 کس نمییابم<sup>۵</sup> که رحمی بر غریبان آورد  
 گوئیا در شهر خوبان يك مسلمان یافت نیست  
 در چمن ها گر نمییابند چون رویت گلـی  
 عندلیبی نیز چون من در گلستان یافت نیست  
 پیش بالایت<sup>۶</sup> حدیثی<sup>۷</sup> راست گوئیم و روان  
 اینچنین سرو روان در هیچ بستان یافت نیست<sup>۸</sup>  
 گفته ای پی خاک پایم چند میگری<sup>۹</sup> کمال  
 چون نگریم<sup>۱۰</sup> چون علاج چنم گریان یافت نیست

---

(۱) س - گویند یارانم (۲) د، س - مرهم جان (۳) د، تاش، س،  
 لن - بیت پس از بیت يك جای دارد (۴) ب - نمیداند؛ تاش -  
 نمیدانم (۵) د، ل، س - بالایش (۶) تاش، ل - حدیث (۷) د،  
 س، لن - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۸) ب، تاش - مینالی؛  
 د - میگیرد (۹) تاش - خون بگیریم د - بگیرد

در سر زلف تو تنها نه دل شیدا رفت  
 جان و دل هر دو<sup>۱</sup> بهم در سر این سودا رفت<sup>۲</sup>  
 رفت دل يك تنه<sup>۳</sup> چون باد در آن حلقه زلف  
 شب تاريك زهی دل که چنین تنها رفت<sup>۴</sup>  
 از<sup>۵</sup> سر زلف تو دوشینه<sup>۶</sup> حکایات دراز  
 همه گفتند ولی باد صبا تنها<sup>۷</sup> رفت  
 بر درت گرچه زدم خاک بچشمان رقیب  
 حیف از آن سرمه که در دیده نابینا رفت<sup>۸</sup>  
 دانه خال ببالای لب دانی چیست<sup>۹</sup>  
 زمین<sup>۱۰</sup> دل سوخته دودیت که بر بلا رفت  
 روی ننموده بیک زاهد و میخواره هنوز  
 از تو در صومعه و میکده صد غوغا رفت  
 در سماعی که<sup>۱۱</sup> غزلهای تو خواندند<sup>۱۲</sup> کمال  
 صوفیانرا همه از سر هوس حلوا رفت

(۱) د، تاش - جان و سر نیز (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب،  
 تاش - یکشنبه (۴) س - این بیت را ندارد (۵) د - در  
 (۶) تاش - بشنید (۷) ب، د، لن - خوشها (۸) د - بیت پس از  
 بیت ۲ جای دارد (۹) ب، تاش - چیست مگر (۱۰) تاش - وین  
 (۱۱) د - ز (۱۲) ب، تاش، لن - خوانند

در سر زنجیر زلف او<sup>۱</sup> دل دیوانه رفت  
 نکته<sup>۲</sup> زان لب شنید و جانب<sup>۳</sup> میخانه رفت<sup>۴</sup>  
 سرگذشتی گفتم از دل آتش جان<sup>۵</sup> شعله زد  
 گرم شد هنگامه خوابم بر سر افسانه رفت  
 آگه از سوز دل ما دل فروزانند و بسی<sup>۶</sup>  
 شمع داند آنچه شبها بر سر پروانه رفت  
 بر خورد يك روز دانه عاشق<sup>۷</sup> از کشت مراد  
 اینچنین کز اشك او در خاک چندین دانه<sup>۸</sup> رفت  
 در<sup>۹</sup> دل ریشم خیال آن دو زلف پیچ پیچ  
 راست مار گنج را ماند که در ویرانه رفت  
 جای تاریکست زلفت بی شمع آینه  
 کس نمیبارد بران راه چو مو جز شانه رفت

برد دست آویزجان و سر چو رفت آنجا کمال  
 عاشق درویش هر جا<sup>۱۰</sup> رفت درویشانه رفت

(۱) لن - در سر زلف چو زنجیرش (۲) ل - بر در (۳) م - این  
 غزل را ندارد (۴) ب، تاش - دل (۵) ب، تاش - دل عاشق  
 نباشد هیچکس (۶) د، تاش، لن - عاشق دانه (۷) د - دانه دانه  
 (۸) د - بر (۹) لن - مسکین بهر جا

در سینه مرا غیر تسو همخانه کسی نیست  
 و هست برون از دل دیوانه کسی نیست  
 دل از چه به تنگست زاغیاری که امروز  
 جز یار درین منزل ویرانه کسی نیست  
 در دیده توئی مردمک آن رخ ز که پوشی  
 در خانه چو از مردم بیگانه کسی نیست  
 این جرم که عاشق ز تو خرسند بسوزیست  
 بر شمع چه گیریم<sup>۱</sup> چو<sup>۲</sup> پروانه کسی نیست  
 زلفت بدر دل<sup>۳</sup> چه نشست است چو<sup>۴</sup> دل رفت  
 این حلقه زدن چیست چو در خانه کسی نیست<sup>۵</sup>  
 تا چشم تو بر<sup>۶</sup> گوشه نشینان نظری<sup>۷</sup> کرد  
 در صومعه بی نمره<sup>۸</sup> مستانه کسی نیست

می نوش کمال از لب ساقی که درین دور  
 مستی چو تو بی ساغر و پیمانه کسی نیست

---

(۱) ب، تاش - با شمع چه گوئیم؟ د - چه گیریم (۲) د، ل، س -  
 که (۳) ب - که (۴) س - جان (۵) تاش - این بیت را ندارد  
 (۶) ل، د، تاش - با (۷) س - گذری

در صف دلها غم تو صدر نشین است  
 مرتبه<sup>۱</sup> ناله از تو بر ترازین است<sup>۱</sup>  
 بر تو تنها منم فشانده دل و دین  
 داعیه اینست هر کرا دل و دین است  
 کس نشود سپیر گفته<sup>۲</sup> ز وصال<sup>۳</sup>  
 خاصیت عمر ناگزیر همی<sup>۴</sup> است<sup>۲</sup>  
 هست<sup>۳</sup> سرفتنه در زمین سر زلفست  
 فتنه چه باشد بلای روی زمی<sup>۵</sup> است  
 عکس جمالت ز چین زلف تـوان دید  
 مطلع خورشید چون ز جانب چی<sup>۶</sup> است  
 مرگ رقیب آمد و هنوز<sup>۷</sup> جوان است  
 "بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است"<sup>۵</sup>  
 گرچه ز غم پیر شد کمال بری<sup>۸</sup> در<sup>۶</sup>  
 "پیر نباشد که در بهشت بری<sup>۹</sup> است"<sup>۷</sup>  
 شعر منت گر بخاطرست که خوانی  
 چیست تأمل بخوان که سحر<sup>۱۰</sup> مبین است

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب - بیت پس از بیت يك  
 جای دارد (۳) ب - نیست (۴) ب، تاش - مرد رقیب و هنوز بین  
 که (۵) مصراع از سعدی است (۶) د - گرچه برین در کمال پیر  
 شد از غم (۷) مصراع از سعدی است (۸) ب - بهر همین



در علم محققان جدل نیست  
 از علم مراد جز عمل نیست<sup>۱</sup>  
 کفش خضر و عصای موسی  
 شایسته پای و دست<sup>۲</sup> شل نیست  
 گر فکر کنی درین چسبه باشد  
 زین فکر دماغ را خلل نیست  
 از آب خجند بگذر و<sup>۳</sup> کوه  
 در سیر تو این بجز مثل نیست  
 این در نه در آن حقیر دریاست  
 وین لعل بکوه میوه<sup>۴</sup> غل نیست  
 در کوه چه میکنی بمن باش  
 کامروز<sup>۵</sup> معاد در جبل نیست<sup>۶</sup>

اینها نه مقالت کمالست  
 اسرار خداست این غزل نیست

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - دست و پای (۳) تاش،  
 س - بگذرد (۴) تاش - مور؛ ب - میوه (۵) د - امروز (۶) د، س -  
 بیت پس از بیت ۴ جای دارد؟ تاش - این بیت را ندارد

در کوی تو خون مژه خیلیست که سیلیست  
 هر قطره از و قابل سیلیست که خیلیست<sup>۱</sup>  
 سهل است بچشم من اگر درج ثریاست  
 پیش در گوش تو که تابان چو سهیلیست  
 بر طاق فلک مه قد خود کرد خم و گفت<sup>۲</sup>  
 ما را بنوی با خم ابروی تو میلیست  
 مقصود دو عالم چه کنی بر دل ما عرض  
 مقصود توئی هرچه و رای تو طفیلیست  
 جز زلف و رخت دل نکشد لیل و نهارم  
 فروخ تر ازینم<sup>۳</sup> نه نهاری و نه لیلیست  
 من دانم و دل قدر شب وصل که مجنون  
 دانست شب قدر شبی<sup>۴</sup> را که به لیلیست

در دیده گریان کمال ابرو و زلفت  
 بر بسته بزنجیر پلی<sup>۵</sup> بر سر سیلیست

---

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) لن - گشت (۳) تاش - کانجا  
 که رخ تست (۴) ب - کسی (۵) ب، تاش - بلا

در گلستانها تماشائی به از روی تو نیست  
 در بهشت عدن جائی خوشتر<sup>۱</sup> از کوی تو نیست<sup>۲</sup>  
 بامدادان از<sup>۳</sup> پشیمانی بماند در<sup>۴</sup> خمسار  
 هرکه امروزش چو نرگس مستی از بوی تو نیست  
 همچو اشک زاهدان خواهند زد<sup>۵</sup> بر روی او  
 طاعت هرکس که محرابش ز<sup>۶</sup> ابروی تو نیست  
 مابصد جان بوی آن زلف از صبا<sup>۷</sup> چون میخیریم  
 چون بدست ما بهای یکسر موی تو نیست  
 دل گرفتارست در دام بلا مشکل تر آنک  
 حل این مشکل بجز در عقد گیسوی تو نیست<sup>۸</sup>  
 خون ما بی جرم ریزی و بفکر این خطا  
 چون<sup>۹</sup> سر زلفت سری هرگز بزانوی تو نیست<sup>۱۰</sup>

گفته ای خاک ره مائی وزان کمتر کمال  
 این چنین تعظیم ها<sup>۱۱</sup> حد دعا گوی تو نیست

---

(۱) ب، تاش - بهتر (۲) ل - این غزل را ندارد (۳) ب - در  
 (۴) ب - از (۵) ب - رو (۶) ب، لن - جز (۷) س - بویت از  
 باد صبا (۸) لن - این بیت را ندارد (۹) ب، لن - ج -  
 (۱۰) تاش - این بیت را ندارد (۱۱) د - ما

دل از آن غمزه قوی<sup>۱</sup> شاکر و بس خشنودست  
 که<sup>۲</sup> بخون ریختن بنده کرم فرمودست<sup>۳</sup>  
 کشته عشق رخ اوست<sup>۴</sup> گل رنگین نیز  
 دامنش بی سببی نیست که خون آلودست  
 گفتی از خاک در خویش فرستم گردی  
 همچنان چشم رجا بر کرم ~~م~~ وعودست  
 بخشی از خوان ملاحه بجگر سوختگان<sup>۵</sup>  
 بده امروز که حلوائی لبه بیدودست  
 بجفا دور شدن از تو نباشد محمود  
 هر کجا پای ایازست سر محمودست  
 سفر عشق تو بیواسطه راهبری  
 حد ما نیست که این<sup>۶</sup> ره ره نامحدودست

گر بسودای بتان عمر زیان کرد کمال  
 این که سر در قدمت سود<sup>۷</sup> سراسر سودست

(۱) لن - بسی (۲) ب - کو (۳) د - این غزل را ندارد (۴) ل - تست  
 (۵) س - بخشی از خوان کرم ده بجگر سوخته ای (۶) ب، تاش، س -  
 نتوان رفت که آن (۷) ب - هشته

دل به از وصل رخت در جان تمنائی نیافت  
 دیده از دیدار تو خوشتر تماشائی نیافت<sup>۱</sup>  
 عقلی در دور رخت چندانکه هر جا<sup>۲</sup> کرد گشت  
 چون سر زلفت سری خالی ز سودائی نیافت<sup>۳</sup>  
 چون زمان وصل رویت بود نازک فرصتی  
 هیچ عاشق فرصت بوسیدن پائـی نیافت  
 همچو نرگس مست عشق از صد قلع سرخوش نشد  
 تا سر خود زیر پای سرو بالائی نیافت  
 با خیالش آشنا شد دیده گریان و گفت  
 همچو این<sup>۴</sup> گوهر کسی در هیچ دریائی نیافت  
 دل چه داند زین میان چون<sup>۵</sup> از دهانش پی نبرد  
 کی کند فهم دقایق چون معمائی نیافت  
 یافت جائی خوشتر از جنت در او را کمال  
 لیکن<sup>۶</sup> از بسیاری سر خویش را جائی نیافت

(۱) ل، د - این غزل را ندارد (۲) تاش، س - هر سو (۳) لسن -  
 این بیت را ندارد (۴) س - اینچنین (۵) تاش - تا (۶) س - لیک

دلم بدان که تو میخوانیش غلام خوشست  
 که نام بندگی اینجا<sup>۱</sup> برای نام خوشست<sup>۲</sup>  
 همیشه خواهم و پیوسته داغ بندگیت  
 که پادشاهی و دولت علی الدوام خوشست  
 دگر بزلف تو خواهم ز چور<sup>۳</sup> غمزه گریخت  
 که دور فتنه توجه بسوی شام خوشست  
 خوش آمدست نشستن بزلف و خال<sup>۴</sup> ترا  
 همیشه مردم صیاد را بدام خوشست  
 بدور حسن رخت<sup>۵</sup> بایدم از آن لب کام<sup>۶</sup>  
 چو<sup>۷</sup> در اوان گل و لاله نقل و جام خوشست  
 خوش است از تو سلامی مرا<sup>۸</sup> در آخر عمر  
 چو نامه رفت باتمام<sup>۹</sup> و السلام خوشست  
 کمال حال دل و زلف تو<sup>۱۰</sup> خوش و بد گفت  
 که لف<sup>۱۱</sup> و نشر مشوش درین مقام خوشست

- 
- (۱) ب - آنجا (۲) تاش، م - این غزل را ندارد (۳) د - ذکر  
 (۴) لن - چشم (۵) ب - و لب (۶) د - جام (۷) د - ک -  
 (۸) د، ل، لن - بما (۹) ب - در اتمام (۱۰) ب - زلف او بنو  
 (۱۱) ب - چو نظم

دل در<sup>۱</sup> طلبت<sup>۲</sup> حیات جان یافت  
 جان از تو بقای<sup>۳</sup> جاودان یافت<sup>۴</sup>  
 گم کرده<sup>۵</sup> نام و ننگ و<sup>۵</sup> هستی  
 نا جسته<sup>۶</sup> ز تو نشان نشان یافت  
 در کنه تو خاطر یقین جوی  
 خود را عجمی تر از گمان یافت<sup>۷</sup>  
 عقل این قدر از حیرم وصلت  
 در یافت که در نمیتوان یافت  
 در یافت ترا هر آنکه<sup>۸</sup> خود را  
 سر بر در و رخ برآستان یافت  
 طالب بدو دیده نقش او بست  
 مطلوب جو عین شد عیان یافت

بر خاک طلب کمال عمـری  
 گوهر میجست شکر<sup>۹</sup> کان یافت<sup>۱۰</sup>

---

(۱) س - از (۲) تاش - طلب (۳) تاش - حیات (۴) ل، لن - این  
 غزل را ندارد (۵) ب، تاش - (و) افتاده است (۶) ب، تاش،  
 س - تاجست (۷) د - این بیت را ندارد؟ تاش - بیت های  
 ۳ و ۷ را ندارد (۸) د - تواند آنک (۹) س - درجستی و صد هزار  
 (۱۰) ب :

در خاک طلب کمال شا باش  
 درجستن صد هزار کان یافت

دل زان تست و دیده بدینم نزاع نیست  
 اینست کآن دو پیش تو چندان متاع نیست  
 کی یابم از دهان تو زان<sup>۱</sup> لب نشان که<sup>۲</sup> هیچ  
 بسر سر غیب جان مرا اطلاع نیست  
 بسی بوی صحبت تو مریض فرای را  
 گر نکبت گلست ازو جز طاع نیست  
 عاشق چو عندلیب ببوی گلست<sup>۳</sup> مست  
 جوش و خروش او ز شراب و سماع نیست  
 نیکو فتاده اند بهم آن رخ و جبین  
 خورشید و ماه را به ازین اجتماع نیست  
 چشم تو هر که دید ز جان بایش برید  
 چون گوشه ای گزید<sup>۴</sup> به از انقطاع نیست  
 ملک وصال بایدت از سر<sup>۵</sup> گذر کمال  
 خلعت به لشکری نرسد تا<sup>۶</sup> شجاع نیست

(۱) ب - دهان و زان (۲) ب - جو (۳) ل، س - گلیست (۴) تب -  
 گریز (۵) ب، تا - جان (۶) ب - چون



دل ز دستم بطلبکاری یـاری رفتست  
 دیر خواهد بمن آمد چو بگاری رفتست  
 هر قواری که بدل دادم<sup>۱</sup> ازو خواهد رفت  
 که بدلدادم ازین گونه قواری رفتست  
 رفت در کوی تو صد جان گرفتار بباد<sup>۲</sup>  
 تا بباد از گره زلف تو تـاری رفتست  
 با خیال خط مشکین دهن تنگ توام  
 کی شود دیده چو در دیده غباری رفتست  
 هر کجا زلف کشان رفت براهی گفتند  
 گنج رفتست برین راه که ماری رفتست  
 همه را کشت بزاری و پس از خاک شدن  
 نشنیدیم که کس<sup>۳</sup> را بمـزاری رفتست

اگر از ضعف نیارد بر او رفت کمال  
 بر درش هر سحری ناله زاری رفتست

---

(۱) ب، تاش - دادم (۲) لن - گرامی بر باد (۳) ب، تاش ،  
 لن - نشنیدیم کسی

دل ز زلف و خال خوبان تیره و آشفته است  
 خانه را چون دوست بانو<sup>۱</sup> لاجم نا رفته است<sup>۲</sup>  
 پرده از عارض فکندی راز ما شد<sup>۳</sup> آشکار  
 آب روشن هرگز از کس راز دل<sup>۴</sup> ننهفته است  
 جز ببیوت کی گشاید دل در آن بند دو زلف  
 بسی نسیمی در گلستانها گلی نشکفته است  
 پیش حسن پایدارت کان برونست از شمار  
 دور حسن مه دو هفته<sup>۵</sup> دور گل يك هفته است  
 در فراق روی لیلی بر<sup>۶</sup> سر بالین ناز  
 کس کجا دیدست مجنونرا<sup>۷</sup> که لیلی خفته است  
 نیست در عاشق بدی جز عشق و میداند رقیب  
 گر بد ما گفت<sup>۸</sup> پیش یار نیکو گفته است

وصف لعل یار کردم در جگر سوراخ شد  
 زیر لب گفتا کمال از عشق من در سفته است

---

(۱) ب - با تو (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ل - کرد؟  
 د - گشت (۴) د - خود؟ ب - راز دل هرگز ز کس (۵) س - دو  
 روز و (۶) ب - در (۷) ب - کجا دیده از آن مجنون (۸) ب -  
 گر بدی گفتست

دل زنده شد از بوی تو بوی تو مرا ساخت  
 خاصیت خاک سر کوی تو مرا ساخت  
 فربه ترم از خوردن غمهای تو هر یاد  
 بنگر که چگونه غم روی تو مرا ساخت  
 زین پیش نمیساخت مرا هیچ هـوائی  
 اکنون هوس روی نکوی تو مرا ساخت  
 چون شربت تلخی که برنجـور بسازد<sup>۱</sup>  
 هنگام ستم تندی خوی<sup>۲</sup> تو مرا ساخت<sup>۳</sup>  
 بد مستی شوخان<sup>۴</sup> چو قدیمست ضروریت<sup>۵</sup>  
 با<sup>۶</sup> چشم خوش عربده جوی تو مرا ساخت  
 هر يك سر موی تو چو از ناز مرا سوخت  
 بایست<sup>۷</sup> بهر يك سر موی تو مرا ساخت<sup>۸</sup>  
 بگنشت کمال از سر جان<sup>۹</sup> در طلب تو<sup>۱۰</sup>  
 مد شکر که<sup>۱۱</sup> باری تك و پوی تو مرا ساخت

(۱) ب، تاش - رسانند (۲) ب، تاش - روی (۳) د - بیت پس از  
 بیت ۶ جای دارد (۴) پ، س، د، ل، لن - خوبان (۵) ب، تاش -  
 ضرورت (۶) ب، تاش - آن (۷) ب - تابست (۸) د - این بیت را  
 ندارد (۹) ل - از دل؛ تب - از سر و جان (۱۰) ب، تاش، س - او  
 (۱۱) ل - شکرست که

دل سخت بسندان سخت یسارست  
 دهانت را میان بس راز دارست<sup>۱</sup>  
 بآن خاک قدم جان همنشین است  
 بآن چاه ذقن<sup>۲</sup> دل یار غارست  
 ز بار جور و بار غم نترسم  
 من و آن آستان چندانکه یارست<sup>۳</sup>  
 جو بر گل میخرامی پا نگه دار  
 که گل را بیشتر رحمت ز خارست  
 بطلاق ابروان<sup>۴</sup> در رشته کارست  
 سر زلفت ولی رخ ساده کارست  
 که بست آن<sup>۵</sup> نقش عارض آفرین باد  
 که آب دست در وی آشکارست

کمال از گفته خود هرچه داری  
 تخلص های تو بس آبدارست<sup>۶</sup>

---

(۱) لن - میانست را دهان بس یاد گارست (۲) ل - زنج (۳) ب -  
 یارست (۴) س - چو طاق ابرویت (۵) ب، تاش - این (۶) د، تاش، ا  
 س - نامدارست؛ ل - یادگارست

دل صفت لطفاً<sup>۱</sup> تو با<sup>۲</sup> زلف گفت  
 دانه<sup>۳</sup> در در شب تار يك سفت  
 سرو قلات راست چمن سرو راست<sup>۴</sup>  
 کس سخن راست نیارد نهفت  
 تا نرود گرد بهر دیده حیف  
 دیده درت<sup>۵</sup> آب زد آنکه برفت  
 ناله<sup>۶</sup> من خواب شبت برد و آه  
 چون نکنم<sup>۷</sup> ناله که چشم نخفت  
 بیدی<sup>۸</sup> خال تو نرانده هنوز  
 طره<sup>۹</sup> کج باز دو<sup>۱۰</sup> رخ برد مفت  
 ای دل اگر سرو ریت آرزوست  
 چون سر زلفش<sup>۱۱</sup> بقدمها بیفت  
 هرکه شنید از<sup>۱۲</sup> سخنان کمال  
 سلمه الله و ابقاه گفت

---

(۱) ب - خال (۲) د، ل - در (۳) ب - رست ؛ ل، س - همین  
 چشم راست؛ تب - چمن چشم راست (۴) س - دیده تر (۵) تاش -  
 بکشم (۶) لن - بنده (۷) س - باز تو (۸) تاش - زلفت (۹) ب، ا  
 تاش - این

دل قبله خود خاک سر کوی تو دانست  
 جان طاعت احسن هوس روی تو دانست<sup>۱</sup>  
 محراب دو شد زاهد سجاده نشین را  
 زان روز که محراب دو ابروی تو دانست  
 عاشق ز دل و دین نظر عقل بپوشید  
 تا کافری غمزه جادوی تو دانست  
 عقل از سپه عشق عنان باز به پیچید  
 تا سلسله جنبانی گیسوی<sup>۲</sup> تو دانست  
 وجه نظر و دور و<sup>۳</sup> تسلسل به بدیهی<sup>۴</sup>  
 عقل از نظر<sup>۵</sup> روی تو و موی تو دانست  
 این نکته که کسی را ز تو نه رنگ و نه بویست  
 از رنگ تو دریافت دل از<sup>۶</sup> بوی تو دانست<sup>۷</sup>  
 بیش است کمال از همه زان روز که خود را  
 در مرتبه کمتر ز سگ کوی تو دانست

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) س - جنبان خم گیسوی (۳) ل ،  
 تاش، ب - دور (۴) ب، تاش، لن - بدیهه (۵) د - هوس  
 (۶) س - در یافتن از (۷) د - بیت پس از بیت ۳ جای دارد

دل ما بردی و رفتی نه چنین میبایست  
 نیک رفتی قدری بهتر ازین میبایست<sup>۱</sup>  
 بهر سوز دل اصحاب<sup>۲</sup> بجز داغ<sup>۳</sup> فراق  
 بود حاصل همه اسباب همین میبایست  
 پارسا زلف تو نگرفت که ترسید ز دین  
 آن بچنگال من بیدل و دیسن میبایست  
 در خور روی نکوی تو ز صاحب نطوان  
 پاکبازی بهمه روی زمیسن میبایست  
 تا شکست از طرف مشک بوجه افتادی  
 حلقه ای از سر زلف تو بچنین میبایست<sup>۴</sup>  
 تا چو چشم سیهت مست بفلطیدی حور  
 بسوی گیسوی تو در خلد برین میبایست  
 از سخنهای تو این گفته<sup>۵</sup> گزین کرد کمال  
 دوست را چون ز غزلهای<sup>۶</sup> گزین میبایست

---

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) د - احباب (۳) س - درد  
 (۴) تاش - این بیت را ندارد (۵) س - از غزلهای تو این نکته  
 (۶) ب - را از تو سخنهای

دل ملک تو شد نوبت لطفست و عنایت<sup>۱</sup>  
 شاهی بنشان فتنه و بنشین بولایت  
 تو آیتی از رحمت و بر روی تو آن زلف  
 همچون پر طاوس نشان بر سر آیت  
 با پسته مگو اینکه لب<sup>۲</sup> من بتو ماند  
 ترسم بدهان تو<sup>۳</sup> در آید بحکایت  
 جور سگ کوی تو نگویم به رقیبان  
 از<sup>۴</sup> دوست به دشمن نتوان برد شکایت  
 گفتم بکنم هرکه مرا خواست ز بنیاد  
 بنیاد ز من نه<sup>۵</sup> اگر اینست جنایت  
 کردم بجلت خون خود ای یار بشرطی  
 کان دم که کشی عفو نیاری بحمایت  
 بر<sup>۶</sup> آه کمال ار دل تو سوخت عجب نیست  
 در سنگ کند ناله<sup>۷</sup> فرهاد سرایت

(۱) ب - رعایت (۲) ب، تاش - کین دهن (۳) ب - دهانت  
 (۴) س - کز (۵) ل، تاش - کن؛ ب - بمن کن (۶) س - از



دل بیاد زلف او بر خویش پیچیدن گرفت  
 شمع دیدش در میان جمع و لرزیدن<sup>۱</sup> گرفت<sup>۲</sup>  
 دیده را گفتم مبین در روی خوبان خون گریست  
 لاجرم این جمله خونش از ره دیدن گرفت<sup>۳</sup>  
 شب خیال زلف<sup>۴</sup> او ناگاه در چشم گذشت  
 اشکم از شادی روان بر روی غلطیدن گرفت  
 دی یکی در مجلس ما قصه آن ماه گفت  
 آفتاب از در درآمد قصه بشنیدن گرفت  
 سالها بوسیدن پایش مراد دیده بود  
 آن نشد بوسیده لیکن دیده بوسیدن گرفت

آب حیوان نیست روزی چو<sup>۵</sup> اسکندر کمال  
 خضر خطش چشمه را از<sup>۶</sup> سبزه پوشیدن گرفت

---

(۱) می - گردیدن (۲) ب، د، ل، ن، تاش - این غزل را ندارد  
 (۳) تب - این بیت را ندارد (۴) تب - روی (۵) تب - همچو  
 (۶) تب - را با

دل هر که بیمار او شد خوش است  
 ز شادیت پر<sup>۱</sup> گر چه غمگین وش است<sup>۲</sup>  
 رود جان چو پیکان به<sup>۳</sup> دنبال تیر  
 چو یابد نشانی کز آن ترکش است  
 بساط شهان زیر پای افکنند  
 ز خاک درت هر که را مفرش است  
 سزاوار آهم<sup>۴</sup> من از روت<sup>۵</sup> دور  
 گنجه کار شایسته<sup>۶</sup> اتش است  
 دو چشم و دو ابرو دو<sup>۷</sup> زلفت گواست  
 که نقش تو در نرد خوبی شش است  
 بود دانه کش هر کجا مور هست  
 ولی<sup>۸</sup> مور خط لبش<sup>۹</sup> دلکش است

بدان لب میازار موری کمال  
 که آن<sup>۱۰</sup> نیز جان دارد و جان خوش است

(۱) ب - بشادیت تن (۲) تاش - این غزل را ندارد (۳) ب، لن -  
 ز (۴) ب - اینم (۵) د، ل، س - از تو (۶) ل، د - ابرو و  
 (۷) ب - ازان (۸) ل، س - لب (۹) ب، د، ل - او

دوست در جان و نیست زین<sup>۱</sup> خبرت  
 تشنه میری<sup>۲</sup> و آب در نظرت<sup>۳</sup>  
 نام دریا دلی بر آوردی  
 طوف این کآب نیست بر<sup>۴</sup> جگرت  
 بسکه پیش تو رفت ذکر فرات  
 صفت آب کرد تشنه<sup>۵</sup> توت  
 برهد جانت از تعطش آب  
 که<sup>۵</sup> بسر وقت ما فقد گذرت<sup>۶</sup>  
 بخدا و بهشت مزده<sup>۷</sup> دهان  
 بخدا میدهند درد<sup>۸</sup> سرت  
 آدم از خود بهشت نیک<sup>۸</sup> بهشت  
 مسرود باید بهمت پدرت  
 بدو عالم نظر مکن چو کمال  
 تا نمایند عالم دگرت

(۱) ب - زو (۲) ب - مردی (۳) تاش - ایمن غزل را ندارد  
 (۴) ل، س - نیست این طوفه آب در؛ ب - طوفه کین آب نیست  
 در (۵) ب - گر (۶) د، س - بیت پس از بیت ۲ جای دارد  
 (۷) س - وعده (۸) تب - ننگ

دوستان یار من و دلبر<sup>۱</sup> و دلدار من اوست  
 من دگر دوست ندادم بجز ایسن مونس دوست<sup>۲</sup>  
 فکر بسیار چه حاجت دو رخس چون دیدم  
 گر ببارم سر و گر نیز نظر هر دو نکوست  
 خوانده قصه طوبی که برآمد<sup>۳</sup> ز بهشت  
 طوبی آن قامت دلجوی<sup>۴</sup> و بهشت آن سر کوست  
 همچو زلفش بسلاسل نتوان داشت نـگاه  
 هرکه را سلسله جنبان دل آن سلسله مـوست  
 بار سجاده کشیدی همـه وقتـی دوشم  
 در سر اکنون می و بر دوش من این بار سبـوست  
 بسکه در پای کشان کرد سر مسکینـان  
 زلف مشکینش ازین شرم سر افکنده فروست

زاهدم گفت نـشد<sup>۵</sup> عاقل و هشیار کـمال  
 هرکه هشیارتر است از همه دیوانه تر<sup>۶</sup> اوست

(۱) ل - مونس (۲) س - این غزل را ندارد (۳) تاش - بـراید  
 (۴) د - دلجو (۵) ب، تاش - که شو (۶) د، تاش - دیوانه

دوستان گر گشت ما را دوست ما دانیم و دوست  
 چون هلاك ما رضای اوست ما دانیم و دوست  
 گر نوازد و گدازد جان ما<sup>۱</sup> کس را چه کار  
 و<sup>۲</sup> بجان دشمن شود<sup>۳</sup> یا دوست ما دانیم و دوست  
 دیده گریان ما در پای هر سرو و گلی  
 گر<sup>۴</sup> بجست و جوی او چون جوست ما دانیم و دوست  
 کس نداند از برای کیست رو بر خاک راه  
 آنکه دایم بر سر آن کوست ما دانیم و دوست  
 چند پیچیدن درین کز غم<sup>۵</sup> تنت شد رشته ای  
 گر ازین غم کم ز تار موست ما دانیم و دوست  
 این سخنها تا کیت<sup>۶</sup> گفتن که<sup>۷</sup> بیرحمست و مهر<sup>۸</sup>  
 گر دلش دل نیست سنگ و روست ما دانیم و دوست

با نکو خواهان و بدگویان بگو از ما کمال  
 دوست با ما بد و گر<sup>۹</sup> نیکوست ما دانیم و دوست<sup>۱۰</sup>

- 
- (۱) ل، د - گر گدازد گر نوازد جان بما؛ ب - بما (۲) د، ل،  
 لن - گر (۳) س - بود (۴) ب، ل - و (۵) ب - غم گر (۶) ل،  
 د، تاش - تا کی این سخنها (۷) س - تا بکی گفتن که آن دلدار  
 (۸) د، ل - یار (۹) ب - گر بدو؛ س - گر بد ار (۱۰) تاش -  
 این بیت را ندارد

دور از خداست خواجه مگر بی ارادتست  
 خدمت نصیب بنده<sup>۱</sup> صاحب سعادتست  
 از صدق<sup>۱</sup> دم وزن جو نگشتی شهید عشق  
 دعوی این مقام درست از شهادتست  
 بشکن بت غرور که در دین عاشقان  
 يك بت که بشکنند به از صد عبادتست  
 زاهد نهد میان کلاه و عمامه خرق  
 مسکین هنوز در حجب رسم و عادتست  
 ناز طبیب دور ز حکمت بود کشید  
 مارا که از حبیب امید عیادتست  
 با جور مهر دل نشود منتهی<sup>۲</sup> کمال  
 آنجا که منتهای کمال ارادتست  
 گو جور بیش کن بمحبان خوش باز<sup>۳</sup>  
 چندانکه جور پیش محبت<sup>۴</sup> زیادتست

---

(۱) ب - از عشق (۲) د - منتهی نشود مهر دل (۳) د - یار؟ س -  
 خود که یار (۴) د - ارادت

دیده در عمری ز رویت<sup>۱</sup> با خیالی قانع است  
 عمر کان بگشت بی روی تو عمری ضایع<sup>۲</sup> است  
 جان که رفت از پیش ما خواهد بآن لب باز<sup>۳</sup> گشت<sup>۴</sup>  
 چون باصل خویش هر چیزی که بینی راجع است  
 نقطه<sup>۵</sup> خال و خط آیات حسند و جمال  
 يك يك این<sup>۵</sup> آیات را آن<sup>۶</sup> روی زیبا جامع است  
 میشود هر روز طالع زان گریبان آفتاب  
 بر بدن پیراهنت یارب چه صاحب طالع است  
 پیش مه رویان چو ابر ببحیا صد پـــساره باد  
 هر رقیبی کز تماشا عاشقانرا مانع<sup>۷</sup> است  
 هرکجا دل میرود در جست و جوی دلبری  
 پیشرو اشکست آنجا آه و ناله تابع<sup>۸</sup> است  
 زآب چشت گشت طوفان دگر واقع<sup>۹</sup> کمال  
 نیست اغراقی درین معنی بیان<sup>۱۰</sup> واقع است

---

(۱) تاش - دیده در رویت (عمری ۲) د - این غزل را ندارد  
 (۳) ب، ل - یار (۴) لن - گفت (۵) ب، تاش، س، ل - آن  
 (۶) ب - آیاتها از (۷) ب - نافع (۸) س - دامع (۹) ب - بیانی

رخسار دلفروخت خـورشید بیـزوالست  
 پیداست مه<sup>۱</sup> که پنهان از شـم آن جمـالست  
 آن رخ کشیده دامی<sup>۲</sup> گرد قمر که زلفست  
 وان لب<sup>۳</sup> نهاده داغی بر جان ما که خالست  
 زینسان که چون میانست شد جسم ما<sup>۴</sup> خیالی  
 اکنون امید وصلی ما را بآن<sup>۵</sup> خیـالست  
 چون زلف و عارض تو دور و<sup>۶</sup> تسلسل آمد  
 آن هر دو گر به بینند اهل نظر محالست  
 درد و غمت نشاید بر ما حرام کردن  
 کانهام پادشاهان درویش را حلالست  
 حدّ جواب سلطان نبود کمال ما را  
 در حضرت سلاطین رسم گدا سـؤالست<sup>۷</sup>  
 نقی<sup>۸</sup> از آن جمالست در حسن مطلع ما<sup>۹</sup>  
 خود مقطعی چه گویم در غایت کمالست

- 
- (۱) ب، تاش - پیدا مکن (۲) ب، تاش - دوری (۳) تاش - رخ  
 (۴) د، ل، تاش - چشم ما؟ ب - زلف را (۵) ب - بـدان  
 (۶) د، ل، تاش - (و) افتاده است (۷) س - این بیت را ندارد  
 (۸) س - وصفی (۹) ل، لن، تاش، س، د - مطلع شاه



روزگار نیست که هیچت نظری با ما نیست  
 وین شب فرقت ما را سحری پیدا نیست<sup>۱</sup>  
 با تو<sup>۲</sup> سوز دل عشاق مگر در نگرفت  
 زانکه هیچت بجگر سوختگان پروا نیست  
 مفتی شرع که از روی نـو منعم فرمود  
 غالب<sup>۳</sup> آنست که در علم نظر دانا نیست  
 ای که گفتی هوس عشق برون کن ز دماغ  
 بچه کار آیدم آن سر که در و سودا نیست  
 بی تو گر هست<sup>۴</sup> هنوز از اثر جان باقی  
 این<sup>۵</sup> گناه از قبل بخت بدست از ما نیست  
 عقل دید آن قدو میگفت با آواز بلند  
 الحق انصاف که بالاتر از این<sup>۶</sup> بالا نیست

پرده برگیر که ببیند رخت امروز کمال  
 کو<sup>۷</sup> چو کوتاه نظران منتظر فردا نیست

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب - ما و (۳) د، س، لن - ظاهر  
 (۴) ب، تاش - یکنفس هست (۵) ب، تاش، ل، لن - ویسن  
 (۶) تاش - از آن (۷) ب، تاش، س، لن - که

روزی که بمن ناز و عتابت بحسابت  
 آن روز مرا روز حسابت<sup>۱</sup> و عذابت  
 گفتی پس قونی ز جفایت بکشم دست  
 فریاد من از دست تو باز این چه عتابت  
 خواهند شدن صید تو تا ماه ز<sup>۲</sup> ماهی  
 کز عارض و زلف تو بمی شست در آبست  
 گرد لب و رخسار تو جان بر سر آتش  
 از ذوق نمک رقص کنان همچو کبابست  
 من پند تو چون بشنوم ای شینخ که چون عود  
 گوشتیم سوی مطرب و گوشی بربابست  
 در مجلس و عظم بقدرح بیش کشد دل  
 روزی که هوا سرد بود روز شرابست

از غمزه میندیش کمال و بکش آن زلف  
 گو مرغ ببر دام که صیاد بخوابست<sup>۳</sup>

---

(۱) تاش، لن - عتابست (۲) ب، تاش، س - تا بمهت صید بمه  
 (۳) د - این بیت را ندارد

روی تو قبله مناجاتست  
 دیدنت احسن العباداتست  
 آگه از راز<sup>۱</sup> آن دهان و میان  
 عالم السرو الخفیاتست  
 مخلصانرا وصال تست خیال  
 مخلصی باعث خیالاتست  
 بر بساط چمن بصد رخ گُل  
 پیش نقش رخ تو رخ<sup>۲</sup> ماتست  
 تو روانی بقدر بلب جانی  
 زندگی بیتو از محالاتست  
 گر بنانم کشتی مکن تأخیر  
 که ز تأخیر بیم آفاتست  
 زنده تر شد ز کشتن تو کمال  
 عاشقانرا بسی کراماتست

زاهدان کمتر شناسند آنچه ما را در سرست  
 فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگرست  
 ناصحا دعوت مکن ما را بفردوس بریــــن  
 کاستان همت صاحب‌دلان زان بــــر ترست  
 گر براندا<sup>۱</sup> از خانقاهم پیر خلوت باک نیست  
 دیگران را طاعت و مارا عنایت<sup>۲</sup> رهبرست  
 می بروی گلرخان خوردن خوش است اما چه سود  
 کاین<sup>۳</sup> سعادت زاهدان شهر مارا کمترست  
 چون قلم انگشت بر حرفم منه صوفی که من  
 خرقه کردم رهن مستان و سخن در دفترست<sup>۴</sup>  
 ما برندی بر مقام<sup>۵</sup> قوب رفتیم و هنــــوز  
 همچنان پیر ملامتگوی ما بر<sup>۶</sup> منبــــرست<sup>۷</sup>  
 داشت آن سودا که در پایت سی<sup>۸</sup> اندازد کمال  
 سر برفت و<sup>۹</sup> همچنانش این تمنــــا در سرست

---

(۱) ب - برند (۲) ب - عبادت (۳) ب، تاش - این (۴) تاش -  
 این بیت را ندارد (۵) ب، تاش - در بساط (۶) ب - گر  
 بیای (۷) د، تاش - بیت پس از بیت ۴ جـای دارد  
 (۸) ب، تاش - سر در پایت (۹) ب، ل، لن - سر نهاد و

ز عشقت بی کس و مسکینم ای دوست  
 اگر بیدل نیم بیدینم ای دوست<sup>۱</sup>  
 مرا صد بار گفتی خواهمت کشت  
 بکش يك ره مکش چندینم ای دوست  
 تو دشمن دوستی من دوست دشمن  
 تو آنی در وفا من اینم ای دوست  
 گزین تر از همه رای من اینست  
 که بر تو دیگری نگزینم ای دوست  
 چو شمع گفته ای بنشین بر آتش  
 ز جان برخیزم و بنشینم ای دوست  
 به تبهای<sup>۲</sup> غمت پروانه سان سوخت  
 مگر را بال بر<sup>۳</sup> بالینم ای دوست

کمال از ضعف شد هیچ و تو هیچش  
 نمی بینی<sup>۴</sup> چنین می بینم ای دوست

---

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، لن - بشبه  
 (۳) د، تاش - بال و پر (۴) ب، تاش - نمپرسی

ز کوی تو فردوس اعلی دریست  
 نثار در تست هرجا سـریست  
 تو رضوان نوشین لبی و شراب  
 ز دست تو هر قطره کـوثریست  
 تو از رحمتی آیت و بند زلف  
 ز طاوس بر روی آیت پـریست<sup>۱</sup>  
 مرو همچو بینائی از پیش چشم<sup>۲</sup>  
 درین<sup>۳</sup> گوشه بنشین که خوش منظریست  
 ز دودم<sup>۴</sup> بهره‌یز کز سوز عشق  
 بهر عضو من آتش دیگـریست  
 کجا ملک حسن تو یابد شکست  
 که هر سو ز دلها ترا لشکریست<sup>۵</sup>  
 عجب آتش است آتش دل کمال  
 که دوزخ ازین شعله خاکستریست

(۱) س - این بیت را ندارد (۲) د - مصراع را باین شکل می‌آورد:  
 مشو دور از چشم روشن چو نور (۳) د، ل، س - دران (۴) س -  
 دردم (۵) د - این بیت را ندارد

زلف تو از غالیه<sup>۱</sup> مشکین ترست  
 اشک من از لعل تو رنگین ترست  
 از شکر انگور سمرقندیـــــان  
 سیب زرخدان تو شیوین<sup>۲</sup> ترست  
 داد ز دستت که ز توکان دشت<sup>۳</sup>  
 چشم جفا کیش تو بیدیـــــن ترست<sup>۴</sup>  
 گر بمساکین نظـــــری میکنی  
 بر دل من، کز همه مسکین ترست  
 نسبت خارا نکنم<sup>۵</sup> بـــــا دلت  
 چون دل بیرحم تو سنگین ترست  
 گر بسر غمزندگان میـــــروی  
 خاطر من از همه غمگین ترست  
 گر چه لبِت خشک شد از غم کمال  
 چهره ات از دیده خونین ترست

---

(۱) ب، تاش - از خال تو (۲) ب - نوشین (۳) ب - که چـــــو  
 توکان مست؟ س - شهر (۴) س - این بیت را ندارد (۵) ب، ل،  
 تاش - چه کنم

زلف کمند افکنت اقلیم جان گرفت  
 بسا این کمند روی زمین میتوان گرفت  
 ترکان چه سان به تیغ بگیرند ملك را<sup>۱</sup>  
 چشمت بغمزه ملك دل ما چنان گرفت  
 خوبان همه ز شرم گرفتند روی خویش  
 پیش تو از نخست مه آسمان گرفت  
 ای دل مترس<sup>۲</sup> از آنکه نگردی شکار یار  
 انك<sup>۳</sup> ز غمزه تیر و ز ابرو کمان گرفت  
 سر پیش او نهادم و نگرفت آن<sup>۴</sup> بهیچ  
 جان عزیز چون بنهادم<sup>۵</sup> روان گرفت  
 از لاغری گرفت بیک تك شبنم<sup>۶</sup> رقیب  
 خندید یار و گفت که سگ استخوان گرفت

در باب عاشقی است حدیثی بسزر<sup>۷</sup> کمال  
 هر نفس کز رخ تو بر آن آستان گرفت

(۱) د، لن - که گیرند ملك ها؛ ل - که گیرند مملکت (۲) س -  
 میپرس (۳) ب، تاش - آنکو؛ س - اپنك (۴) ب، س - او (۵) س -  
 بسپرم (۶) ب - سگ؛ تاش - سگم (۷) د - برو؛ لن - بسدر



زلف معشوق سرکش افتـ~~ا~~دست  
 عاشقان را بآن خوش افتـ~~ا~~دست  
 میکشم دامنش اگر چه بلاست  
 عاشق او بلاکش افتـ~~ا~~دست  
 دل بفکر<sup>۱</sup> رخ دل فـ~~ا~~روزان  
 چون کبابی بر آتش افتـ~~ا~~دست  
 دیده را از نظاره سیری نیست  
 لوح خوبی منقش افتـ~~ا~~دست  
 زلفت از باد<sup>۲</sup> و رشته<sup>۳</sup> جانم  
 از هوا<sup>۴</sup> در کشاکش افتـ~~ا~~دست  
 نقش زلف تو راست یتوان خواند  
 که سوادى مشوش افتـ~~ا~~دست<sup>۵</sup>

آدمیت مجو ز یـ~~ا~~ر کمال  
 کان جفا جو پریوش افتـ~~ا~~دست

(۱) ب - معشوق (۲) د - تاب (۳) د - صبا (۴) س، ل، لن - بیت  
 پس از بیت ۴ جای دارد؛ ب - بیت پس از بیت ۳ جای دارد

ساقی لب تو این کرم از من دریغ داشت  
 میها که داشت يك دو دم از من دریغ داشت<sup>۱</sup>  
 بنمود صد کرم بحریفان هـزار حیف<sup>۲</sup>  
 بوسی دو نیز بر قدم از من دریغ داشت  
 دی گفتش بگز لب خود یا بمن بده  
 آن نقل هم ز خویش و هم از من دریغ داشت  
 من موم و نگین چم آن لب غریب نیست  
 گر خاتم و<sup>۳</sup> نگین چم از من دریغ داشت  
 پشت دلم چو طاق دو ابروش خم گرفت  
 زین غم که زلف خم بغم از من دریغ داشت  
 ای نامه بر بیار تو باری سلام خشك  
 گر یار رشده قلم از من دریغ داشت  
 بر در نخواست تا شنود آه کس کمال  
 بانگ کبوتر حرم از من دریغ داشت

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) ب - چند  
 (۳) ب - کز خاتم آن

سر زلف تو دزد دل‌های ماست  
 گر آویزی او را ز گردن<sup>۱</sup> رواست<sup>۲</sup>  
 ببالای لب<sup>۳</sup> نقطه<sup>۴</sup> خال تو  
 خطا نیست آن نکته مشک خطاست  
 صفا هاست با آن دورخ دیده را  
 غباری اگر هست از آن خاک پاست  
 بدور تو صوفی قبا پوش شد  
 که از دست<sup>۴</sup> تو پیرهنها قباست  
 ز من<sup>۵</sup> گفته<sup>۶</sup> صبر کن نیم دم  
 از آن روی چندین صبوری کراست  
 جدا میکند فرقت جان ز تن  
 قوام ز دل نیز<sup>۶</sup> این خود جداست

کجا شد دلت باز گفתי کمال  
 تو خود نیک دانی مرا دل کجاست

---

(۱) تاش - از گردن او را (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب،  
 تاش - خط (۴) ب، تاش - جور (۵) ب - بمن (۶) ب، تاش -  
 نیست

سرو پیش قد بالای تو دیدم پستست  
 عقد زلف تو بانگشت گرفتم شستست  
 عندلیبی که قدت دید و سر سرو گزید  
 ساخت<sup>۱</sup> در راست نوا لیک مقامش پستست  
 گرد تو صف زده خوبان<sup>۲</sup> کمر بسته چونی  
 گوئی از هر طرفی گرد شکر نی پستست  
 زآستین ساعد سیمین بمحبان بنمای  
 تا بدانند که نازك بدنی زین دستست  
 زلف تا کی کشی از گوش و کشانی در خاک  
 مالش چشم دهی به که سیه دل مستست  
 گفتمش بوس تو باید<sup>۳</sup> ز دهان تو مرا  
 گفت بیچاره ترا هیچ نمی بایستست

دست بردار<sup>۴</sup> وصالش بدعا خواه کمال  
 زانکه دایم بدعا کار تو بالا دستست

(۱) د - کرد (۲) تاش، س - خوبان و (۳) ب، تاش - خواهم  
 (۴) د، لن، س - برگیر

سرو قَدّت روان لبّت جـاـنـسـت  
 جان من این روان من آنست  
 حلقه حلقه اگر<sup>۱</sup> نه مست<sup>۲</sup> تو اند  
 در گوش تو از چه غلطانست<sup>۳</sup>  
 یاد گام ز تیر غمـزّه\* تو  
 بر دل خسته داغ<sup>۴</sup> پیکـجـاـنـسـت  
 دیده در علم دیده<sup>۵</sup> دریا پست  
 این معانی نه حد بارانست  
 گفتمش مرغ زیرکست دلـم  
 گفت صیاد نیز پـردانست  
 گفتم این<sup>۶</sup> میم و هاست<sup>۷</sup> روی بتافت<sup>۸</sup>  
 بزرگیش که چون سخن دانست  
 عشق ما<sup>۹</sup> بر خطت که نیست هنوز  
 سوز پیدا و دود<sup>۱۰</sup> پنـهـاـنـسـت<sup>۱۱</sup>

ختم شد بر کمال لطف سخن  
 هرچه بعد از کمال نقصانست

---

(۱) س، لن - در حلقه گر (۲) لن - چشم (۳) د، تاش - این بیت را ندارد (۴) تاش - تیر (۵) تب - گریه (۶) د، ل، س - آن (۷) د - هیست (۸) تاش - میم یا دهان شماست (۹) د - من (۱۰) د - درد (۱۱) ل، س - این بیت را ندارد؛ د - بیت پس از بیت ۲ جای دارد؛ تاش - بیت پس از بیت ۵ جای دارد

سرو ما را قد و بالائی خوش است  
 دیدن آن گل<sup>۱</sup> تماشائی خوش است<sup>۲</sup>  
 تا رخس بینیم گو بالا نمایی  
 زانکه مه دیدن ببالائی<sup>۳</sup> خوش است  
 از سر ما پای او شد کوفته  
 کوفتن صوفی چنین پائی خوش است  
 سوی لب چشمش اشارت میکند  
 کانچه بادامیست<sup>۴</sup> حلوائی خوش است  
 از سر سودائیان خـالی مباد  
 سایه<sup>۵</sup> زلفش که سودائی خوش است  
 کشتن ما گر چه اورا آرزوست  
 آرزوی او تمنـائی خوش است

گر رود سر هم مر و از جا کمال  
 پای بر جائی چنین جائی<sup>۵</sup> خوش است<sup>۶</sup>

---

(۱) لن - دیدن رویش (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ل -  
 ز بالائی (۴) ب - بادامست (۵) ب - زانکه میدانی که دل جائی  
 (۶) تاش - تو خود نیک دانی مرا دل خوش است

سروی ز باغ حسن بلطف قدت نخاست  
 زان بر ترست قد تو کاید بشرح راست<sup>۱</sup>  
 جان بلب رسیده — را ببوسه‌ای  
 دریاب کز دهان تو در معرض فناست  
 تا از لب و طیفه دشنام کـرده‌ای  
 دایم دعای دولت تو بر زبان ماست  
 سر رشته قرارشد از دست و همچنان  
 انگشت پیچ چون سخن زلف<sup>۲</sup> دلرباست<sup>۳</sup>  
 ما را ز روی خوب مکن منع ای فقیه  
 کین فسی در شریعت اهل نظر رواست  
 گر شیوه کمال بپرسد کسی ز تـو<sup>۴</sup>  
 گو صوفی ایست رند و ولی آشنا<sup>۵</sup> نماست

---

(۱) ب، تاش، د، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - پیچ ما  
 سخن لطف (۳) تب - میافزاید ؛  
 آنجا که صادقان ز عقیدت نفس زنند  
 از ما سر ارادت و از دوست خاک پاست  
 (۴) تب - بگوی (۵) تب - پارسا

سری که پیش تو بر آستان خدمت نیست  
 سریست آن که سزاوار تاج عزت نیست<sup>۱</sup>  
 بجهد و جهد میسر کجا شود وصلت  
 که قُرب پادشهان جز بسمی دولت نیست  
 ز قامت تو بطوبی کشد دل<sup>۲</sup> زاهد  
 کسی<sup>۳</sup> که عشق ندارد بلند همت نیست  
 کدام کشته<sup>۴</sup> عشقت از تو رفته بخاک  
 که جان غرقه بخونش غریقِ رحمت<sup>۵</sup> نیست  
 بچشم اهل نظر کم بود ز پروانیه  
 دلی که سوخته<sup>۶</sup> آتش محبت نیست  
 ز اشک<sup>۷</sup> نا شده رنگین مناز<sup>۸</sup> با رخ زرد  
 زری که سرخ نباشد چنان<sup>۹</sup> بقیمت نیست  
 کمال طالب دردی بغضه شاکر<sup>۱۰</sup> باش  
 که جز بشکر کسی را مزید نعمت نیست

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - همی کشد (۳) د - دلی  
 (۴) د - نعمت (۵) تاش - ز چشم (۶) تاش - مباد (۷) ب - بود  
 آنچنان (۸) ب، تاش - شاد مباح



سگ کویش بمن در بند یارِ یست  
 عزیزی را سر و سودای خواریست<sup>۱</sup>  
 مرا هست از سگش هم چشم یاری  
 گدا را آرزوی شهر یارِ یست  
 چو آید در حریم دل خیالش  
 بران در کار دیده پرده دارِ یست<sup>۲</sup>  
 لبش خواهم سپرد اکنون بدنِ دان  
 که راه و رسم<sup>۳</sup> عاشق جان سپاریست  
 بپای سرو و گل از لطف سیرت<sup>۴</sup>  
 هنوز آب روان در شرمساریست  
 اگر مد پیرهن در گل بپوشند<sup>۵</sup>  
 بدور روی تو از حسن عاریست  
 کمال از سر در آرد با تو آن زلف<sup>۶</sup>  
 مخور بازی که آن از<sup>۷</sup> شانه کاریست<sup>۸</sup>

---

(۱) س، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - بران کار دو دیده  
 برد باریست؟ تاش - برد باریست (۳) ب، تاش - که رسم و راه  
 (۴) ب، تاش - شیرین (۵) تاش - بپوشید (۶) ل، د - با تو  
 زلفش (۷) ب، تاش - بخود ناری که آن خود (۸) تب - آن خود  
 سازگاریست

سؤال بوس که کردم مرا جواب فرست  
 اگر شکر نفرستی ز لب<sup>۱</sup> عتاب<sup>۲</sup> فرست  
 پیام ده بمن از لب که سوخت تشنه<sup>۳</sup> دلم  
 کباب هست مرا وعده<sup>۴</sup> شراب فرست  
 بروز هجر ز عارض بما<sup>۵</sup> سلام رسان  
 به تشنگان قیامت ز روضه آب فرست  
 چو دوم از تو رقیبی فرست قاصد من  
 گناهکار چنین را چنان<sup>۵</sup> عذاب فرست  
 اگر زکات گدایان حسن<sup>۶</sup> بخش کنی<sup>۷</sup>  
 نخست با مه و آنکه<sup>۸</sup> بافتاب فرست  
 روایح خوش صد ناله تا ببیاد رود  
 نسیم زلف<sup>۹</sup> معطر بمشک نواب فرست<sup>۱۰</sup>

صداع شد سگ او را<sup>۱۱</sup> ز ناله تو کمال  
 بدفع درد سر از دیده اش<sup>۱۲</sup> گلاب فرست

- 
- (۱) ب، تاش - مرا (۲) د - مرا جواب (۳) ل - خسته؛ ب، تاش -  
 گشته (۴) ب، تاش، لن - مرا؛ س - بمن (۵) د - (چنان) -  
 افتاده است (۶) ب - عشق (۷) د، ل، س - حسن بفرستی (۸) س -  
 نخست تر بمن آنکه؛ د - نخست تر بمن آنکه (۹) ل - وصل (۱۰) س -  
 این بیت را ندارد (۱۱) د - کورا (۱۲) ب، تاش - دیده این؛  
 س - دیده ات

شوخ چشمی خان و مان ما بیغما برد و رفت  
 دید عقل و دل بر ما هر دو بیکجا<sup>۱</sup> برد و رفت<sup>۲</sup>  
 بر سر ما خاکیان از غیب آمد ناگهی  
 همچو جان تنها و<sup>۳</sup> هوش از جمله تنها<sup>۴</sup> برد و رفت  
 خواستم زلفش گرفتن از سر دیوانگی  
 او ز ما دیوانه تر رنجیر در<sup>۵</sup> پا برد و رفت  
 در درون آمد خیال روی او شد عقل و هوش  
 بود دزدی با چراغ انواع کالا برد و رفت  
 مردم نظارگی را<sup>۶</sup> اشکم از هرسو ربود  
 هرچه میدیدم بساحل موج دریا برد و رفت  
 عاشقی روزی بصف واعظ ما پا نهاد  
 يك بيك انگشتهای پاش سر ما برد و رفت  
 تا فشانند بر قد و بالاش نقد خود کمال  
 جان علوی را ز پستی سوی بالا برد و رفت

(۱) د، س - دید عقلی و دلی هر دو بیکجا (۲) لن - این غزل  
 را ندارد (۳) د، س - پنهان (۴) س - پنهان (۵) د - بر  
 (۶) س - نظاره گر

شهید تیغ عشق را<sup>۱</sup> بسی گنا هست  
 بجنّت جای ما<sup>۲</sup> در پیشگاه است  
 ز عشق امروز هر کو<sup>۳</sup> سرخ رو نیست<sup>۴</sup>  
 بمحشر نامه اش فردا سیاه است  
 محب را روز محشر روز هجراست  
 که هر عضویش بسر دردی گوا هست  
 شب ما کی<sup>۵</sup> شود روشن بعد ماه  
 شب عاشق سیاه از دود آه است  
 بروی زرد هر گردی ازین راه  
 که میبینی نشان مرد راه است  
 خیال خاک پای او گدا را  
 اگر در سر بود صاحب کلاه است

کمال از پادشه<sup>۶</sup> دارد فراغت  
 بوقت خویش او هم پادشاه است

---

(۱) د، لن - شهید عشق اگر چه (۲) د، س - او (۳) د - آنکو  
 (۴) تاش - رویست (۵) ب - گر (۶) د، س - پادشا

صوفی که ز چشم تو برد جان بسلامت  
 سر بسر نکند تا بقیامت ز غرامت  
 امروز گر آن لب زگردد زاهد خود کام  
 بسیار بدنجان گزرد انگشت<sup>۲</sup> ندامت  
 در دیده خیال قد تو<sup>۳</sup> روز جدائی  
 چون سایه طوبیست بگرمای قیامت  
 گر زلف کجست بیند امام از خم محراب  
 جز سوره و اللیل نخواند بامامت  
 دی دید<sup>۴</sup> قیام تو مؤذن بنمنازی<sup>۵</sup>  
 قد قامت او برد زیاد آن قد و قامت  
 ما از پس صد پرده تماشای تو کردیم  
 صاحب نظری هست<sup>۶</sup> ز انواع کرامت  
 برخیز کمال از سر ناموس که رندان  
 کردند اقامت سر کسوی ملامت

(۱) ل - نمکد (۲) ل - بسیار بخاید سر انگشت (۳) د، ل، تاش -  
 س - او (۴) ب - ای دیده (۵) س - بصلاتی (۶) تاش - بسود

طبع لطیف داند لطف لب و دهانت  
 فکر دقیق یابد سر رشته<sup>۱</sup> میـــــــــــــــــانت  
 دی میهدی خرامان چون سرو و عقل میگفت<sup>۱</sup>  
 "خوش میروی به تنها تنها فدای جان<sup>۲</sup>"  
 دانی چرا رقیبت کرد از در تو دوم<sup>۳</sup>  
 گذاشت تا نشیند گردی بر آستان  
 دل تیر غمزهات را<sup>۴</sup> گرجان سپر نسازد  
 آن به که گوشه گیرد ز ابروی چون کمان<sup>۵</sup>  
 پیراهن صبوری کردیم پاره پاره<sup>۶</sup>  
 تا دیده‌ایم چون گل در<sup>۷</sup> دست این و آنست  
 لطف<sup>۸</sup> صبا شنیدم با دست با نسیمست  
 آب حیات دیدم هیچست با دهانت

در پایه سلاطین باشد کمال مسکین  
 گر بشمرند او را از خیل بندگان

(۱) ب، تاش - سرو چمن همیگفت (۲) مصراع از سعدی است  
 (۳) ب - توام دور (۴) ب، تاش - دل پیش غمزه تو (۵) د، ل -  
 بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۶) س - هر دم (۷) س - بر  
 (۸) س - باد

عارف پنهان ز پیدا خوشتر است  
 گنج را<sup>۱</sup> گنجینه ما<sup>۲</sup> خوشتر است<sup>۳</sup>  
 عالم آزادی خوش عالمی است  
 ای دل آنجا رو که آنجا خوشتر است  
 اندرین بستی دلت نگرفت هیچ  
 عزم بالا کن که بالا خوشتر است  
 عاشقان را دل بسوخت میکشد  
 مرغ آبی را بدریا خوشتر است<sup>۴</sup>  
 خواجه انکار قیامت میکند  
 زانکه امروزش ز فردا خوشتر است

يك نظر قانع<sup>۵</sup> شو از عالم کمال  
 نخل مومین<sup>۶</sup> را تماشا خوشتر است

---

(۱) ب - گنج این (۲) ب - ما را (۳) س - این غزل را ندارد  
 (۴) ب، تاش - این بیت را ندارد (۵) ب - فارغ (۶) ل -  
 مومی؟ ب - مؤمن

عاشقم بسر دلبری با کس<sup>۱</sup> چرا گویم<sup>۲</sup> که کیست  
 تو که<sup>۳</sup> باری رقیبا تا ترا گویم که کیست<sup>۴</sup>  
 آنکه هوشم برد از تن نکست پیـــــراهنش  
 گر بیاید باز با باد<sup>۵</sup> صبا گویم که کیست  
 چون ز روی خوب منعم میکنید ای<sup>۶</sup> زاهدان  
 قبله و<sup>۷</sup> محراب خود کی با شما گویم که کیست  
 عاشق خود را چرا هر بار گوئی بیوفا  
 گر نرنجد خاطر تو<sup>۸</sup> بیوفا گویم که کیست  
 در میان دلربایان از<sup>۹</sup> بتان شوخ چشم  
 گر نگیری خشم<sup>۱۰</sup> شوخ دلربا<sup>۱۱</sup> گویم که کیست  
 عاشق من کیست گوئی تا بریزم خون او  
 جانب من حمله کن شمشیر تا گویم که کیست

گویدم هردم رقیبت کز گدایانسی کمال  
 گر سگی و جنگ بگذارد<sup>۱۲</sup> گدا گویم که کیست

---

(۱) ل - با تو (۲) تاش - نمیگویم (۳) من - این غزل را ندارد  
 (۴) ب، تاش - گر بیارد بوی او باد (۵) ل - میکنند ایـــــ  
 (۶) ب - (و) افتاده است (۷) ب، تاش، ل - آن (۸) ل - بیت  
 ۴ و ۵ را ندارد (۹) ب، تاش - بیوفایان و (۱۰) ب، ل - چشم  
 (۱۱) ب، تاش - بیوفا (۱۲) تاش - گر سگی وصل تو نگذارد؛ ب -  
 گر سگ وصل تو بگذارد



عاشقم بر تو ز عاشق کشتنت  
 دوست کش تا دوست تر دایم منت<sup>۱</sup>  
 سر طلب از من که آم در نظر  
 بر سر آن هم دو چشم روشنت  
 گر دهی خون شکاری غمزه را  
 من شکار غمزه<sup>۲</sup> صید افکنت  
 ماه دزدی میکند خوبی ز تو  
 زان در آید هر شبی از روزنت  
 دیده ای داریم بر روی تو پاک  
 پاکتر از دیده<sup>۳</sup> ما دامنست  
 آستین گر ساعدت<sup>۴</sup> پوشد ز ما  
 خون ما در گردن پیـراهنست

میرود زلف تو در خون کمال  
 خون ناحق میکند در گردنت

---

(۱) س - این غزل را ندارد (۲) ب - آستینست ساعد ار

عاشقان دردش طلب دایم مرا همدرد کیست  
 آنکه دارد در غم او جان غم پرورد کیست<sup>۱</sup>  
 ای که گم و سرد عالم هر دو نیکو دیده ای  
 گو یکی چون من باشک گم و آه سرد کیست  
 عاشق یکرنگ خواهی جوی در ما خاکبان  
 کز میان با چهره<sup>۲</sup> پر گرد و روی زرد کیست  
 سیل اشکم برد یک شب بر درش خندید و گفت  
 پیش ما این شخص آب آورد و لای آورد کیست  
 گر نرنجیدی<sup>۳</sup> ز ما آن غمزه میکردیم غمـز  
 کان که بی موجب دل از<sup>۴</sup> اهل نظر آزد کیست  
 بر درت جز چشم بیدار و دل جان سیر من  
 عاشقی گو در نیارد سر ز خواب و خورد کیست

درد و غم بفرست با یاران نخستین با کمال  
 تا شود معلوم کز عشاق کویت<sup>۴</sup> مرد کیست

(۱) ب، تاش، س، ل، لن - این غزل را ندارد (۲) تب - برنجیدی  
 (۳) تب - دل اهل (۴) تب - درد

عاشق بیدرد را بر در<sup>۱</sup> او بار نیست  
 محرم این بارگاه جز دل افکار نیست<sup>۲</sup>  
 هست من خسته را پیش تو مردن هوس  
 جز هوس زیستن<sup>۳</sup> در سر بیمار نیست  
 دل بجز انکار زهد کار ندارد دگر  
 کار تو داری دلا چون به ازین کار نیست  
 عقل نیارد نهاد بر من بیدل سپاس<sup>۴</sup>  
 بر سر آزادگان منت دستار نیست  
 قیمت من کرد یار گفت نیرزد<sup>۵</sup> بهیچ  
 بهتر ازین بنده را هیچ خریدار نیست  
 منتظر روی خور<sup>۶</sup> ماند ز روی تسودور  
 دیده<sup>۷</sup> خالی ز نور<sup>۸</sup> در خور دیدار نیست  
 گر چه خوش آید<sup>۹</sup> بچشم گلشن جنت کمال  
 در نظر ما به از خاک در یار نیست<sup>۱۰</sup>

---

(۱) ب - دل (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش - چون  
 هوس زندگی (۴) تاش - اساس (۵) د - نیرزی (۶) تاش - خود  
 (۷) ب، تاش، لن - ز تو (۸) ب - آمد (۹) تاش - این بیت را  
 ندارد

عجب آن دلبر جادو کجا رفت  
 ازین سو دل ربود<sup>۱</sup> آن سو کجا رفت<sup>۲</sup>  
 امید از ما سگان<sup>۳</sup> کو چو آهو  
 نیابد کس، پیش آه او<sup>۴</sup> کجا رفت  
 بره گوئی بگنجی مار<sup>۵</sup> رفتست  
 چنین در پاکشان گیسو کجا رفت  
 دل و عقلت نبردم<sup>۶</sup> گوید و جان  
 بلی هست این یکی آن دو کجا رفت  
 رقیبا آدمیت یار پسر<sup>۷</sup> رسیست  
 بپرسید آن پری رخ کو<sup>۸</sup> کجا رفت  
 نهاده در کمان تیر از پی<sup>۹</sup> صید  
 بآن چشم و بآن<sup>۱۰</sup> ابرو کجا رفت<sup>۱۱</sup>

کمال از غم چو زلفش سر بـزانوست  
 رفیق و یار و هم زانو کجا رفت

(۱) ل - سوره بود (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب - امید  
 از ناکسانی (۴) ب - آهو (۵) ب، تاش - باز (۶) ب - ببردم  
 (۷) ب، تاش - باز بستست (۸) ب - او (۹) د - کمان ابروان  
 تیر (۱۰) ب - چشمان و آن (۱۱) د، ل، لن - بیت پس از بیت  
 ۲ جای دارد

عشق از نام و از نشان یکتاست  
 بی نشانی نشان مرد خداست<sup>۱</sup>  
 هر کرا از مقام بسی رنگی  
 هست رنگی ز رنگ او پیداست  
 خلعت عشق نیست لایق عقل  
 کاین قبا بر قد دل آمد راست  
 دل و جان خود کدام و عقل چه چیز  
 عشق را دل کجا و صبر کجاست  
 گر زدی جز بیاد او نفسی  
 آن نفس نیست بلکه باد هواست  
 هر که در زیر پای مردان رفت  
 از همه دست دست او بالاست

---

(۱) ب، د، ل، تاش، لن، تب - این غزل را ندارد

عشق ورزیدن بجان نازنینان نازکست  
 خاصه این بیچاره را خود که جانان نازکست<sup>۱</sup>  
 ناز کیهامینماید آن میان یعنی بمن  
 زندگانی خواهی ار کردن بدینسان نازکست  
 یکدمی بگذر ز عین مردمی بر چشم من  
 زانکه بر آب روان سرو خرامان نازکست  
 گل ندارد پیش سرو سیم بر هم نازکی  
 گر چه میگویند گل را گز گیاهان<sup>۲</sup> نازکست

رسم خوبان جهان عاشق کشی باشد کمال  
 کار هر مسکین که عاشق شد بر ایشان نازکست

---

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد (۲) تب - گز  
 گلستان

عشق آئین پارسایان نیست  
 سلطنت رسم بینوایان نیست<sup>۱</sup>  
 می بصوفی مده که آن صافی  
 در خور حال بی صفایان نیست  
 مگر آن دل که بر قوار خودست  
 واقف از حال بیقواران نیست  
 یار بیگانه شد چنان امروز  
 کش دگر یاد آشنایان نیست  
 آنکه مشغول نعمت و نازست  
 هیچش اندوه بینوایان نیست  
 دولت وصل خواستم گفتند  
 سلطنت در خور گدایان نیست  
 رهبران چون کمال ایمن ره را<sup>۲</sup>  
 سالها رفته اند و پایان نیست

---

(۱) ب - ل ، لن ، تاش ، د - این غزل را ندارد؛ تب - مصراع را  
 باین شکل میاورد: بیخودی رسم خود نمایان نیست (۲) ب - رهبری  
 جو کمال کاین ره را

عشق تو و توبه آگینه و سنگست  
 نام نکو در ره تو موجب رنگست<sup>۱</sup>  
 تا بمنت<sup>۲</sup> الفتست<sup>۳</sup> از همه دوم  
 تا بتوام آشتیت با همه جنگست  
 بانگ سگش<sup>۴</sup> میرسد ز گوشه<sup>۵</sup> آن بام<sup>۵</sup>  
 مطرب مجلس چه جای نفسم<sup>۶</sup> جنگست<sup>۶</sup>  
 سرخی اشکم چو دید و زردی رخسار  
 گفت که در عشق ما هنوز دو رنگست  
 تیره چه باشم چو زلف او دهمت دست  
 کان نفسم دامن مـــــراد بجنگست<sup>۷</sup>  
 از خط رخسار یار چهـــــره<sup>۸</sup> مقصود  
 دیر تو ان دید چون بر آئینه رنگست

(۱) ب - این غزل را ندارد (۲) ل، تاش - تا بتوام (۳) د -

الفتیست (۴) تاش، لن - سگی (۵) س - ز گوشه<sup>۵</sup> بامـــــم

(۶) د - بیت را میافزاید :

گوش کجا میکند فسانه<sup>۹</sup> واعظ

مست که چون عود گوشه‌اش بجنگست

(۷) ل، تاش - این بیت را ندارد؛ د - بیت را باین شکل می‌آورد:

بخت و سعادت زند بدامن او چنگ

دامن آن زلف هر کرا که بجنگست



مقصد ارباب جهد بی خطری<sup>۱</sup> نیست  
کام دل طالبان<sup>۲</sup> بکام نهنگست<sup>۳</sup>

در صفت<sup>۴</sup> زلف او کمال چه پیچی  
وصف دهانش بکن<sup>۵</sup> که قافیه تنگست

---

(۱) تاش - جهد عشق بیخبری (۲) س - طالب جانرا قدم (۳) د -  
این بیت را ندارد (۴) ل، د - در سخن (۵) د، س - مکن

عشق تو سراسر همه سوز و همه دردست  
 وین شیوه با اندازه<sup>۱</sup> مردیست که مردست  
 آنکس که درین صوف نکردست همه عمر  
 بیچاره ندانم که همه عمر چه کردست  
 زاهد چه عجب گر کند از عشق تو پرهیز  
 کس لذت این باده چه داند که نخوردست  
 عاشق که نه گرمست چو شمع از سر سوزی<sup>۲</sup>  
 گر آتش محض است بجان تو که سردست  
 اشکی که بود سرخ چو<sup>۳</sup> رخسار تو داریم  
 ما را ز تو تشریف نه تنها رخ زردست  
 بس شب که<sup>۴</sup> بر آن در من خاکی ز ضعیفی  
 بنشستم و پنداشت رقیب تو که گردست

گر هست کمال از دو جهان فرد عجب نیست  
 این نیز کمالیت که آزاده و فردست<sup>۵</sup>

(۱) س - گرمست مگویش سخن عشق (۲) ل ، تاش - ز (۳) تاش، ل ،  
 لن - دوشینه (۴) ترتیب بیتها : تاش - ۲ ، ۶ ، ۴ ، ۳ ، ۵ ، ۷ س -  
 ۱ ، ۳ ، ۲ ، ۶ ، ۵ ، ۴ ، ۷ ل - ۲ ، ۴ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷

عشق در طینت دلها نمکست  
 شورا عاشق<sup>۲</sup> ز سما تا سمکست  
 بر پر از عشق ببال ملکبی  
 که اولی اجنحه وصف ملکست  
 زلف قلب و سره عیالم را  
 عشق صراف و محبت محکست  
 زاهد حاسد<sup>۳</sup> ازین راه برروب  
 که حسد در ره پاکان خشکست  
 سر بلندی طلبی<sup>۴</sup> عشق گزین  
 عیسی از عشق بیام فلکست<sup>۵</sup>  
 عشق در عید و مه<sup>۶</sup> روزه هنوز<sup>۷</sup>  
 رمضانست و دران<sup>۸</sup> نیز شکست

هفت بیت تو درین گفته<sup>۹</sup> کمال  
 هریک از معنی هر<sup>۱۰</sup> هفت یکست<sup>۱۱</sup>

---

(۱) ب، س، لن - سوز (۲) ب - دلها (۳) ب - حسد ای زاهد  
 (۴) ب، تاش - همه از (۵) د، س - بیت پس از بیت ۳ جای  
 دارد (۶) س - با عید مه (۷) د - مه زهد کمال؛ لن - مه زهد  
 هنوز (۸) ب - درو (۹) س - نکته (۱۰) ل، س - یک (۱۱) د - این  
 بیت را ندارد

علم و تقوی سر بسر دعویست معنی دیگرست  
 مرد معنی دیگر و میدان دعوی دیگرست<sup>۱</sup>  
 عاشق ار آمد بکویش دینی و عقبی<sup>۲</sup> نخواست  
 جانب طور آمدن مقصود موسمی<sup>۳</sup> دیگرست  
 حسن مه رویان چه میماند بروی یار مین<sup>۴</sup>  
 پرتو مه دیگر و نور تجلی دیگرست  
 از درش تا روضه فرقی است از زمین تا آسمان  
 خاک این کو<sup>۵</sup> دیگر و فردوس اعلی دیگرست  
 گر چه پرهیز از بهشت و حور هست از شرع دور  
 در روایت دیدم این فتویست تقوی دیگرست<sup>۶</sup>  
 چشم بر فردا منه چون زاهدان<sup>۷</sup> دیدار را  
 بر گشا امروز چشمی کار اعمی دیگرست

گر دلت بشکست دلبر مستی افزون کن کمال  
 کز<sup>۸</sup> شکست جام مجنون قصد لیلی دیگرست

(۱) ب - این غزل را ندارد (۲) لن - جنت و دینی (۳) ل، تاش،  
 س - ما (۴) ت، لن - در (۵) تاش - بیت پس از بیت ۳ جای  
 دارد (۶) س - دیگران (۷) د - از

عمریت که با او دل مسکین نگرانست  
 ما در غم و او شادی جان دگرانست<sup>۱</sup>  
 ای باد مبر خاک کف باش بهر سو  
 کان روشنی دیده<sup>۲</sup> صاحب نظرانست  
 تا بلبل و گل یافته بویت بگلستان<sup>۳</sup>  
 این<sup>۴</sup> نعره زنان از غم و آن<sup>۵</sup> جامه درانست  
 گر بر دل مجروح رسد تیر تو سهل است  
 این هم گذرد چون همه چیز گذرانست  
 داغت نتوان گفت که برسینه عذابست  
 بارت نتوان گفت<sup>۶</sup> که بر<sup>۷</sup> دیده گرانست  
 هم عمر بآخر شد<sup>۸</sup> و هم قصه بپایان  
 این راه<sup>۹</sup> طلب را نه کنار و نه کرانست<sup>۱۰</sup>

گر ریختن خون کمالست ————— رادت  
 ما نیز برآینم که تیغ تو<sup>۱۱</sup> برانست<sup>۱۲</sup>

(۱) ب - این غزل را ندارد؛ د، س، ل - عمریت ز ما رفته  
 ولی باد گرانست (۲) تاش، ل، س - تا بلبل و گل رمزی ازان  
 حسن شنیدند (۳) ل - آن (۴) ل - این (۵) س - دید (۶) تاش -  
 در (۷) ل - بپایان شد (۸) س - وین بحر (۹) تاش - ایمن  
 بیت را ندارد (۱۰) س - سهلست بران باش که او نیز (۱۱) ل،  
 ل - بیت پس از بیت ۵ جای دارد

عهد تو ست و وعده ها خامست  
 چشم شوخت میانه بادام است<sup>۱</sup>  
 غمزه ات زخمه زلف و خالت عود  
 خون عاشق می و لبست جام است  
 زلف تو بهر صید از چپ و راست  
 چشمها برگشاده<sup>۲</sup> چون دام است  
 جای دلهای نازکست آن زلف  
 بهترین آبگینه در شام<sup>۳</sup> است  
 آنکه گویند گم روست پری  
 پیش روی تو نقش حمام است  
 آنچه<sup>۴</sup> ضایع شود بما ز لبست<sup>۵</sup>  
 بر رخ آب دهان و<sup>۶</sup> دشنام است

آمدی خیز و ریز خون کمال  
 بعد تشریف رسم انعام است

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - چشمها برکشید ؛ س -  
 حلقه‌ها را گشاده (۳) ب - بمی ؛ تاش - بلی ؛ س - آنکه گویند  
 مهر گم روست پری (۴) تاش - و آنچه (۵) تاش - ز ما بلبست ؛  
 پ - ز ما و لبست (۶) ب - بر رخت آن دعا و ؛ تاش - بر رخ  
 آن دعا و

عید شد خواهیم دیدن ماه یعنی روی دوست  
روزه داران ماه نو بینند و ما ابروی دوست  
دیده ها از بامها<sup>۱</sup> در جست و جوی ماه نو<sup>۲</sup>  
عاشقان از پستی و بالا بخت و جوی دوست  
لیلة القدری که در وی بود حلقه حلقه روح<sup>۳</sup>  
یافتم آنها همه در حلقه های موی دوست  
پیش رویش خواست خلقی سوخت عید از آفتاب<sup>۴</sup>  
کرد دفع پرتو آن سایه<sup>۵</sup> گیسوی دوست  
ناد پیماید علم در عید ها پیش کسان<sup>۶</sup>  
زانکه<sup>۷</sup> خود را برکشد با قامت دلجوی دوست  
عید اگر بازی کند جوگان و گوها بشکند  
باز بتراشم من سرباز از سر گوی<sup>۸</sup> دوست  
تا نماز عید نگذاری<sup>۹</sup> مرو زین در کمال  
عید گاه عاشقان چون نیست الا کوی دوست

---

(۱) س - بر بام و در (۲) د، ل، س - عید (۳) س - وی حلقه  
حلقه بود (۴) ب - در عید (۵) د، س - پیش کسان در عید ها  
(۶) د، ب، تاش - آنکه (۷) س - بتراشم بجان باز از سر خود  
گوی؛ ب، تاش - باز بتراشم من از سر گوی (۸) ب، ل، د، س -  
دریابی

غارت چشم تو ما را مفلس و بیچاره ساخت  
 مؤمنانرا کافری از خان و مان آواره ساخت<sup>۱</sup>  
 از لب شیرین تراش بوس کردی کوه کن  
 گر توانستی دل بی رخم او را چاره<sup>۲</sup> ساخت  
 هرچه خورد آن نوش لب خون دل فرهاد بود  
 حوض شیرش<sup>۳</sup> چون ز چشم خون فشان فواره ساخت  
 واعظ<sup>۴</sup> گریان چه میسازند مردم منبرت  
 طفلی و در گریه میباید ترا گهواره ساخت  
 صوفیانرا زد بمحراب آتش و بشمینه سوخت  
 آنکه آن طاق<sup>۵</sup> دو ابرو بست و آن رخساره ساخت  
 از تماشای تو پی معنیست منع عاشقان  
 چون مصور صورت خوب از پی نظاره ساخت

شد حمایل یکشبی در گردش دست کمال  
 آن حمایل را ز غیرت خواستم سی پاره ساخت

(۱) د، تاش، س، ل - این غزل را ندارد (۲) د - خاره؛ تب -  
 از خاره (۳) ب - شیرین (۴) لن - واعظ (۵) د - آنکه طاق آن



غم عشق را هیچ تدبیر نیست  
 بجیز وصل و آن<sup>۱</sup> جز بتقدیر نیست<sup>۲</sup>  
 بقتل محبان قضا مانع است  
 وگر نه ز محبوب تقصیر نیست  
 گرفتم<sup>۳</sup> که بر دل زدی<sup>۴</sup> نساو کم  
 دریغیت هیچ آخر از تیر نیست  
 رها کن سر زلف و در دست دل  
 که دیوانه را به ز زنجیر نیست  
 مکن صوفیا ذکر خلوت بمن  
 که بیشم سر زهد و تزویر نیست  
 بپاکی و روشندلی<sup>۵</sup> ای جوان  
 می سالخورده کم از پیر<sup>۶</sup> نیست

بمقصد قدم زود تر نه کمال  
 که جز آفت از دست تأخیر نیست

---

(۱) ب - این (۲) د، ل، ن، تاش، س - اپن غزل را ندارد  
 (۳) ب - گرفتی (۴) ب - زنی (۵) ب - بپاکی درویش دل (۶) ب -  
 شیر ( تصحیح از متن "تب" )

غمت ریخت خونم شهادت همین است  
 شهادت چه باشد سعادت همین است  
 نه امروز رسم جفا کرده<sup>۱</sup> تو  
 ترا سالها شد که عادت همین است  
 جو میم ز<sup>۱</sup> دردت گذر بر مزام  
 مرا از تو چشم عیادت همین است  
 نخواهی دمی بی جفا عاشقان را  
 ازین بیوفائی مرادت همین است  
 اگر بر درت باز مانم<sup>۲</sup> بخدمت  
 نشان قبول عبادت<sup>۳</sup> همین است<sup>۴</sup>  
 هلاک من از عشق رفتست ارادت  
 مرید<sup>۵</sup> طلب را ارادت همین است  
 کمال از سگ کویش<sup>۶</sup> آموز افغان<sup>۷</sup>  
 که در عاشقی استفادت<sup>۸</sup> همین است

---

(۱) ب، تاش - جو مردم به (۲) ل، س - بار یا بسم (۳) س -  
 سعادت (۴) د - این بیت را ندارد (۵) ب، تاش، لن - مزید  
 (۶) ب - خویش (۷) س - کمال از ز دل عاشقی جان بر افشان  
 (۸) تب - استعادت

غمت دایم مرا شادی همین است  
 ز بختم جای آزادی همین است<sup>۱</sup>  
 ز بیدادت خراب آباد شد دل  
 درین ویرانه آبادی همین است  
 دگر بیداد نکندم بر<sup>۲</sup> تو گفتی<sup>۳</sup>  
 مرا داد از تو بیدادی<sup>۴</sup> همین است  
 ترا در دل ز ما گفتی چه شادیت  
 غلام تست دل شادی همین است<sup>۵</sup>  
 نکو آموخت چشت از تو شیوه<sup>۶</sup>  
 درین شاگردی استادی<sup>۷</sup> همین است  
 ز من برسی<sup>۸</sup> دلت چون صید کردم  
 چه گویم حد صیادی همین است

کمال از خود ببر آنگه رو این راه  
 که قطع اینچنین وادی همین است

---

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) س - با (۳) ب، تاش - اگر  
 بیداد نتوان کرد گفتی (۴) ب، تاش - مراد او ز بییدادی  
 (۵) د - بیت پس از بیت ۲ جای دارد (۶) د، ل - شیوه از تو  
 (۷) تاش - آزادی (۸) د، ل، س - مرا گوئی

کاف کفر ما ز طاها بر ترست  
 قاف عشق از کاف یاها<sup>۱</sup> بر ترست<sup>۲</sup>  
 عشق اگر زان لب دهد دشنام زهبر<sup>۳</sup>  
 عزت این از دعاها بر ترست  
 بر زبان عاشقان کفری که رفت  
 از محامد وز ثناها بر ترست<sup>۴</sup>  
 اقتدا با آن قد و قامت بکن<sup>۵</sup>  
 کز نماز این اقتداها بر ترست  
 درد کز دل ناله بر گردون کشد  
 اینچنین درد از دواها بر ترست  
 گفتگوی او بما از کینه نیست  
 زاشتی<sup>۶</sup> این ماجراها بر ترست

هر زمان جنگست او را با کمال  
 طرفه جنگی کز صفاها بر ترست

(۱) ب - ماها ؛ د - کاف و یاها (۲) س، لن - این غزل را ندارد  
 (۳) ل - دشنامها (۴) د، ل - بیت پس از بیت يك جای دارد  
 (۵) تاش، ل - مکن (۶) ب، تاش - راستی

کدام دل که ز عشق تو پای در گل نیست  
 چه جور کز تو بر آشفتهگان بیدل نیست<sup>۱</sup>  
 بفرقت توأم از زندگی ملال گرفت  
 که بیوصال تو از عمر هیچ حاصل نیست  
 حقیقت است که دارد طبیعت حیوان  
 کسی که روی تو دید و بطبع مایل نیست  
 نرفت سیل سرشکم ز آستان تو دور  
 که رفتن از در دولت طریق سایل نیست  
 ترا که<sup>۲</sup> عقل تمامست ناصحا بباری  
 چرا<sup>۳</sup> نصیحت شخصی کنی که عاقل نیست  
 کمال حسن ترا بر تو چون کند<sup>۴</sup> روشن  
 که هیچ آینه با آن جبین<sup>۵</sup> مقابل نیست

بغایتی برسد اتصال من با دوست  
 که جز کمال کسی در میانه حایل نیست<sup>۶</sup>

---

(۱) ب، ل، د، تاش، س - این غزل را ندارد (۲) تب - محال  
 (۳) تب - تو گر (۴) تب - کنم (۵) تب - او چنان (۶) لن - این  
 بیت را ندارد

کس چاره<sup>۱</sup> درد من بیچاره ندانست  
 دل خون شد ازین درد و جز این چاره ندانست<sup>۱</sup>  
 دردم بطیب<sup>۲</sup> ار چه بدینگونه نگفتند  
 چون بود<sup>۳</sup> که از گونه رخساره ندانست  
 در تجربه<sup>۴</sup> سنگدلان سخت خطا کرد<sup>۴</sup>  
 آنکس که دلت سختتر از خاره ندانست  
 در مطبخ عشق تو کباب دل ما را  
 لذت به از آن غمزه<sup>۵</sup> خونخواره ندانست  
 دانست دل غمزده دفع همه اندوه  
 دفع غم معشوق ستمکاره ندانست  
 شد عمر طلبکار براه طلب آخر  
 آخر خبری از دل آواره ندانست  
 مژگان کمال این همه<sup>۵</sup> سوزن چه دهد آب  
 چون دوختن خرقة<sup>۵</sup> صد پاره ندانست

---

(۱) لن - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش، د، س - بحیب  
 (۳) س - چونت (۴) س - چون جوهریان تجربه<sup>۴</sup> سنگ نبودش  
 (۵) س - از سر

کسی که پرتو انوار لامکانی یافت  
 فراغت از همه آشوب این جهانی یافت<sup>۱</sup>  
 بذره‌ای نخرده‌ای و هوی سلطانان  
 دلی که بر در حق راه پاسبانی یافت  
 فروتنی کن اگر سرفرازیت بساید  
 جو پشت خوشه خم از بهر سرگردانی یافت  
 نماز و طاعت پیری طریق ناکامیست  
 خوشا سعادت شخصی که در جوانی یافت  
 اگر چه همچو سکندر رسید بر ظلمات  
 ولی چه سود که خضر آب زندگانی یافت  
 بگو که گنج سخن از که یافتی تو کمال  
 به یمن همت برهان کیمیائی یافت

---

(۱) د، ل، لن، تاش، س - این غزل را ندارد - بعقیده ما پنج بیت اول این غزل باید از سراینده دیگری باشد . بیت ششم که تخلص شاعر درانست مربوط به این غزل نیست زیرا قافیه فرق دارد . از طرف دیگر با روانی و شیوایی بیت‌های پیش اختلاف فاحش دارد .

گر جانب محب نظری از<sup>۱</sup> حبیب هست  
 غم نیست گر هزار هزارش رقیب هست  
 با کس مگو که چاره کند درد عشق را  
 ای خواجه گر طبیب نباشد حبیب هست  
 سر در مکش ز ناله<sup>۲</sup> ما ای درخت ناز<sup>۳</sup>  
 هرجا که هست شاخ گلی عندلیب هست  
 گوشی که شد بحلقه<sup>۴</sup> عشق<sup>۵</sup> بتان گران  
 نشنیده‌ام که قابل<sup>۶</sup> پند ادیب هست  
 گر شهنه میبرد سر واعظ به تیغ کند  
 شمشیر زنگ خورده بدست خطیب هست  
 در خورد گوش یار بدست من غریب  
 گر نیست گوهری سخنان غریب هست

از جام وصل<sup>۵</sup> هم رسد قطره<sup>۷</sup> کمال  
 کز جرعه خاک را<sup>۸</sup> همه وقتی نصیب هست

(۱) ب، تاش - با (۲) ب - سبز (۳) ل، س - زلف (۴) س - لایق  
 (۵) ب، تاش - عشق (۶) د - از خاک جرعه را



گر چه از باران دیده خاک آن کو بر گلست  
 پای عاشق در گل از دست دل از دست <sup>۱</sup>دست  
 بنده را گر پیش خویش از مقبلان <sup>۲</sup>خوانی رواست  
 هر که رو در قبله <sup>۳</sup>روی تو دارد مقبلست  
 دل همه تن اشک خونین گشت و آمد سوی چشم  
 تا فرود آید روان هر جا که او را منزلست  
 در اشکم دید بر خاک <sup>۴</sup>در و گفت این یتیم  
 روز گاری رفت و هم زینسان برین در سائلست  
 میلها دارد باشک و آه ما آن سرو ناز  
 سرو با آب و هوا هر جا که باشد مایلست  
 می نگنجد در دهان او ز تنگی جز سخن  
 گر من این معنی نگویم <sup>۵</sup>آن دهان خود قابلست  
 تیغ و خنجر چون حق <sup>۶</sup>آمد در خور <sup>۷</sup>خون حلال  
 گر بریزد خون عاشق حق بدست <sup>۸</sup>قاتلست  
 نیست مشکل دل ز جان بر داشتن بر <sup>۹</sup>عاشقان  
 "دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکلست" <sup>۱۰</sup>

میدهد پندم ز روی خوب و میگوید کمال  
 هر که مارا این نصیحت میکند خود غافلست

(۱) ل، لن - این غزل را ندارد (۲) ب - بنده درویش خویش را  
 مبتلا (۳) ب - تنگ (۴) د - درت (۵) ب - گر جز این معنی  
 بگویم (۶) ب - خنجر تا حق (۷) د - در حق (۸) س - ایمن  
 بیت را ندارد (۹) ب، تاش - برداشت نزد (۱۰) مصراع از  
 سعدی است

گر حال دل بدوست نه امکان گفتن است  
 بر شمع سوز سینه پروانه روشن است  
 از من بگو بمدعی ای یسار آشنا  
 من فارغم ز قصد تو چون دوست با من است  
 آنرا که دل سوی لب او میکشد چو جام  
 بر سر نوشته اند که خونت بگردن است<sup>۱</sup>  
 جان نگذرد<sup>۲</sup> ز کوی تو کان عندلیب غیب<sup>۳</sup>  
 مرغیست<sup>۴</sup> کش حظیره<sup>۵</sup> قدسی نشیمن است  
 آن دوستدار کز تو جدا میکند مرا  
 وان<sup>۵</sup> هم بحق صحبت دیرین که دشمن است<sup>۶</sup>  
 عاشق شکسته پای<sup>۷</sup> نه در پیش تست و بس<sup>۸</sup>  
 هر جا فتد چو زلف تو<sup>۹</sup> مسکین فروتن است  
 ای دل چو بشنوی خبر وصل از<sup>۱۰</sup> آن دهان  
 باور مکن که آن سخن<sup>۱۱</sup> نا معین است

نام کمال رفت بپاکیزه دامنــــــــــــــــی  
 تا در غمت بخون دل آلوده دامن است

- 
- (۱) ب، تاش، س - این بیت را ندارد (۲) د - چون بگــــــــذرد  
 (۳) د - مست (۴) تاش - باز نیست (۵) س - آن (۶) د - این بیت را  
 ندارد (۷) د، تاش - پاش (۸) ب - نه در بند پیش و پــــــــس  
 (۹) س - هر جا که هست عاشق (۱۰) ب، تاش - (از) افتاده است  
 (۱۱) ب، تاش - خبر

گر زاهد کم خواره محبت نچشیده است  
 خونابه نخور دست و ریاضت نکشیده است<sup>۱</sup>  
 بر سینه ندارد اثر زخمی<sup>۲</sup> ازان تیغ<sup>۳</sup>  
 این نیز دلیل است که از خود نبریده است  
 بیش از ترشی بخشی ازین خوان نرسیدش<sup>۴</sup>  
 زان روی که غورست و بحلوا<sup>۵</sup> نرسیده است<sup>۶</sup>  
 گوید که خدا بینم ازان<sup>۷</sup> روی به پرسید<sup>۸</sup>  
 گر گفت بدیدم<sup>۹</sup> بخدا هیچ ندیده است<sup>۱۰</sup>  
 بسیار گزیدست بحسرت ســـــر انگشت  
 يك روز بعشرت لب ساغر نگزیده است  
 کردست بمسجد به<sup>۱۱</sup> صوامع طلب<sup>۱۲</sup> دوست  
 او بامن و بنگر بگجا ها طلبیده است  
 پنداشت کـــــیه آواز کمالست ز خرقه  
 آوازه " فی جبتی " آری<sup>۱۳</sup> نشنیده است

- 
- (۱) تاش - بچشیدست (۲) د، س - زخم (۳) ب - تیغی ازان زخم  
 (۴) ب، تاش - ازان خوان نچشیدست (۵) س - به پختن  
 (۶) د، ل، لن، س - بیت پس از بیت يك جای دارد (۷) ب،  
 تاش، لن - گوید بخدا دیده ام آن (۸) تاش - آن دیده پرسش  
 (۹) ب، تاش، لن - که دیدم (۱۰) د - این بیت را ندارد (۱۱) ب،  
 تاش، د - ز (۱۲) ب، ل، لن، س - طلبد (۱۳) ب - آخر

گر صورت چین با رخ خوب تو بدعویت  
 آنجا همگی صورت و اینجا همه معنیست  
 ای باد بر آن روی نکو این همه برقع  
 رسمیت بد این<sup>۱</sup> رسم بر انداختن اولیست  
 از پرتو آن روی<sup>۲</sup> جناب سر آن کوی  
 طوریت که آنجا همه انوار تجلیست  
 زیر خم ابروی تو آن طره<sup>۳</sup> مکشور<sup>۳</sup>  
 گوئی به تماشا که طاق آمده کمریست  
 در کوثر اگر<sup>۴</sup> عکس فتد زان قد و رخسار  
 گویند که در<sup>۵</sup> روضه دو رضوان و<sup>۶</sup> دو طوبیست  
 گفتی چه دهی دل بسر زلف سیاه<sup>۷</sup>  
 مجنون چه کند کاین کش از جانب لیلیست

در مکتب عشق است کمال آمده چشمست  
 طفلی که روان کرده بگریه الف و بیست<sup>۸</sup>

(۱) ب - که آن ؛ ل - بران (۲) ب - از پرتو روی —  
 (۳) ب، تاش - مشکین (۴) س - در کوی تو گر (۵) ب، تاش - از  
 (۶) ب - روضه رضوان که (۷) س - سیاهم (۸) منظور الف و با است

گر عشق تو داغ جان گدازست  
 صد شکر که داغ دلنواز ست<sup>۱</sup>  
 گر درد تو یار صحبت ماست  
 غم نیز ز محرم راز ست  
 دل کم نکند نیاز مندی  
 سرمایه عاشقان نیاز ست  
 محمود مگو بمرگ خود مرد  
 کو کشته غمزه ایاز ست  
 پاکیزه<sup>۲</sup> رخی و پاک دامن  
 شایسته آنکه پاکباز ست  
 با زلف تو قصه ها که دایم  
 کوتاه نکنم که شب دراز ست  
 حلقه چه زند<sup>۳</sup> کمال برادر  
 دایم در رحمت تو باز ست

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) ب، تاش - تـ و پاک  
 (۳) ب - زنی

گر قصد خون ماست پس از دل رسودنت  
 میباید آن رخ از پس برقع نمودنت<sup>۱</sup>  
 بیرون مشو ز دیده که با آن جمال و زیب  
 زبید درون خانه پس پسرده بودنت  
 هرچند خوبتر شود از بستن انگبین  
 شیرین ترست از آن جسخن لب گشودنت  
 گر دل شب فراق چنین ناله ها کشد  
 ای دل کسی بخواب نه بیند غنودنت  
 فریاد ما شنو، بتو گوئیم نشنوی  
 فریاد و آه ما ز سخن نا شنودنت  
 ای بوی گل ترا بکف پاش نسبت  
 مرغ چمن چنین نتواند ستودنت

آزدن از گزاف بود نور دیده را  
 تا کی کمال دیده بران پای سودنت

(۱) ب، تاش، س، ل، لن، د - این غزل را ندارد

گر کشندم بغمزه چشمانست  
 نیست در دین عشق تاوانت<sup>۱</sup>  
 بر دلم<sup>۲</sup> آمدست تیر تو حیف  
 که<sup>۳</sup> جراحت کشید پیکانست  
 لب به آب حیات تر نکنفد  
 تشنگان چه ز نخـدانت  
 سرو اگر در چمن کشد میدان  
 نیست در حسن مرد میدانت  
 طعنه بر گل زدی بصد گلبانگ<sup>۴</sup>  
 گر بدیدی هزار دستانست  
 لب تو آفریده اند از جان  
 آفرین خدای بـر جانت<sup>۵</sup>

زاهد انگشت میگرد چو کمال  
 گر<sup>۶</sup> چه شیرین لبست و دندانت

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) د، تاش، لن - دلی (۳) د - کز  
 (۴) لن - دستان (۵) د - بیت پس از بیت ۴ جای دارد (۶) تب - که

گر مرا سر رود اندر غم جانان غم نیست  
 عاشق شیفته دل را خبر از عالم نیست<sup>۱</sup>  
 عهد بستی که دگر از تو نبردام<sup>۲</sup> دل  
 ترسم آنست که پیمان بتان<sup>۳</sup> محکم نیست  
 دایم از دست تو بسیار شکایت لیکن  
 باکه گویم که درین حال کس محرم نیست  
 جز بمیل تو ندارد دل مسکین ذوقی  
 بلبل سوخته را باغ و گلستان کم نیست  
 بگدایان نظری دارند شاهان جهان  
 لله الحمد ترا قاعده<sup>۴</sup> آن هم نیست  
 لب لعل تو چو جامست<sup>۴</sup> پر از آب حیات  
 چه توان کرد که باما نفسی همدم نیست

رو غنیمت شمر امروز کمال این دم را  
 زانکه اندر دو جهان خوشتر ازین یکدم نیست

(۱) د، ل، لن، س - این غزل را ندارد (۲) ب - نپسردانم  
 (۳) ب - ترا (۴) ب - چاهیست



گر مرا از نظر انداختی این<sup>۱</sup> هم نظریست  
 هر جفائی که رسد از تو وفای دگریست  
 دل مجروح مرا هست بر آن تیر گرفت  
 که چرا از حرم خاص تو او را گذریست  
 باش تا حسن تو روزی بطهور انجامد  
 که از آن روز هنوز این رخ زیبا سحریست<sup>۲</sup>  
 ای حسود از سر کین عیب محبان تا چند<sup>۳</sup>  
 عیب خود بین تو که<sup>۴</sup> پنداشته‌ای آن هنریست  
 برسانید ز من<sup>۵</sup> با سگ کویش امشب  
 عفو فرما گرت از ناله ما درد سریست  
 دی رقیب از لب او داد<sup>۶</sup> بمن مرده قتل<sup>۷</sup>  
 دهندش پر ز شکر باد که این خوش خبریست

وصل او میطلبی مختصر اینست کمال  
 کین تمنا نه باندازه هر مختصریست

(۱) ب، تاش - آن ۲) ب، تاش - انریست ۳) س - تاکسی  
 (۴) ل، س - که تو ۵) تاش - بمن؛ س - عذر گویند ز من  
 (۶) د - از دهندش دار ۷) ب، تاش - وصل

گر یار طبیب درده من نیست  
 دردا که امید زیستن نیست<sup>۱</sup>  
 بیمار ——— بتندرستی  
 جز ناله درون پیرهن نیست  
 هر سر که برید<sup>۲</sup> از در یار  
 ماند به سری که بریدن نیست  
 رویت همه<sup>۳</sup> با چراغ جستم  
 این شمع بهیچ انجمن نیست  
 ماند بتو غنچه این قدر هست  
 کو را سخن و ترا دهن نیست  
 توبه ز تو بود بت شکستم  
 مؤمن<sup>۴</sup> نبود که بت شکن نیست<sup>۵</sup>

عالم سخن کمال بگ——سرفت  
 امروز جز این سخن سخن نیست

(۱) ل، س - این غزل را ندارد (۲) د - براید (۳) ب، تاش -  
 روی تو جو (۴) ب، تاش - عاشق (۵) د - بیت پس از بیت ۳  
 جای دارد

گر یار مرا با من مسکین نظری نیست  
 ما را گله از یخت خودست از دگری نیست<sup>۱</sup>  
 اندیشه ز سر نیست که شد در سر کارش  
 اندیشه از آنست که با ماش<sup>۲</sup> سری نیست  
 دی بر<sup>۳</sup> اثر او رمقی داشتم از جان  
 و<sup>۴</sup> امروز چنانم که ازو<sup>۵</sup> هم اثری نیست  
 گفתי پی هر تیرگی ای روشنی<sup>۶</sup> هست  
 چونست که هرگز شب مارا سحری نیست<sup>۷</sup>  
 هر شربت راحت که رسید<sup>۸</sup> از کف خوبان  
 بی چاشنی غصه و خون جگری نیست  
 مادام که جان<sup>۹</sup> ساکن منزلگه خاکست<sup>۱۰</sup>  
 دلرا ز سر کوی تو رای<sup>۱۱</sup> سفری نیست

زنهار کمال ای گذری بر<sup>۱۲</sup> سر کویش  
 از سر گذر اول که ازینت گذری نیست<sup>۱۳</sup>

---

(۱) ل - این غزل را ندارد (۲) د - با مات (۳) س - از (۴) و -  
 (و) افتاده است (۵) د، س - ازان (۶) تاش - این بیت را ندارد  
 (۷) س - رسد (۸) د - دل (۹) د - جانست؛ لن - خوابست (۱۰) س -  
 روی (۱۱) س - از (۱۲) تاش - این بیت را ندارد

گفتمت سنگدلی آمد ازین نکته گرانست  
 آن هم<sup>۱</sup> از سنگدلی بود که گفتیم چنانست<sup>۲</sup>  
 گر صبا خوانمت از لطف و گل از غایت خوبی  
 هم از این خسته شود خاطر نازک هم از آنست  
 این همه دستگه حسن و ملاحه که تو داری  
 گر کند بی سرو پائی ز تو سودی چه زیانست<sup>۳</sup>  
 من و بیداری شب و آرزوی شمع جیالست  
 من و بیماری باریک و تمنای میهنانست  
 رشکم آمد ز توای شمع که تا روز بخلست  
 پیش او سوخته دوش زهی راحت جهانست  
 گر جفا خواهم و جور از تو همانست و هم اینست<sup>۴</sup>  
 و وفا جویم و مهر از تو نه اینست و نه آنست  
 گفته بودی چو شوی هیچ بر آئینی بزبانم<sup>۵</sup>  
 من شدم هیچ ولی هیچ نگنجد بدهانست  
 ریخت آن تیر<sup>۵</sup> نظر خون کمال از خم ابرو  
 حیقم آید نه<sup>۶</sup> از آن<sup>۷</sup> کشته که از تیر و کمانست

(۱) س - اینهم (۲) تاش، د، ل، لسن - این غزل را ندارد  
 (۳) ب - بیت ۳ و ۵ را ندارد (۴) س - همانست هم اینست  
 (۵) س - بت (۶) ب - حیقم نه (۷) س - ازین

گفتی از پیشم برو بگذر ز جان گفتی و رفت  
 قصه کوتاه تر بمیرا<sup>۱</sup> ای ناتوان گفتی و رفت  
 گوئیم هر دم<sup>۲</sup> سگ کو گویمت یا خاک راه<sup>۳</sup>  
 این چنین گر حیف باشد<sup>۴</sup> آنچنان گفتی و رفت  
 دی شنیدم کز گدایان درت خواندی مرا  
 این چه تعظیم است خاک آستان گفتی و رفت  
 ای صبا وقتی که پیغامی بما آری ز دوست  
 گر ندانی نام او<sup>۵</sup> نا مهربان گفتی و رفت  
 سوی ما تا چند اشارتهای پنهان بما رقیب  
 این پریشانرا ز جمع ما برآن گفتی و رفت  
 ماجرای ما چو خواهی باز گفت<sup>۶</sup> ای اب چشم  
 پس چرا میایستی چندین روان<sup>۷</sup> گفتی و رفت

گر بجان گویند. نتوان شد سوی جانان کمال  
 سهل باشد این حکایت ترك جان گفتی و رفت<sup>۸</sup>

---

(۱) ب، تاش، س - بگیر (۲) ب، تاش، س - هر زمان گوئی  
 (۳) ب، تاش - سگ در خوانمت (۴) د، ل، لن - باید (۵) ل،  
 تاش - آن (۶) ب، تاش - باز راند (۷) ب - دران؛ تاش - چرا  
 (۸) ترتیب بیتها ۱ د - ۱، ۴، ۳، ۵، ۲، ۶، ۷؛ س - ۳، ۶، ۴، ۵،  
 ۷، ۴ ل - ۱، ۴، ۳، ۵، ۲، ۶، ۷

گفتی از آن ماست دلت جان از آن کیست  
 اینجا نگر که داغ که آنجا نشان کیست<sup>۱</sup>  
 تن خاک شد بر آن در و هرگز بکوی تو  
 يك شب سگی<sup>۲</sup> زگفت که این استخوان کیست  
 باری مرا بحسرت<sup>۳</sup> درد تو سوخت جان  
 تا درد بی دوی تو درمان جان کیست  
 ترسم که وقت بوس<sup>۴</sup> ز شادی شوی هلاک  
 ای جان ز لب میرس که این آستان کیست  
 گفتم بجان غم تو بخواهم خرید گفت  
 ای مفلس زیان زده بنگر زیان کیست  
 دشنام میدهی و نمیدانی اینقدر  
 کاین راحت<sup>۵</sup> بگوش رسد از زبان<sup>۶</sup> کیست  
 هر لحظه بپرسیم که تو زان کیمی کمال  
 آری همین قدر شناسی که زان کیست

(۱) د، ل - این غزل را ندارد (۲) ب، تاشی - کسی؛ س - سگت  
 (۳) س - ز حسرت (۴) س - بوسه (۵) س - لذت (۶) س - دهان

گل از پیراهنت بوئی شنیدست  
 گریبان از برای آن<sup>۱</sup> دریدست<sup>۲</sup>  
 چو دید اندر<sup>۳</sup> چمن دامن کشانت  
 ز حسن و لطف<sup>۴</sup> خود دامن کشیدست  
 مه نو بر فلک کم مینماید  
 مگر از دور ابروی تو دیدست  
 حدیثی از لب ت هر کس که بنوشت  
 ز کلکش بر ورق سرخی چکیدست  
 ز چندین<sup>۵</sup> تیر کاندر ترکش تست  
 دل مجروح<sup>۶</sup> را تیری رسیدست  
 ندیدست آن دهان هیچ آفریده  
 بحکم آنکه از هیچ آفریدست  
 کمال از غصه خود را کشت گوئی  
 امید کشتن از<sup>۷</sup> تیغت بریدست

(۱) لن، س - گریبان تا بدامنهای (۲) د، ل - این غزل را ندارد  
 (۳) س، لن - دیده در (۴) ب، تاش - ز لطف و حسن (۵) س - ز  
 چندان (۶) س، لن - من محروم (۷) ب، تاش - امید از کشتن

گل بصد لطف بدید آن برو پنداشت تنست  
 شکل خود دید همانا چو ز آبت<sup>۱</sup> بدن است<sup>۲</sup>  
 نازک اندام که آسیب صبا تاب نداشت  
 ظلم باشد اگر از برگ گلش پیرهن است  
 ای گل از سیم بنا گوش بستم گیر بوام  
 مایه حسن و میندیش که قرض حسن است  
 نکنم جز بخیال قد تو قصه دراز  
 بلبلان را سخن ار هست سرو چمن است  
 نیست الا اثر سوز دل و آه<sup>۳</sup> درون  
 بر لب از خال تو این دود<sup>۴</sup> که بر جان من است  
 مشک بر گردن آن ترك خطا نیست<sup>۵</sup> ز زلف  
 بت چینش<sup>۶</sup> مگر آورده خراج ختن است  
 میچکد آب حیات از سخنان تو کمال  
 سخن اینست که گوئی تو<sup>۷</sup> دگر ها سخن است

(۱) ب - همانا که روان در ؛ تاش - همانا و روان در ؛ تب -  
 آنت (۲) س - این غزل را ندارد (۳) ب، تاش - اثر آه دل و  
 سوز ؛ (۴) تب - درد ؛ ب - بر لب آن خال لب آن دود (۵) د، ل ،  
 لن - خوبان خطا چیست (۶) د، ل، لن - چینست (۷) ب، تاش -  
 گوئی و





ТЕКСТ



лет до его смерти и уже были распространены рукописи, переписанные с этого дйвāна. Без сомнения, в последующие годы жизни поэта составлялись все более полные дйвāны. Таким образом, расхождение в количестве газелей в различных дйвāнах Камāла Худжандй совершенно естественно.

\* \* \*

В заключение считаю своим долгом выразить благодарность Ф. Хошгинаби и Г. Ю. Алиеву за оказанную ими ценную помощь в составлении настоящего критического текста.

К. Ш и д фар

После окончания работы по составлению текста нами был получен критический текст дивана Камāла Худжандī, составленный Азйзом Даулатāбādī на основании пяти старых рукописей (Табриз, 1963). Число касид в этом издании 2, газелей - 944, мустаад - один, қит'а - 87, маснави - одно, рубаи - 31, му'амма - 8, отдельных бейтов - 9 (всего 6984 бейта). Это издание также было использовано для критики текста (условное обозначение تب). Некоторые газели, не имевшиеся в наших рукописях, мы добавили на основании издания Даулатāбādī.

Таким образом, настоящий критический текст является наиболее полным из издававшихся до сих пор диванов Камāла Худжандī. Он содержит: касид - 4, газелей - 978, қит'а - 101, мустаад - 1, рубаи - 37, маснави - 1, му'амма - 11, отдельных бейтов - 7 (всего 7335 бейтов).

Изучение перечисленных выше рукописей привело нас к выводу, что диван газелей Камāла Худжандī был составлен еще при жизни поэта, причем, очевидно, составление различных рукописей дивана относится к различным годам его жизни. Показательно в этом отношении, что Фурсат Шйрāзй, автор "Āsār-e 'ад-жам", говоря о принадлежности Камāлу следующего известного бейта:

جانب دلها نگاهدار که سلطان  
ملک نگیرد اگر سپاه ندارد

"Старайся завоевать сердца, так как султан не может захватить власть, если у него нет войска", отмечает: "Ваш покорный слуга видел этот бейт в очень старом и истрепанном диване Камāла Худжандī, датированном 771(1369) годом"<sup>7</sup>. Следовательно, диван Камāла Худжандī был составлен за тридцать

---

محمد نصیر حسینی فرمت شیرازی، آثار عجم،<sup>7</sup>

листа 16x26 см, количество листов 164<sup>5</sup>. Число газелей 657, қиṭ'а - 38, рубаи - 4, муфрадāt - 7.

Рукопись представляет собой дивāн Салмāна Сāваджй, на полях которого написаны газели Камāла Худжандй. Несмотря на большое число искажений, во многих случаях эта рукопись по сравнению с другими рукописями была очень полезной для выбора различных чтений, особенно потому, что в ней содержатся газели на рифму **ا**, отсутствующие в рукописях **ل** и **ا**.

6. Рукопись Самаркандской государственной публичной библиотеки (условное обозначение **س**).

Рукопись переписана красивым насталиком на белой тонкой шелковой бумаге, хорошо лощенной. Текст обрамлен грубоватыми цветными и золотыми линиями. За время переписки можно принять обозначенную, может быть рукой переписчика, дату 1273/1857 г. Размер листа 16x26 см, лл. 16 - 229<sup>6</sup>.

Рукопись содержит только избранные газели Камāла Худжандй. К тому же составитель списка исправлял текст там, где, по его мнению, это следовало сделать, и часто давал свой вариант вместо слов, принадлежащих поэту. В этой рукописи не только выпущены "слабые", по мнению составителя, газели, но и в имеющихся газелях пропущены "слабые" бейты, в которых, по мнению составителя, имелись ошибки.

Количество газелей в этой рукописи - 695, большинство из них неполные. Достоинство этой рукописи заключается в том, что она содержит четыре касыды, приписываемые Камāлу Худжандй и которые другие рукописи или не содержат, или содержат в неполном виде. К этой рукописи мы обращались только для сверки с остальными рукописями, и она не играла решающего значения в составлении критического текста.

---

<sup>5</sup> О.Ф. Акимущкин..., Персидские и таджикские рукописи Института народов Азии АН СССР, стр. 223.

<sup>6</sup> См. "Собрание восточных рукописей Академии наук Узбекской ССР", т. II, стр. 150.

Время завершения переписки 881/1476-77 г., размер листа 10x16 см, количество листов 221<sup>4</sup>. Число газелей в этой рукописи 730, кит'а - 72, рубаи - 11, му'амма - 10 и касыд - 2.

В конце дивана рукой переписчика сделана следующая надпись:

”تمت الكتاب بمون الملك الوهاب على يده العبد الضعيف  
الفقير المحتاج الى رحمة الله الفنى غياث بن بايزد  
صراف اصفهاني الكاتب اصلح الله شأنه في حادى عشرين  
شهر ذى القعدة الحرام سنة احدى و ثمانين و ثمانماية”

”Закончена книга, с помощью щедрого царя, рукой слабого раба божьего, бедняка, нуждающегося в милости щедрого Аллаха, Гийāса ибн Бāйазида Ṣarrāfa Исфахāнī, писца, да будет милостив к нему Аллах, 21 дня священного месяца зū-л-қада в 881 году”.

Несмотря на то что рукопись переписана позже рукописей ل و تاش и ее почерк не отличается красотой, с точки зрения грамотности переписчика она превосходит все другие привлекавшиеся рукописи (кроме ل). Учитывая также сохранность всех листов списка, эту рукопись следует признать одной из лучших.

Текст этой рукописи очень близок к тексту рукописи د. Так как обе рукописи превосходят все другие списки с точки зрения грамотности переписчика и точности передачи, при выборе разночтений мы отдавали предпочтение вариантам этих двух рукописей в том случае, когда они совпадали (при этом следует отметить, что за редким исключением тексты этих двух рукописей почти всегда совпадали).

5. Рукопись Ленинградского отделения Института востоковедения АН СССР (условное обозначение لن).

Время завершения переписки 1284/1867 г. Размер

---

<sup>4</sup> См. “Каталог восточных рукописей Академии наук Таджикской ССР”, т. II, Душанбе, 1968, стр. 194.

ликом, текст в рамках из золотых и голубых линий, размер листа 12x17 см, количество листов 192. Дата списка 825/1422 г.<sup>3</sup>.

В конце дивана рукой переписчика сделана следующая надпись:

”تم ديوان الكامل الفاضل فريد الدهر وحيد العصر اوجد  
الزمان ملك الشعرا شيخ كمال الملة والدين الخجندی  
نورالله مضجعه بمدينة شيراز حماها الله تعالى من  
الافات والبليات بر دست بنده ضعيف نحيف درويش  
احمد بن علي المراجي غفر الله ذنوبهما في خمس عشر  
شوال سنة خمس و عشرين و ثمانماية و سلم تسليما كثيرا  
كبيراً م ”.

”Закончен диван совершенного, достойного, единственного в свое время, кому нет подобных во все века, царя поэтов шейха Камал ад-Дйна ал-Худжанди, да освятит Аллах место его упокоения в городе Ширазе, да сохранит его всевышний Аллах от несчастий и бед. Переписано ничтожным рабом божьим дервишем Ахмадом ибн ‘Али ас-Сираджиджи, да простит Аллах их грехи, 15 шаввала 825 года, и да приветствует величайшим приветствием”.

Это древнейшая из использованных нами рукописей, дающая наиболее точный текст дивана. Однако с точки зрения качества почерка и количества ошибок в тексте она хуже второй и четвертой рукописей. Кроме того, в ней не хватает газелей на рифму **ح , ج , ت**; в начале списка не хватает нескольких листов.

Число газелей в этом списке 771, кит‘а-35, рубаи-9, касид-1.

4. Рукопись Института востоковедения АН Таджикской ССР (условное обозначение **د**).

Текст переписан в два столбца хорошим мелким насталиком на плотной бумаге и обрамлен тонкими золотыми линиями.

---

<sup>3</sup> См. ”Собрание восточных рукописей Академии наук Узбекской ССР”, т. II, Ташкент, 1954, стр. 150.



2. Рукопись Ленинградского отделения Института востоковедения АН СССР (условное обозначение **Л**).

Рукопись не датирована и без подписи. Размер листа 14х28 см, количество листов 240<sup>2</sup>. Эта рукопись, хотя и не является самой старой из использованных нами шести рукописей, с точки зрения почерка, грамотности переписчика и точности передачи представляет наибольшую ценность. В начале и в конце не хватает нескольких листов, более трети всех листов испорчены в нижней части и около четверти всех бейтов стерлись. Рукопись была переплетена давно и вместо испорченных листов вставлены новые, на которых записаны недостающие стихи, очень плохим почерком и неграмотно, так что эти части могут быть использованы для составления текста с оговорками и осторожно.

Другим недостатком этой рукописи являются лакуны в газелях на рифмы **ط, ط, ص, د, د, خ**. Количество газелей в этой рукописи более 784, однако **қит'а** здесь значительно больше, чем во всех остальных рукописях — их число составляет 103. Так как последние листы рукописи утеряны, многие рубаи и муфрадāt не приводятся. Ввиду указанных недостатков эта рукопись не могла послужить основой для составления настоящего критического текста, и только целые и неиспорченные части были использованы нами для сверки с другими рукописями и дали ценные сведения.

3. Рукопись Института востоковедения АН Узбекской ССР (условное обозначение **Таш**).

На богато украшенном титульном листе в середине выведено большими буквами имя автора: **کمال الدین مسعود خجندی**. Список хороший, на плотной восточной лощеной бумаге, переписан убористым наста-

---

<sup>2</sup> См. О.Ф. Акимущкин, В.В. Кушев, Н.Д. Миклухо-Маклай, А.М. Мугинов, М.А. Салахетдинова, Персидские и таджикские рукописи Института народов Азии АН СССР, М., 1964, стр.222.

### От составителя

Настоящий критический текст составлен на основе шести следующих рукописей.

1. Рукопись Республиканского рукописного фонда АН Азербайджанской ССР (условное обозначение **б**).

Дата переписки рукописи 878/1473 г. Размер листа 15x22 см, количество листов 282<sup>1</sup>. Рукопись написана красивым насталиком и сравнительно легко читается. Однако с точки зрения точности уступает остальным рукописям. По количеству газелей - 909 - эта рукопись наиболее полная, число қит'а - 82, рубаи - 13, му'амма - 8.

В конце дивана рукой переписчика сделана следующая надпись:

تم الكتاب بعون الملك الوهاب يوم الثلاثاء ثالث شهر  
ذي القعدة سنة ثمان و سبعين و ثمانمائة و الحمد لله  
رب العالمين و الطوة و السلام على محمد و آله  
اجمعين كتبه العبد سلطان على

"Закончена книга с помощью щедрого царя во вторник 3 зү-л-қада 878 года. Хвала Аллаху, господину миров, благословение и мир Мухаммаду и всему его роду. Переписал раб божий Султāн 'Алї".

---

<sup>1</sup> См. "Әлјазмалары каталогy", т. 1, Бақы, 1964, с. 123.

Ответственный редактор

*И.С. Брагинский*

## СОДЕРЖАНИЕ

От составителя . . . . . 3

Текст . . . . . 1 — тсс

Публикация самого полного до настоящего времени критического текста Дивана персидско-таджикского поэта XIII в. Камāла Худжанди, составленного на основе шести старейших рукописей, одна из которых современна поэту.

К 70403-091 Письмо  
013(02)-76 "Межкниги"

Камāл Худжанди  
ДИВАН  
(в двух книгах)  
Книга I, часть I

*Утверждено к печати Институтом востоковедения  
Академии наук СССР*

Редактор *М.М. Хасман*. Художественный редактор *Э.Л. Эрман*.

Технический редактор *Т.А. Сударева*.

Персидский текст набран *О.М. Оганесян*. Корректор *Щ.Л. Щигорева*.

Сдано в набор 1/VIII 1974 г. Подписано к печати 20/IV 1976 г. Формат 60 x 90 1/16.

Бум. № 1. Печ. л. 67,75. Уч.-изд. л. 31,9. Тираж 6000 экз. доп. Зак. 1929

Изд. № 3480. Цена двух книг (каждая в двух частях) 3 р. 20 к.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"

Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 9 "Союзполиграфпрома"

Москва, Волочаевская ул., 40

© Главная редакция восточной литературы  
издательства "Наука", 1975

АКАДЕМИЯ НАУК СССР  
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

КАМА́Л ХУДЖА́НДАЙ

ДЙВАН

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ  
К. А. ШИДФАРА

I,1



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»  
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ  
МОСКВА 1976